



تمدن نوین اسلامی

پیشخوان شماره ۲

در کلام حضرت آیت الله خامنه ای



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۷/ بررسی ماهیت و چگونگی تشکیل تمدن تاریخی اسلامی
- ۳۹/ اجتناب از تقلید در راه تمدن اسلامی ایرانی
- ۴۷/ احیای تمدن تاریخی ایران
- ۵۷/ ناکامی‌های تجربه‌ی غربی اداره‌ی بشر
- ۱۳/ اهمیت علم در تمدن اسلامی
- ۱۹/ خط نظام اسلامی، خط رسیدن به تمدن بزرگ اسلامی
- ۶۹/ آسیب‌های انقطاع تمدن غرب از معنویت، ضرورت ایجاد تمدنی متکی به معنویت
- ۲۷/ مراحل دستیابی به تمدن اسلامی و خطوط اصلی جهان‌بینی اسلامی
- ۷۵/ تمدن‌سازی نوین اسلامی، پیشرفت در سبک زندگی





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایت‌های سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایت‌های گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



بررسی ماهیت و چگونگی تشکیل تمدن تاریخی اسلامی

نهضت اسلامی، پدیده ای محال از نظر معادلات

معمولی تاریخی

رنگ باختن همه چیز اروپا در مقابل تمدن اسلامی

چگونگی بوجود آمدن تمدن اسلامی

ماندگاری کاری که برای خدا باشد

قیمت کار برای خدا

تأمین شدن دنیا و آخرت ملتی که برای خدا کار کند

پایه گذاری مستحکم انقلاب، در صورت

مجاهدت مخلصانه

بررسی ماهیت و چگونگی تشکیل تمدن تاریخی اسلامی*

نَهضت اسلامی، پدیده‌ای محال از نظر معادلات معمولی تاریخی

پدیده‌ای در تاریخ اتفاق افتاده که اگر ما بخواهیم آن را براساس معادلات معمولی تاریخی حل کنیم، حل آن محال است و آن این که، ملتی که در دورانی از اولیات تمدن بشری محروم بوده، بنایی را پی‌ریزی کرده که بزرگترین تمدنهای بشری را به وجود آورده و آن، نهضت اسلامی است. تمدن را چه کسانی به وجود می‌آورند؟ تمدن یونان و روم قدیم، که اروپای امروز در اواخر قرن بیستم هنوز به آن می‌نازد و در تاریخ و تفسیرهای علمی خود، آن را به رخ همه می‌کشد، هر قدمش مترتب بر قدمهای قبلی بوده است. مگر یک تمدن عظیم، همین طوری از یک کویر می‌جوشد؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! اما در مورد اسلام، چنین شد. عده‌ای که حتی سواد خواندن نداشتند؛ چه رسد به این که سواد داشتن به خواندن کتابهای گوناگون و به پیدا کردن نظر علمی منتهی شود و بعد این نظر علمی در مسابقه بین نظرات علمی بشر رتبه بالاتر را پیدا کند، تمدنی عظیم را پی‌ریزی کردند. لذا، ببینید که اینها چه راههایی طولانی هستند!

چطور ممکن است که ملت و جامعه‌ای این راهها را طی کند و بعد از آن که نظرات علمی او در همه مسائل بر نظرات علمی مدرن درجه یک دنیا تسلط پیدا کرد، به سود خود، تمدنهای دیگر را حذف کند و تمدن منحصر گردد؟! ملت عربستان نه تنها نظرات علمی برجسته‌تری نداشت، بلکه اصلاً نظر علمی نداشت. اصلاً علم و سواد نداشت. آن گاه، چنین جمعیتی، در طول ده سال حیات مبارک پیغمبر، بعد از هجرت و در دوران حکومت، پایه‌های مدنیتی را چید که آن مدنیت چند صد سال دنیا را اداره کرد و تمام مدنیت‌های دنیا را تحت تأثیر قرار داد. در آن قرون - قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم میلادی - تمدن غربی تمدن برتر بود؛ تمدن

شرقی منقرض شده بود و تمدن ایرانی هم در واقع چیزی نبود. ولی می‌بینیم که تمدن اسلامی، آن تمدن برتر غربی را از بین برد. بدین معنا که تمدن غربی در مقابل این تمدن منقرض شد؛ مثل ستاره که با آمدن خورشید دیگر نور ندارد، یا مثل ماه که با آمدن خورشید و طلوع روز دیگر هیچ است و یا مثل یک طبیب ابتدایی تجربی که با آمدن یک متخصص درجه اول با چند عنوان دکترای فوق تخصص، اصلاً پُروبی است که بگوید «کسی به من مراجعه کند.» وقتی که تمدن اسلامی آمد، چنین شد.

🌟 رنگ باختن همه چیز اروپا در مقابل تمدن اسلامی

این یک واقعیت است که همه چیز اروپا در مقابل تمدن اسلامی رنگ باخت و این تاقرنهای چهارم و پنجم و ششم هجری هم ادامه داشت. البته بعد از این، تمدن اسلامی سالها تنزل کرد تا به دوران رنسانس رسید. بعد از این، تمدن غربی دوباره شروع به اوج گرفتن کرد. منتها تمدن غرب، در تمام آن سالهای بعد از غلبه تمدن اسلامی، مشغول تغذیه از این تمدن بوده است. به کتابها و منابع آن زمان نگاه کنید! برجسته‌ترین دانشمندان، دانشمندانی بودند که می‌توانستند با آثار اسلامی سروکار داشته باشند و از آنها چیزی بفهمند و آنها را ترجمه کنند.

🌟 چگونگی بوجود آمدن تمدن اسلامی

حال سؤال اصلی این است که این تمدن اسلامی چگونه به وجود آمد؟ برخی می‌گویند از آثار ایران گرفتند و برخی معتقدند که از آثار روم گرفتند. اما این حرفها، حرفهای جاهلانه و بیجگانه است. حال فرض کنیم که ده عنوان کتاب از جایی ترجمه کردند، آیا با این ده عنوان کتاب، تمدن درست می‌شود؟ آیا تمدن اسلامی با ترجمه آثار یونانی و رومی و هندی درست شد؟ نه. جوهر تمدن اسلامی، از درون خودش بود. البته تمدن زنده، از دیگران هم استفاده می‌کند. سؤال این است که این دنیای آباد؛ این به کار گرفتن علم؛ این کشف حقایق در چه یک عالم وجود - همین عالم ماده - که به وسیله مسلمین به وجود آمد؛ این استخدام اندیشه‌ها و فکرها و ذهنها و فعالیت‌های عظیم علمی و به وجود آوردن دانشگاههای عظیم آن روز در مقیاس جهانی؛ پدید آوردن دهها کشور ثروتمند و مقتدر در آن روزگار و یک قدرت سیاسی بی نظیر در طول تاریخ، از کجا به وجود آمد؟ شما در طول تاریخ، قدرتی را جز قدرت سیاسی اسلام سراغ ندارید که از قلب اروپا تا قلب شبه قاره، یک کشور واحد شده باشد و قدرت ماندگاری بر آن حکومت کند! دوران قرون وسطای اروپا، دوران جهالت و بدبختی برای اروپاست. اروپاییها قرون وسطی را «دوران سیاهی و تاریکی» می‌نامند. همان قرون وسطایی که در اروپا تاریکی و سیاهی بود، دوران تشعشع علم در کشورهای اسلامی، از جمله ایران است. اصلاً درباره قرن چهارم هجری - که دوران تشعشع علم است - کتابها نوشته و تحقیقها کرده‌اند. چنان قدرت سیاسی، چنان قدرت علمی، چنان دنیاآرایی، چنان کشور داری و چنان استخدام تمام نیروهای زنده و سازنده و فعال بشری، بر اثر چه چیز به وجود آمد؟ بر اثر تعالیم اسلام. مسأله، فقط این است. اسلام یک درس را به مسلمین

تعلیم کرد و آن درس هر روز که در بین مسلمین باشد، نتیجه‌اش در خشش و تلاًؤ و علو معنوی و مادی است. آن درس درس مجاهدتِ خالصانه و مخلصانه است. هر جا که مجاهدت خالصانه و مخلصانه باشد، نتیجه‌اش در خشش و تلاًؤ خواهد بود. منتها مجاهدت خالصانه و مخلصانه، ممکن است برای خدا انجام گیرد، ممکن هم هست برای غیر خدا انجام گیرد. اگر برای خدا انجام گرفت، همیشگی، ماندگار و زایل ناشدنی است؛ اما اگر برای غیر خدا انجام گرفت، ماندگار نیست. ممکن است یکی عاشق کسی باشد؛ خالص و مخلص برای او حرکتی را انجام دهد. یا عاشق میهن خود باشد؛ خالص و مخلص برای میهنش حرکتی را انجام دهد. اینها ماندگار نیست و تا وقتی است که این هیجان و احساس در او باشد. به مجرد این که احساس او یک ذره سرد شد، چشمش باز می‌شود و به خود می‌گوید که آیا من بروم بمیرم تا فلان کس بخورد گردش کلفت شود؟! اما اگر برای خدا باشد، این طور نیست. هر قدر دقت عقلانی انسان بیشتر شد، مجاهدتش بیشتر خواهد شد. برای این که می‌داند «ما عندکم ینفذ و ما عندالله باق»؛ آنچه که برای خدا دادیم می‌ماند.

ماندگاری کاری که برای خدا باشد

بزغاله‌ای را خدمت پیغمبر اکرم آوردند. ذبح کرد و فرمود: «هر کس گوشت می‌خواهد بیاید.» فقرای مدینه به سوی خانه پیغمبر به راه افتادند. پیغمبر به هر کدام یک تکه داد. بعد که همه رفتند، فقط یک کتف آن مانده بود. یکی از زنان پیغمبر عرض کرد: «یا رسول الله! بزغاله‌ای به این بزرگی رفت؛ همین کتفش ماند؟!» پیغمبر فرمود: «همه‌اش ماند؛ فقط همین کتفش است که می‌رود.» یعنی می‌خوریم، از بین می‌رود و تمام می‌شود؛ اما آنچه که دادیم می‌ماند. این، حساب دو دوتا چهار تا است. وقتی کار برای خدا باشد، هر قدر عقل انسان بیشتر و تیزتر باشد، فداکاری او بیشتر خواهد شد؛ چون می‌داند که این همه عمر گذراندن، در دنیا تلاش کردن، عرق ریختن، فکر کردن، دویدن، پول به دست آوردن و کیف و عیش کردن، از بین می‌رود. هر چه کام بیشتر باشد، ناکامی بیشتر می‌شود. همین است که:

کفاره شرابخوار پهای بی حساب

هشیار در میانه مستان نشستن است

انسان هر چه بیشتر لذت ببرد، آن وقت که لذت از دست او رفت، حسرتش بیشتر است. اما آن لحظه‌ای که شما علی‌العجاله از جانتان گذشتید؛ برای این که گردانتان ممکن بود در محاصره واقع شود، بلند شدید، خواب نصف شب را زدید، دو دیدید، خودتان را به قرارگاه رساندید، خبر را - چون بی‌سیم هم نبود - با زبان رساندید و نیرو آمد و یک گردان نجات پیدا کرد، آن نیم ساعت شما ماند، ماندگار شد و دیگر تمام شدنی نیست. این نیم ساعت چقدر قیمت دارد! قرن‌ها خواهد گذشت، اما از آن نیم ساعت شما، مثل الماس، چیزی کم نخواهد شد. حال اگر شما صدتا از این نیم ساعتها داشته باشید، ببینید چقدر قیمت دارد! این، کار برای خداست. هیچ عاملی نمی‌تواند کاری را که شما برای خدا کردید از بین ببرد. فقط یک عامل می‌تواند و آن خود شما هستید.

🌸 قیمت کار برای خدا

خدای متعال به انسان توان و نیروی کمی نداده است. این توان را هم به انسان داده است که همه کارهای خوب خودش را خراب کند. اما غیر از خودِ شما، احدی قادر نیست که کار و لحظه خوبی را که شما در راه خدا صرف کرده‌اید، از بین ببرد. ببینید کار برای خدا چقدر قیمت دارد!

این را اسلام به مسلمین یاد داد. حال شما فکر می‌کنید دانشمندی که چنین عقیده‌ای دارد، آیا یک لحظه از کار دست خواهد کشید و به بهانه نداشتن حقوق و خانه و سایر امکانات، کوتاهی خواهد کرد؟ همه دانشمندان معروف غربی که در این چهارصد سال اخیر غرب توانسته‌اند کارهای بزرگی بکنند، با چنین روحیه‌ای توانسته‌اند به این پیشرفتهای علمی نائل شوند؛ یعنی با روحیه عشق به کاری که می‌خواهند انجام دهند.

🌸 تأمین شدن دنیا و آخرت ملتی که برای خدا کار کند

اگر انسان راه خدا را پیدا کرد و یاد گرفت که چگونه کار را برای خدا انجام دهد، آن وقت می‌بینید که این عشق به کار، چقدر کار را آسان خواهد کرد. تمدن اسلامی، این گونه به وجود آمد: معمارش وقتی می‌خواهد بنایی را طرز احی کند، همین‌گونه است. عمله‌اش وقتی خشتها را روی هم می‌گذارد، همین‌طور است. فرمانده‌اش وقتی در قرارگاه اصلی نشسته، همین‌طور است. سربازش وقتی در خط مقدم حرکت می‌کند، همین‌طور است. سنگرساز بی‌سنگرش همین‌طور است. پاسدار و پاسبان کوچه و خیابانش که کشیک می‌دهد، همین‌طور است. عالم دینی‌اش در درس، همین‌طور است. حاکم سیاسی‌اش، در جایی که نشسته و می‌خواهد تصمیم سیاسی بگیرد، همین‌طور است. خلاصه، همه برای خدا کار می‌کنند. آیا چنین ملت و کشوری، از لحاظ زندگی عقب خواهد افتاد؟! آیا چنین ملت و کشوری، اندکی ذلت و اهانت در دنیا خواهد دید؟! آیا دیگر کسی جرأت می‌کند به چنین ملتی زور بگوید؟!

دنیا و آخرت چنین ملت و کشوری، تأمین خواهد شد. آری؛ اگر همین ملت، رهبرانی فاسد و غافل از خدا و دل داده به دنیا، مثل خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس داشته باشد، پایه را سست خواهند کرد. خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، بنای چند صد ساله‌ای را که پیغمبر اکرم در طول ده سال گذاشت، با چکش و تیشه و آزه، توانستند خراب کنند. اینها حرفهای بسیار قابل توجهی است. کسی مثل یزید با آن همه فساد و خرابی، کافی است که اصلاً تمدنی را ضایع کند. یکی مثل متوکل، با آن همه ظلم، کافی است که مملکتی را از بین ببرد. این همه حاکم ظالم؛ این همه حاکم فاسد و این همه مست و لایعقل که در طول سیصد، چهارصد سال بر سر کار آمدند، با چکشها و تیشه‌ها و آزه‌های خود، توانستند بنایی را که پیغمبر در طول ده سال بر زمین چیده بود، از بین ببرند.

🌸 پایه گذاری مستحکم انقلاب، در صورت مجاهدت مخلصانه

عزیزان من! پیغمبر، با انسانهای مؤمن؛ انسانهای ساخته شده و مخلص کار کرد. اگر شما این اخلاص را که

بحمدالله زمينه‌اش در شما هست؛ این مجاهدت فی سبیل الله و این صفا و دل به دنیا نیستن را - نمی‌گویم دنیا را نخواستن و دور انداختن و نفرت داشتن - حفظ کنید و جوانان مؤمن ما هم حفظ کنند، در وسط همه این توفانهای فساد و این بادهای مخالف که در دنیاست، چنان پایه‌ای گذاشته خواهد شد که قرن‌ها طول می‌کشد تا مفسدین بتوانند یک گوشه‌اش را بکنند. این پایه را شما می‌توانید بگذارید؛ کم‌این که امام گذاشت؛ کم‌این که مجاهدات مخلصانه‌ای در یک روز، توانست این انقلاب را به بار آورد. مگر این انقلاب شوخی بود؟! در کشوری که این‌گونه مورد طمع همه قدرتها بود، مگر انقلاب، شوخی بود؟! شما ببینید که امریکا برای یک هائیتی چه کار می‌کند! برای یک پاناما چه کار می‌کند! برای یک کویت چه کار کرد! کویت را از دست می‌دادند؛ دیدید چه کار کردند! آن وقت ایران به این عظمت، با این نفت و ذخایر طبیعی، با این سرزمین بزرگ و با این موقعیت استراتژیکی و جایگاه مهم جغرافیایی را از دست بدهد؟! حکومت دست نشاندۀ مطیع گوش به فرمان مخلص مرید خودش را جلو چشمش بردارند؟! آیا این کار شدنی بود؟! این کار به افسانه‌ها شبیه بود؛ اما شد. اگر صد تا قسم می‌خوردند، خوشبین‌ترین آدمها می‌گفتند: «نمی‌شود.» مرحوم آیه‌الله طالقانی^۱ که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان‌رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی‌ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می‌زند! مگر می‌شود؟! آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتی مردی مثل مرحوم طالقانی بزرگوار مؤمن مبارز زندان‌رفته شلاق خورده شکنجه کشیده، می‌گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متصل است و از جای دیگری حرف می‌زند!» امام، یک مرد مؤمن مخلص خدایی بود که توانست عده‌ای را به دنبال خود به راه بیندازد و کاری را انجام دهد که واقعاً مثل یک افسانه بود؛ یعنی اصلاً باور کردنی و شدنی نبود. در دنیایی که همه چیز علیه اسلام بود، یک نفر بیاید در جایی که همه انگیزه‌های دنیا بر این است که آن جا باید از اسلام و ایمان و قرآن دور بماند، حکومت اسلامی برپا کند؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟! اما امام کرد و بعد شما جوانان مؤمن، مخلص، بسیجی، سپاهی، ارتشی و مردم معمولی، در جاهای مختلف، کردید و شد.

بحمدالله، بنا خیلی مستحکم است. شما باید دنبال کار را بگیرید و برای خدا مجاهدت کنید تا این بنا تکمیل شود. ان شاء الله امکان ندارد که گذشت زمان بتواند چنین بنایی را تکان دهد؛ و گزند باد و باران و گذشت قرون بر آن اثر نخواهد کرد.

اهمیت علم در تمدن اسلامی

- علم، راه رسیدن به عزت و اقتدار جهانی
- احتیاج پیشرفت علمی به ایمان دینی
- جهالتهای گوناگون مردم، مانع علم
- دین، طرفدار و مشوق علم
- علت عقب ماندگی کشور در سه قرن اخیر
- منظور از بی نیاز شدن در زمینه علم

اهمیت علم در تمدن اسلامی*

علم، راه رسیدن به عزت و اقتدار جهانی

جوانان عزیز! ببینید اهمیت کار علمی چقدر است؛ اهمیتش در جهه یک است. اگر ما برای یک کشور، عزت و آبرو و رفاه و اقتدار جهانی و پیشرفتهای علمی بخواهیم، باید از طریق علم وارد شویم. من نمی گویم برای سعادت یک جامعه، علم کافی است. می بینیم که در دنیا کشورهایی هستند که علم هم دارند، اما واقعاً سعادت مند نیستند و در مشکلات فراوانی دست و پا می زنند. قطعاً علم نه فقط یک شرط لازم، بلکه یک شرط لازم بسیار مهم است و باید در کشور پیش برود. بنابراین، اهمیت علم معلوم است. اگر امروز کشوری از لحاظ علمی پیشرفت نکرد، نه اقتصادش پیشرفت خواهد کرد، نه اقتدار جهانیش پیشرفت خواهد کرد و نه زندگی مردم پیش خواهد رفت. بالاخره علم باید در کشور پیش برود؛ بخصوص که ما عقب ماندگی داریم و باید تلاش شود. دوم این که در کشور ما از لحاظ تواناییهای بشری، امکان پیشرفت علمی هست. ما از لحاظ استعداد، از سطح متوسط دنیا بالاتریم؛ این را من با اتکا به اطلاع کسانی که در این زمینه مطالعه و تحقیق و بررسی و کار کرده اند و نمونه هایی را دیده اند، می گویم؛ نه به اتکای برداشت ذهنی. این است که استعداد متوسط کشور ما، از سطح استعداد متوسط دنیا بالاتر است. از این یک قدم بالاتر، این است که استعدادهای برجسته و درخشان در کشور ما، از لحاظ کمیت، در سطح کمیت استعدادهای برجسته و درخشان خوب در دنیا است. مثلاً اگر فرض کنیم در کشورهایی که خیلی استعداد درخشان دارند، از هر ده هزار نفر، یک نفر درخشان است، و همین عدد در کشورهای عقب تر، در سطح هر پنجاه هزار نفر است، کشور ما جزو آن کشورهای جلوست؛ یعنی کمیت انسانهایی که دارای استعداد درخشان

هستند، در سطح بالایی است. من می‌خواهم بگویم یک نقطه دیگری وجود دارد و آن این است که کشور ما از استعداد های استثنایی هم برخوردار است. گاهی استعدادهای استثنایی در دنیا به وجود می‌آید. این دانشمندان معروفی که در دنیا بودند و هستند و در طول قرون، اسم و اثرشان باقی است، اینها استعداد های استثنایی هستند. کشور ما از لحاظ برخورداری از استعدادهای استثنایی هم یکی از کشورهای پیشرفته است. دلیلش شخصیت های بزرگ - چه از لحاظ فلسفه، چه از لحاظ علم - مثل ابن سیناها، فارابیها، رازیها و کسانی که از این قبیل هستند و شما آنها را می‌شناسید و اسمهایشان را شنیده‌اید. بنابراین، از این جهت بشری، ما کم نداریم.

🏠 احتیاج پیشرفت علمی به ایمان دینی

یک نقطه دیگر در کشور ما وجود دارد که می‌تواند یک وسیله مثبت به حساب آید و آن «دینداری» است. در دهه های اخیر - بخصوص از قرن نوزدهم میلادی به این طرف - سعی کردند چنین وانمود کنند که دینداری، عایق و مانع علم و پیشرفت علمی است؛ اما درست بعکس است. پیشرفت علمی، احتیاج به نوعی ایمان دارد. آدم لاابالی و بی‌بندوبار و هرزه و کسی که دنبال بازده نقد و بازده شخصی است، معمولاً دنبال تحقیقات دشوار علمی نمی‌رود. اگر ایمان بتواند بر دل انسان حکومت کند، این کمک خواهد کرد که انسان دنبال کار دشوار تحقیق علمی برود؛ چون کار تحقیق علمی ضمن این که شیرین است، دشوار است و محرومیت و مشکلات دارد. می‌بینید که یک سوداگر بازاری دلال چقدر در آمد پیدا می‌کند؛ اما یک عالم این طور نیست. ممکن است عالم اوقاتش تلخ باشد که مثلاً امکانات زندگی ندارد؛ اما در دل حاضر نیست به هیچ قیمتی این وضع خودش را با آن وضع سوداگر عوض کند. اصلاً امکان ندارد که بگویند شما علمت را بده، پول او را بگیر. حاضر نیست این کار را بکند؛ یعنی قدر علم را عالم می‌داند. پس، دنبال علم رفتن زحمت دارد؛ گاهی محرومیت دارد؛ گاهی مشکلات دارد. اگر ایمانی در دل انسان حاکم باشد، کمک خواهد کرد که انسان بتواند این راه دشوار را طی کند.

اروپاییها هر چه از لحاظ علمی خوب و جلو هستند، از لحاظ اخلاقی - چه اخلاق فردی، چه اخلاق اجتماعی و تاریخی - آدمهای ناباب در بینشان خیلی زیاد است. نمی‌خواهم مطلق بگویم که بدند؛ اما خیلی چیزهای بد در بین آنها هست؛ از جمله همین تحریف های تاریخی و این دروغ های ملی بزرگ. این طور منعکس کردند - البته از همان افکار قرن نوزدهمی است - که تا وقتی علم و دین هر دو می‌خواستند در جامعه حضور داشته باشند، دین جا را برای علم تنگ می‌کرد و اجازه نمی‌داد؛ لذا علم متوقف می‌ماند! دلیلش چیست؟ دلیلش قرون وسطی! در قرون وسطی، در بین مردم دین بود و زیاد هم بود، تعصب آمیز هم بود؛ با این همه علم پیشرفتی نکرد؛ اما بتدریج از لابلای این صخره های دشوار تعصب و اعتقاد دینی، رگه های علمی بیرون آمد و جا را برای دین تنگ کرد - خودش بیرون آمد و صحنه گردان شد و دین را به انزوا راند - این تحلیلی است که آنها می‌کنند. این تحلیل، تحلیل غلطی

است؛ یعنی ناشی از حقایق و واقعیات نیست. اولاً قرون وسطایی که آنها می‌گویند، قرون وسطای دوران جهالت و بدبختی اروپاست، نه دوران عقب ماندگی علمی همه جای دنیا؛ اینها اروپا را تعمیم می‌دهند. حالا فرض بفرمایید اوج قرون وسطی و تاریکی قرون وسطی چه زمانی است؟ قرنهای دهم و یازدهم و دوازدهم میلادی است؛ یعنی قرنهای چهارم و پنجم و ششم هجری؛ یعنی اوج شکوفایی علمی کشورهای اسلامی و در رأس همه ایران؛ یعنی قرن ولادت و زندگی ابن سینا و رازی و فارابی و دیگران. همه این شخصیت‌های بزرگ، آفتابهایی هستند که از این طرف دنیا تابیدند.

جهالت‌های گوناگون مردم، مانع علم

قرن چهارم هجری، قرن اوج شکوفایی تمدن اسلامی است. اگر کتاب «تمدن اسلامی در قرن چهارم» را مطالعه کنید، خواهید دید که در قرن چهارم هجری - یعنی همان قرن یازدهم میلادی؛ یعنی اوج ظلمت جهل در اروپا که هیچ چیز نبوده - اوج شکوفایی اسلامی مربوط به ایران است. دانشمندانی هم که هستند - جز تعداد خیلی معدودی - تقریباً همه ایرانی‌اند؛ در حالی که دین و دینداری در همان اوقات در ایران از اروپا کمتر که نبود، خیلی بیشتر هم بود. پس، این دین نیست که مانع علم است؛ یک چیز دیگر و یک هویت دیگری است که مانع از پیشرفت علمی می‌شود. آن چیست؟ آن، جهالت‌های گوناگون مردم است؛ خرافات مسیحیت آن روز است. هرگز در دوره اسلامی دیده نشد که یک عالم به جرم علم، مورد اهانت قرار گیرد؛ در حالی که در اروپا به جرم علم یکی را کشتند، یکی را سنگسار کردند، یکی را به دار زدند، تعداد زیادی را آتش زدند! یعنی آنها آنچه را که در آنجا اتفاق افتاده و ناشی از دین خرافی آمیخته به شدت جهالت زده مسیحیت تحریف شده بود، به همه دنیا تعمیم دادند. گناه اسلام چیست؟ گناه مسلمانان چیست؟ گناه ملت‌های اسلامی چیست؟

دین، طرفدار و مشوق علم

دین، طرفدار و مشوق علم است. آن کسانی که علمای بزرگ هستند - به جز موارد بسیار معدودی - همه جزو علمای بالله‌اند. مثلاً ابن سینای پزشکی که کتاب «قانون» اش تا اندکی پیش - یعنی بعد از هزار سال - در اروپا به عنوان یک منبع در دانشگاهها مورد مراجعه بوده، یک عالم دینی است؛ آدمی است که در عرفان می‌نویسد، در فلسفه هم می‌نویسد. فارابی و دیگران هم همین‌طور بودند. البته، موارد بسیار معدودی هم وجود دارد که از این قبیل نبودند؛ یعنی عالم علوم طبیعی، عالم دین به حساب نمی‌آمده است. از این قبیل هم داریم؛ اما کم. بنابراین، علم و دین با هم پیش رفتند و دین به علم کمک کرده است. این یک حقیقت بسیار مهم است که امروز خوشبختانه در کشور ما وجود دارد. بچه‌های ما مذهبی و دینی‌اند. الان در بین شما کسانی هستند که با قرآن مانوس و آشنا نیستند و بحمدالله کم هم نیستید. این را در خودتان تقویت کنید. این استعداد باید در خدمت آن نیازی که اول ذکر کردم - یعنی نیاز به علم - قرار

گیرد و این ایمان باید به کمک آن بیاید. باید سعی هم بشود که از این استعداد - که یک ذخیره و ودیعه الهی در وجود شماست - مثل همه ودایع الهی نگهداری شود. شکر آن هم به این است که انسان آن را در راه خودش به درستی مصرف کند. سعی کنید این را حقیقتاً برای خیر کشورتان، خیر مردمتان و پیشرفت علمی در کشور، به راه بیندازید.

🕌 علت عقب ماندگی کشور در سه قرن اخیر

در این دو، سه قرن اخیر، متأسفانه ما از لحاظ علمی خیلی عقب بوده ایم. در این دو، سه قرن اخیر، بزرگترین گناه و تقصیر را حکام کردند که استعدادها را از بین بردند. ما نمونه‌هایش را سراغ داریم. البته تا اواخر صفویه خوب بود؛ شاید مقداری بعد از صفویه هم نمونه‌هایی پیدا می‌شد که از لحاظ پیشرفت علمی و پرورش افکار بزرگ، دانشمندان بزرگی پیدا شدند؛ اما بعد دیگر بتدریج همین‌طور از بین رفت. اولاً مشوق وجود نداشت؛ نه به آن صورت مشوق تحصیل علم وجود داشت؛ نه مشوق به معنای استفاده کننده وجود داشت. در این زمینه‌ها، نمونه‌های زیادی هست که می‌توان تک‌تک و مورد به مورد در بخشهای مختلف مطرح کرد. مثلاً در زمینه ساخت سلاح، در همان دوران اول قاجاریه، یک صنعتگر، سلاح پیشرفته درست کرد - سلاحی که آن روز در دنیا پیشرفته‌تر از آن هم دیگر نبود؛ مثل همان سلاحهای آن روز دنیا بود - اما با تدابیری او را نابود کردند؛ سلاحش را هم از بین بردند! در یک مورد دیگر، یک جغرافیادان و آگاه به مسائل جغرافیایی در زمان قاجاریه بود که به منطقه خوزستان رفت و متناسب با آن زمان، نقشه‌برداری بسیار دقیقی کرد و همه امکانات و کارهایی را که شده بود و کارهایی را که نشده بود و کارهایی را که باید می‌شد، در یک گزارش فراهم نمود - این گزارش هم امروز موجود است - اما اصلاً مورد اعتنا قرار نگرفت! من به مناسبت جنگ و بعد از جنگ، با مسائل خوزستان آشنا هستم. این نوشته را که دیدم با خودم فکر کردم اگر این نوشته همان وقت عملی می‌شد، خوزستان ما، خوزستان بسیار پیشرفته‌ای بود. او درست روی نیازها تکیه کرده بود؛ آب خوزستان و زمینهای خوزستان را مورد بررسی قرار داده بود. اصلاً این چیزها مورد اعتنا قرار نگرفته بود. در بخشهای مختلف، افراد با استعدادی وجود داشتند. در زمینه صنعت - البته در زمینه علم جداست - افراد پیشرفته‌ای داشتند؛ اما مورد اعتنا قرار نمی‌گرفتند؛ مورد بی‌احترامی و قدرناشناسی و احیاناً دخالت بعضی از این سوداگران خارجی قرار می‌گرفتند که با خود می‌اندیشیدند اگر چنین متاعی در این جا ساخته شود، باب تجارتشان بسته خواهد شد! همه این عوامل کمک کرده و این کشور در ظرف این دو، سه قرن، از لحاظ علمی و از لحاظ صنعتی، به این وضعی رسیده که مشاهده می‌کنید.

🕌 منظور از بی‌نیاز شدن در زمینه علم

البته - خوشبختانه - شما آن روزها را ندیدید؛ شما امروز را می‌بینید که بحمدالله حرکتی شده و پیشرفتی

کرده‌ایم. آن روزهای قبل از انقلاب، حقیقتاً محیط علم و صنعت و پیشرفت و امثال اینها، برای هر کسی که مطلع می‌شد، گریه‌آور بود. اگر احیاناً کسی هم پیدا می‌شد که دارای استعداد خوبی بود، چاره‌ای نمی‌دید جز این که بلند شود از این جا برود! سوداگران مغزها، مغزهای برجسته و فعال را به کشورهای خودشان می‌بردند و کشورهایی چون کشور ما را از این مغزها خالی می‌کردند؛ در واقع به آنها کمک می‌شد. ما یک عقب‌ماندگی داریم که این را ان‌شاءالله باید شما جبران کنید؛ یعنی این نسل شما، این زحمت و این مسؤولیت را بردوش دارد که جبران کند. قدری حرکت را سریع کنید و این کار علمی را دنبال بگیرید. حالا که معلوم شد شما بحمدالله استعداد خوبی دارید، آن را به کار بیندازید. مطمئناً در آینده نه‌چندان دوری ثمرات شیرینش دیده خواهد شد؛ هم شما خودتان خواهید دید، هم ان‌شاءالله کشور مشاهده خواهد کرد. باید بکوشیم تا بتوانیم کشور را از لحاظ علمی از دیگران بی‌نیاز کنیم. البته علم چیزی نیست که هر کشوری بگوید من از مردم دیگر بی‌نیازم؛ نه. علم داد و ستدی است. اگر درهای علم مدّتی در یک کشور بسته شد و از دیگران استفاده‌ای نکرد، آنچه هم که در درون خودش از استعداد هست، از بین خواهد رفت؛ یعنی سرکوب خواهد شد. علم از جمله مقولاتی است که با تبادل و داد و ستد رشد پیدا می‌کند. بنابراین، اگر می‌گوییم بی‌نیاز شویم، مقصودم این نیست که دیگر با هیچ کسی داد و ستد علمی نداشته باشیم؛ نه. انسان در اوج علم هم باید بدهد و بستاند - در این شکی نیست - منتها وضع کنونی کشورهای عقب مانده علمی متأسفانه به گونه‌ای است که از لحاظ علمی حرکتشان دو طرفه نیست؛ یک طرفه است. فقط باید از آنها التماس کنند و بخواهند؛ آنها هم مقداری می‌دهند و مقدار زیادی نمی‌دهند! امروز دانش ممتاز و برجسته و برتر و همچنین صنعت برجسته و برتر، از جمله امکاناتی است که در اختیار خیلی از کشورها گذاشته نمی‌شود. اصلاً از محیطهای اختصاصی خودشان بیرون نمی‌رود و به این کشورها اجازه استفاده داده نمی‌شود.

خط نظام اسلامی، خط رسیدن به تمدن بزرگ اسلامی

خط کلی نظام اسلامی

ادّعای واهی، غیر عملی و ناکام تمدن غرب

توانایی ورود تمدن اسلامی به میدان زندگی بشر

انحراف ها، عامل زوال تمدنها

زوال تمدنها، مسأله‌ای تدریجی و تاریخی

پرتو دوباره‌ی تمدن اسلامی بر دنیا، سرنوشت

حتمی جهان

نقش آفرینان اصلی در ایجاد تمدن اسلامی

دو عنصر اساسی لازم برای ایجاد یک تمدن

اسلامی

نقش یگانه‌ی حوزه‌ی روحانیت و علمای دین در

ایجاد تمدن اسلامی

خط نظام اسلامی، خط رسیدن به تمدن بزرگ اسلامی*

یک مطلب درباره‌ی این نکته است که نظام اسلامی چه خطی را برای خود ترسیم کرده است؟ مسیری که نظام اسلامی برای خود در نظر گرفته و فرض کرده است، چیست؟ مطلب بعدی این است که در این مسیر - که بی‌گمان از فراز و نشیبها و چالشها و افت و خیزها خالی نیست - نقش آفرینان اصلی چه کسانی هستند و حوزه‌ی علمیه در این میان کجا قرار دارد؛ چه نقشی دارد؛ چه نقش آفرینی‌ای دارد؟ مطلب سوم این است که در نظام اسلامی در حال حاضر، بر حسب طبیعت این نظام، چالشهایی هست؛ این چالشها چیست؟ نظام با چه موانعی، با چه مزاحمتهایی، احیاناً با چه معارضه‌هایی، با چه پدیدارهایی که باید با آنها مقابله کند، روبه‌روست؟ نوع تقابل با این چالشها باید مورد توجه و تعمق و ژرفاندیشی حوزویان قرار گیرد. مطلب بعدی این است که با این مقدمات، امروز واجبات روحانیت چیست؟ واجباتی داریم و مستحباتی - به محرمات نمی‌پردازم - امروز واجبات روحانیت و حوزه‌ی علمیه چیست؟ همان‌طور که در گزارش مدیر محترم حوزه‌ی علمیه‌ی قم شنیدیم، در این چند سال کارهای مهمی شده است. برخی از این کارها، کارهایی است که آثار آن در آینده‌های میان‌مدت و حتی بلندمدت دانسته خواهد شد. این کارها شده است؛ این خلأها بوده و پُر شده است؛ اما باز هم ما خلأهایی داریم که باید آنها را شناسایی کنیم و راه پُر کردن آن خلأها را بشناسیم. در پایان، بخش پنجم است که توصیه‌هایی است به شما عزیزان؛ برادران و فرزندان من.

خط کلی نظام اسلامی

مطلب اول این است که خط کلی نظام اسلامی چیست؟ اگر بخواهیم پاسخ این سؤال را در یک جمله ادا کنیم، خواهیم گفت خط کلی نظام اسلامی، رسیدن به تمدن اسلامی است. این یک پاسخ کلی و قابل توضیح و تشریح. البته این که در مقابل تمدن کنونی بشر - یعنی تمدن مادی غرب - می‌تواند تمدن دیگری مطرح شود یا نه و این تمدن برای پیدایش خود و سپس برای ماندگاری و استواری خود، از چه عناصر و از چه عواملی کمک خواهد گرفت، در این باره سخن‌ها هست. اگر شما به بلندگویان تمدن کنونی غرب مراجعه کنید، آنها خواهند گفت تمدن مادی غرب ابدی و تغییرناپذیر است. از اوایلی که این تمدن اوج گرفته بود - یعنی از قرن نوزدهم میلادی - بحث معارضه‌ی سنت و مدرنیته را مطرح کردند. یعنی همه‌ی آنچه که این تمدن تقدیم بشریت می‌کند، چیزهای مدرن و نو و تازه و اجتناب‌ناپذیر و جذاب و خواستنی است و هر چه در مقابل آن است، این سنت است، این منسوخ است، این قدیمی است، این زوال‌پذیر است. این بحث را شما امروز هم گاهی در برخی از محافل روشنفکری ما می‌بینید؛ اما این بحث نویی نیست؛ این بحث قرن نوزدهمی دنیای غرب است که ادامه پیدا کرده است؛ با این هدف که تمدن غرب در راه خود، همه‌ی فرهنگ‌ها را، همه‌ی تمدن‌ها را، همه‌ی زیرساخت‌های مدنی را، همه‌ی روابط انسانی و اجتماعی را، همه‌ی آن چیزی را که تمدن غرب آن را نمی‌پسندد، از سر راه خود بردارد و حاکمیت مطلق خود را با پشتوانه‌ی قدرت مادی و سرمایه‌داری از یک سو، قدرت نظامی و سیاسی از یک سو، قدرت رسانه‌ی از یک سو، ابدی کند.

ادعای واهی، غیر عملی و ناکام تمدن غرب

شما دیدید وقتی که نظام مارکسیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی برافتاد - با این که نظام مارکسیستی تمدنی جدید و نو نبود؛ تفکری بود بر اساس همان تمدن غربی؛ عمدتاً با همان پایه‌های تفکر و تمدن غربی؛ با همان پایه‌های مادی؛ در عین حال با دستگاه سرمایه‌داری غرب و نگهبانان و افسونگران پاسدار تمدن غربی معارضه‌ای داشت - مسأله‌ی نظم نوین جهانی و مسأله‌ی تک ابرقدرتی در دنیا را مطرح کردند. یعنی امروز تمدن غرب حتی در میان اجزای خود، آن وحدت و انسجام و آن یگانگی و صداقت لازم را ندارد. یک نقطه که یک رشد مادی بیشتری کرده است، بنا به طبیعت تمدن مادی، افزون طلب است؛ کلیت طلب است؛ تمامیت طلب است و بقیه‌ی بخش‌ها را نادیده می‌گیرد.

در تمدن مادی غرب - همچنان که در همین ماه‌های جاری در دنیا مشاهده کردید - هر چه حرف می‌زنند، طراحتی هزاره‌ی دوم را می‌کنند! حالا مگر تمدن مادی غرب، سرتاسر هزاره‌ی اول را فرا گرفته بود که شما می‌خواهید هزاره‌ی دوم را هم به آن ملحق کنید؟! مگر بشر از این دو، سه قرن که از سیطره‌ی تمدن مادی غرب گذشته، راضی است؟! مگر تمدن مادی غرب توانسته است زخم‌های کهنه‌ی بشریت را علاج کند؟! آیا فقر در دنیا از بین رفت؟! آیا گرسنگی از بین رفت؟! آیا ظلم و تبعیض از بین رفت؟! آیا

آرامش خاطر انسان تأمین شد؟ آیا مهربانی و صفای میان انسانها تأمین شد؟ یا بعکس، تمدن مادی غرب در دوره‌ی استعمار، سپس در دوره‌ی استثمار - که سلطه‌ی حکومت‌های غربی در دوره‌ی استثمار، مثل دوره‌ی استعمار، مستقیم نبود؛ به شکل استثمار نیروها در دنیای عقب‌افتاده و فقیر بود؛ همان سلطه‌ی پنهانی قاهری که همه‌ی سرمایه‌ها و همه‌ی نیروها را از آنها می‌ربود و در خود هضم می‌کرد و جیب کمپانیهای سرمایه‌داری را بیشتر می‌انباشت - و سپس در دوره‌ی رسانه و در دوره‌ی ارتباطات - یعنی امروز - در همه‌ی این سه دوره، با زور، با قدرت‌نمایی، با زورگویی، با ایجاد اختناق طرف مقابل و صف مقابل همیشه وارد میدان شده است؛ در حالی که در بالاترین مراکز خود هنوز تبعیض هست؛ تبعیض نژادی هست؛ فاشیسم هست! با این سابقه، با این همه گرفتاری، با این همه مشکلات، تمدن مادی غرب ادعای ابدیت می‌کند! اما این ادعا، ادعای واهی، غیر عملی و ناکام است.

توانایی ورود تمدن اسلامی به میدان زندگی بشر

آری؛ بی‌شک تمدن اسلامی می‌تواند وارد میدان شود و با همان شیوه‌ای که تمدنهای بزرگ تاریخ توانسته‌اند وارد میدان زندگی بشر شوند و منطقه‌ای را - بزرگ یا کوچک - تصرف کنند و برکات خود یا صدمات خود را به آنها برسانند، این فرآیند پیچیده و طولانی و پُرکار را بیاماید و به آن نقطه برسد. البته تمدن اسلامی به صورت کامل در دوران ظهور حضرت بقیة‌الله ارواحنا فداه است. در دوران ظهور، تمدن حقیقی اسلامی و دنیای حقیقی اسلامی به وجود خواهد آمد. بعضی کسان خیال می‌کنند دوران ظهور حضرت بقیة‌الله، آخر دنیا است! من عرض می‌کنم دوران ظهور حضرت بقیة‌الله، اول دنیا است؛ اول شروع حرکت انسان در صراط مستقیم الهی است؛ با مانع کمتر یا بدون مانع؛ با سرعت بیشتر؛ با فراهم بودن همه‌ی امکانات برای این حرکت. اگر صراط مستقیم الهی را مثل یک جاده‌ی وسیع، مستقیم و هموار فرض کنیم، همه‌ی انبیا در این چند هزار سال گذشته آمده‌اند تا بشر را از کوره‌راهها به این جاده برسانند. وقتی به این جاده رسید، سیر تندتر، همه‌جانبه‌تر، عمومی‌تر، موفقتر و بی‌ضایعات یا کم‌ضایعات‌تر خواهد بود. دوره‌ی ظهور، دوره‌ای است که بشریت می‌تواند نفس راحتی بکشد؛ می‌تواند راه خدا را طی کند؛ می‌تواند از همه‌ی استعدادهای موجود در عالم طبیعت و در وجود انسان به شکل بهینه استفاده کند. امروز از امکانات بشر استفاده‌ی بهینه نمی‌شود؛ استعدادها ضایع و نابود می‌شود؛ استعدادهای طبیعی هم همین‌طور. همه‌ی این پدیده‌هایی که شما می‌بینید علیه محیط زیست و در آلوده‌سازی محیط زیست وجود دارد، ناشی از بد استفاده کردن از امکانات طبیعی است. بشر در این راه افتاده است و پیش می‌رود؛ اما این راه درستی نیست؛ راه منحصری نیست؛ راه دانش، راههای فراوانی است. بشر می‌تواند در سایه‌ی نظام الهی آن راه را بیابد و طی کند. فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم؛ این بحث مجال وسیعتری می‌طلبد. به هر حال خطی که نظام اسلامی ترسیم می‌کند، خط رسیدن به تمدن اسلامی است.

انحراف‌ها، عامل زوال تمدن‌ها

زوال تمدن‌ها معلول انحراف‌هاست. تمدن‌ها بعد از آن‌که به اوجی رسیدند، به خاطر ضعف‌ها و خلأها و انحراف‌های خود رو به انحطاط می‌روند. ما نشانه‌ی این انحطاط را امروز در تمدن غربی مشاهده می‌کنیم، که تمدن علم بدون اخلاق، مادیت بدون معنویت و دین و قدرت بدون عدالت است. وقتی که در فلسطین اشغالی، در خانه‌ی مردمی که خود صاحبخانه‌ها از زندگی در آن یا از زندگی آسوده در آن محرومند، یک فلسطینی از سر ناچاری حرکتی انجام دهد و آسیبی به یک صهیونیست بیگانه‌ی غریبه‌ی به‌زور آمده بخورد، همه‌ی دستگاه‌های تبلیغاتی غرب بسیج می‌شوند تا این حادثه را بزرگ کنند! اگر کسی کشته شده باشد، عکس پدر او، مادر او، بچه‌ی او، خواهر او، گریه‌ها و ناراحتی‌هایشان، در مجلات امریکایی و سایر مجلات دنیا چاپ می‌شود! اما امروز یک کودک، یک نوجوان، در آغوش پدرش و در مقابل چشم او، در فلسطین کشته می‌شود؛ زن و مرد و کودک نمازگزار در مسجداً اقصای مسلمانان به گلوله بسته می‌شوند. دستگاه‌های ارتباطاتی جمهوری اسلامی روز اول با اروپا تماس گرفتند که خبرهای اروپا را کسب کنند، از آن طرف به آنها گفتند که این‌جا هیچ خبری نیست! حادثه‌ی به این عظمت، در روزهای اول و دوم، در اروپا و در منطقه‌ی سلطه‌ی تمدن غربی، هیچ خبری نیست! تا وقتی که بتدریج تظاهرات اوج می‌گیرد، مردم در همه جا بلند می‌شوند، صدای اعتراض‌ها بلند می‌شود؛ آن دستگاه‌هایی که مدعی طرفداری از حقوق بشرند، مدعی اطلاع‌رسانی‌اند، آن وقت مجبور می‌شوند یک اطلاعی، آن هم البته ناقص و نه کامل، یکجانبه و نه عادلانه، به سود غاصب و نه به سود مردم مظلوم بدهند! اینها همه نشانه‌های شکست و انحطاط تمدن غرب است.

زوال تمدن‌ها، مسأله‌ای تدریجی و تاریخی

البته نه پیدایش و نه زوال تمدن‌ها، مسأله‌ای دفعی نیست؛ یک مسأله‌ی تدریجی و تاریخی است؛ اما اینها نشانه‌هایش است. امروز بسیاری از متفکران غرب هم به این حقیقت توجه پیدا کرده‌اند، هشدار می‌دهند و می‌گویند. بنابراین هیچ شگفتی نباید داشت از این‌که برقی از گوشه‌ای بجهد؛ همچنانی که همه‌ی تمدن‌های عالم به وجود آمده‌اند، یک فکر نو، یک پیشنهاد نو برای بشریت مطرح شود و بر اساس آن فکر، یک نظام سیاسی در گوشه‌ای از دنیا بتواند یک ملت را گرد هم جمع کند؛ آن ملت ایستادگی کند؛ آن مردم به شرایط لازمی که خواهم گفت، عمل کنند؛ زبندگان و نخبگان و خواص جامعه نقش‌های خود را پیدا کنند و طبق آن عمل کنند. لذا هیچ بُعدی ندارد - بلکه نتیجه‌ای حتمی است - که این تمدن مثل همه‌ی تمدن‌های دیگر رشد خواهد کرد؛ مثل خورشیدی که بتدریج بالا می‌آید و به وسط‌السماء می‌رسد، اشعه و انوار خود را به نقاط مختلف دنیا خواهد تابانید.

✎ پرتو دوباره‌ی تمدن اسلامی بر دنیا، سرنوشت حتمی جهان

بنابراین، این نظام اسلامی، نظامی است که یک خط حرکت معقول و منطقی برای خود تصویر کرده است. این سیری نیست که بتواند متوقف شود؛ این سیری هم نیست که مراحل گوناگونی که در آن هست، برای آن دائمی و ابدی باشد. یک حرکت تکاملی است. از آغاز انقلاب اسلامی این حرکت به وجود آمد؛ این برق در این نقطه از عالم درخشید؛ چشم‌هایی را خیره کرد؛ بعد هم این توفیق را پیدا کرد که نظام اسلامی را به وجود بیاورد؛ این نظام اسلامی هم از آغاز تشکیل، با چالش‌های خود، با مشکلات خود، با امکانات خود، حرکتی را آغاز کرده است و پیش می‌رود. این خط اگر با جدیت، با پشتکار، با شناخت آنچه که لازم است، با عمل به آنچه که وظیفه است، ادامه پیدا کند، سرنوشت حتمی عبارت است از این که تمدن اسلامی یک بار دیگر بر مجموعه‌ی عظیمی از دنیا، پرتو خود را بگستراند. نه به معنای این که لزوماً نظام سیاسی اسلامی در نقاط دیگر جهان هم قبل از عصر ظهور گسترش پیدا کند؛ نه. معنایش این نیست؛ بلکه تمدن بر اساس یک فکر جدید، یک حرف جدید، یک نگاه جدید به مسائل بشر و مسائل انسانیت و علاج دردهای انسانیت است؛ یک زبان نویی است که دل‌های نسل‌های نوی انسان و قشرهای محروم جوامع گوناگون، آن زبان را می‌فهمند و درک می‌کنند. به معنای رساندن یک پیام است به دل‌ها، تا بتدریج در میان جوامع مختلف گسترش و رشد پیدا کند. این امری است که شدنی است. با وضعی که امروز من در کشورمان مشاهده می‌کنم، با ریشه‌های عمیقی که تفکر اسلامی در کشور ما دارد، با حرکت بسیار وسیع و گسترده‌ای که از اول انقلاب در راه تعمیق این اندیشه آغاز شده است و امروز به جاهای خوبی هم رسیده است، به نظر من می‌رسد که این آینده برای نظام اسلامی، یک آینده‌ی قطعی و اجتناب‌ناپذیر است.

✎ نقش آفرینان اصلی در ایجاد تمدن اسلامی

مطلب دوم این است که نقش آفرینان اصلی در این عرصه چه کسانی هستند؟ ما می‌خواهیم ببینیم روحانیت در این میان کجا قرار دارد و شما طلاب جوان و فضلاء جوان - کسانی که نقد ارزشمند جوانی خود را برداشتید و به این حوزه آوردید - می‌خواهید این سرمایه را برای چه و در کجا مصرف کنید؟ نقش آفرینان اصلی در این جا چه کسانی هستند؟ اولاً باید معلوم باشد که این حرکت عظیم نظام اسلامی و حرکت به سمت آن آینده‌ی آرمانی - که ایجاد تمدن اسلامی است؛ یعنی تمدنی که در آن، علم همراه با اخلاق است؛ پرداختن به مادیات، همراه با معنویت و دین است؛ و قدرت سیاسی، همراه با عدالت است - یک حرکت تدریجی است. البته پرهیجان است؛ اما هر کس بداند چه کار می‌کند. هر قدمی که برمی‌دارد، برای او هیجان‌انگیز است؛ اما این کار عظیم و ماندگار تاریخی، این کاری که سر و کارش با نسل‌ها و قرن‌هاست، این را نباید با کارهای دفعی، جزئی و شعاری اشتباه کرد. این کاری است که باید گام به گام، هر گامی محکم‌تر از گام قبل، با نگاه دقیق نسبت به هر قدمی که برمی‌داریم و با دید نافذ نسبت به مسیری که طی می‌کنیم، همراه باشد.

❁ دو عنصر اساسی لازم برای ایجاد یک تمدن اسلامی

برای ایجاد یک تمدن اسلامی - مانند هر تمدن دیگر - دو عنصر اساسی لازم است: یکی تولید فکر، یکی پرورش انسان. فکر اسلامی مثل یک دریای عمیق است؛ یک اقیانوس است. هر کس که لب اقیانوس رفت، نمی‌تواند ادعا کند که اقیانوس را شناخته است. هر کس هم که نزدیک ساحل پیش رفت و با چند متری در آب در یک نقطه‌ای فرو رفت، نمی‌تواند بگوید اقیانوس را شناخته است. سیّر در این اقیانوس عظیم و رسیدن به اعماق آن و کشف آن - که از کتاب و سنت همه‌ی اینها استفاده می‌شود - کاری است که همگان باید بکنند؛ کاری است که در طول زمان باید انجام گیرد. تولید فکر در هر زمانی متناسب با نیاز آن زمان از این اقیانوس عظیم معارف ممکن است. یک روزی حرفهای مرحوم شهید مطهری که مطرح می‌شد، به گوش بعضی ناآشنا می‌آمد. حرفهای شهید مطهری، حرفهای دین بود؛ حرفهای قرآن بود؛ حرفهای اسلامی بود؛ اما بسیاری از کسانی که با دین و قرآن و اسلام هم سر و کار داشتند، با آن حرفها آشنایی نداشتند! در همه‌ی زمانها این امکان برای متفکران آگاه، قرآن‌شناسان، حدیث‌شناسان، آشنایان با شیوه‌ی استنباط از قرآن و حدیث، آشنایان با معارف اسلامی و مطالبی که در قرآن و در حدیث اسلامی و در سنت اسلامی هست، وجود دارد که اگر به نیاز زمانه آشنا باشند، سؤال زمانه را بدانند، درخواست بشریت را بدانند، می‌توانند سخن روز را از معارف اسلامی بیرون بیاورند. حرف نو همیشه وجود دارد؛ تولید فکر، تولید اندیشه‌ی راهنما و راهگشا برای بشریت.

شرط دوم، پرورش انسان است. حال در آن جایی که فکر و انسان باید تولید شود، ببینید نقش آفرینان چه کسانی هستند. این نقش آفرینان کسانی هستند که باید بتوانند افکار را هدایت کنند. این یک بُعد قضیه است. چون این راه جز با پای ایمان و نیروی ایمان و عشق طی شدنی نیست، باید کسانی باشند که بتوانند روح ایمان را در انسانها پرورش دهند. بدون شک مدیران جامعه جزو نقش آفرینانند؛ سیاستمداران جزو نقش آفرینانند؛ متفکران و روشنفکران جزو نقش آفرینانند؛ آحاد مردم هر کدام به نحوی می‌توانند در خور استعداد خود نقش آفرینی کنند؛ اما نقش علمای دین، نقش کسانی که در راه پرورش ایمان مردم از روش دین استفاده می‌کنند، یک نقش یگانه است؛ نقش منحصر به فرد است. مدیران جامعه هم برای این که بتوانند درست نقش آفرینی کنند، به علمای دین احتیاج دارند. سیاستمداران و فعالان سیاسی در جامعه نیز همین‌طور. محیطهای گوناگون علمی و روشنفکری نیز همین‌طور. برقی از سخن یک عالم دین پارسا و زمان‌شناس ممکن است بجهت، ظلماتی را از دلی یا دل‌هایی بزدايد؛ چقدر هدایتها به این ترتیب اتفاق افتاده است. این نقش، نقش یگانه است. نقش آفرینی را به علمای دین منحصر نمی‌کنیم؛ اما جایگاه نقش آفرینی علمای دین را از همه‌ی جایگاههای دیگر برجسته‌تر می‌بینیم؛ به این دلیل روشن که در این راه، اندیشه‌ی دینی و ایمان دینی برای انسانها لازم است؛ تولید فکر اسلامی برای این راه ضروری و لازم است و اگر علمای دین سر صحنه نباشند، دیگری نمی‌تواند این کار را انجام دهد. البته عالم دین با آن شرایطی که نیاز به آن شرایط هست، ای بسا نتواند این نقش را ایفا کند؛ او هم اگر این شرایط را نداشته

باشد، نخواهد توانست؛ که حالا من بعد در دنباله‌ی عرایض مطالبی در این زمینه هم عرض خواهم کرد. البته در آحاد مردم هم نقش آفرینی دینی هست؛ از راه امر به معروف و نهی از منکر؛ از راه آماده‌سازی خود برای این که در یک جایگاه نقش آفرین قرار گیرند.

نقش یگانه‌ی حوزه‌ی روحانیت و علمای دین در ایجاد تمدن اسلامی

وقتی نگاه می‌کنیم، حوزه‌ی روحانیت و علمای دین، اگر با آن تربیت درست و در آن مدارج لازم پرورش پیدا کنند، نقششان نقش یگانه است. لذا امام بزرگوار ما الگویی برای علمای دین شد. اگر امام نمی‌بود، اگر نفس گرم او و منطق نیرومند و استوار او و ایستادگی او در این راه نمی‌بود و نمی‌توانست مجموعه و منظومه‌ی عظیمی از علمای دین را در این راه به حرکت بیندازد، یقیناً این حرکت عظیم ملت ایران اتفاق نمی‌افتاد. هیچ حزب سیاسی، هیچ رجل سیاسی، هیچ رجل دانشگاهی، هیچ آدم اجتماعی معروف و محبوب امکان نداشت بتواند این اقیانوس عظیم ملت ایران را این طور به تلاطم بیندازد و مردم را به خیابانها بکشاند. این فقط روحانیت بود و پیشوایی امام بزرگوار ما با خصوصیاتش که او داشت؛ که اگر این خصوصیات را آن شخصیت عظیم هم نمی‌داشت، باز این کار به این آسانیها ممکن نبود. این نقش یک روحانی است که شرایط لازم را دارد و در زمان متناسب ظهور و بروز می‌کند و این طور عظیم نقش آفرینی او در تاریخ و در جهان روشن و مسجل می‌شود. این وضع روحانیت است. پس جایگاه روحانیت این است.

مراحل دستیابی به تمدن اسلامی و خطوط اصلی جهان بینی اسلامی

تفاوت دست یابی به قدرت در مسئولان نظام

اسلامی با دیگر مسئولان دنیا

وجود مبنای فکری برای وظایف و مسئولیتها

خطوط اصلی عملکرد و وظایف مسئولان در

نظام اسلامی:

۱- توحید

۲- تکریم انسان

۳- تداوم حیات بعد از مرگ

۴- استعداد بی پایان انسان برای بدست آوردن

لوازم تعالی کامل خود

۵- حرکت جریان عالم به سمت حاکمیت حق

وظایف انسان معتقد به جهان بینی اسلامی:

۱- عبودیت خداوند

۲- تعالی خود و دیگران

۳- ترجیح فلاح و رستگاری آخری بر سود دنیوی

و...

مراحل دستیابی به تمدن اسلامی و خطوط اصلی جهان بینی اسلامی*

تفاوت دست یابی به قدرت در مسولان نظام اسلامی با دیگر مسئولان دنیا

آنچه که من امروز یادداشت کرده‌ام عرض کنم، این است که این مجموعه‌ای که ما باشیم - که این جمع حاضر تقریباً مسؤلان بخشهای کلیدی و اساسی جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند - یک فرصت استثنایی در اختیارمان قرار گرفته است تا بتوانیم اهداف الهی و اسلامی را در یک بخش مهم از جهان - که کشور بزرگ و عزیز ایران است - تحقق بخشیم و آنها را پیاده کنیم. این دست یافتن به قدرت که امروز برای شما جمع حاضر در بخشهای مختلف پیدا شده است، فرق می‌کند با دست یافتن به قدرت در عرفهای سیاسی عالم. در آن جاها ادعا هم ندارند که در صدد این هستند که فلاح و صلاح انسان و پیشرفت بشریت و امثال اینها را تحقق بخشند و به بشر سعادت و خوشبختی دهند. مراکز فرهنگی و سیاسی عالم رسماً اعلام کرده‌اند که با جوامع مبتنی بر ایدئولوژی و مکتب و تفکر پایه‌ای مخالفند. بدیهی است وقتی که مبنا، یک تفکر و یک اندیشه منظم و مدون نباشد، هدفها هم به همان نسبت تابع حوادث و پیشرفتهای عالم و امیال مردم و گروهها خواهد بود. بنابراین نمی‌شود کسی ادعا کند که من به دنبال آرمانهای والای مورد نیاز بشر هستم؛ ادعا هم نمی‌کنند. ما چرا؛ ما این را ادعا می‌کنیم. مسؤلان این نظام با این امید هم وارد این میدان شده‌اند که بتوانند از اهداف الهی که مورد اعتقاد آنهاست، چیزی را تحقق بخشند و در زندگی پیاده کنند. از بعد از صدر اسلام تا امروز هم، چنین فرصتی پیش نیامده است. موقعیت بسیار استثنایی و بخصوصی است. باید این موقعیت را مغتنم بشماریم و هر کجا هستیم - در قوای

سه‌گانه و در همه بخش‌های مدیریتی این کشور - سعی کنیم حقیقتاً اهداف و آرمانهای اسلامی را در حدّ توان جمع‌اداره‌کننده و مسؤول امور کشور - که توان بالایی هم هست - پیش ببریم. بر این اساس، وظایفی برعهده همه است. این وظایف چیست؟ من در همین زمینه رؤوس مطالبی را یادداشت کرده‌ام که البته نمی‌خواهم جزئیات و ریز قضایا را بحث کنم؛ تقریباً فهرست‌گونه‌ای را عرض خواهم کرد.

وجود مبنای فکری برای وظایف و مسئولیتها

به طور کلی وظایفی برعهده ماست؛ هم ما به عنوان دولت و حکومت، هم ما به عنوان یک فرد مسلمان. اما این وظایف یک مبنای فکری دارد. خصوصیت تفکر اسلامی و مکتب اسلامی و دینی این است. اگر از این بحث می‌کنیم که باید آزادی باشد، یا انتخاب و اختیار در جامعه برای مردم وجود داشته باشد، یا هر یک از سیاستهای عمومی و کلی را مورد بحث قرار می‌دهیم، برای هر کدام از اینها مبنایی وجود دارد. اگر از ما بپرسند چرا مردم باید حق رأی داشته باشند، یک استدلال فکری و منطقی پشت سرش وجود دارد؛ معلوم است چرا. همه آنچه که در زمینه برنامه‌ریزیها، خطوط اصلی برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد، یک سر این برنامه‌های اصلی وصل است به آبشخور اندیشه اسلامی، جهان‌بینی اسلامی، تلقی و برداشت اسلامی؛ که این ایمان ماست، اعتقاد ماست، دین ماست؛ براساس آن برداشت و آن تلقی است که وظایف خودمان را مشخص می‌کنیم و می‌خواهیم به آنها عمل کنیم. آن مبنای فکری چیست؟ به طور کوتاه و خلاصه از این جا باید شروع کنیم و ببینیم که آن خطوط اصلی تلقی و بینش اسلام از کائنات، از عالم و از انسان چیست. البته این مخصوص اسلام هم نیست. همه ادیان - اگر تحریف نشده باشند - در مبنای صحیح و ریشه اصلی خودشان همین بینش را دارند. اسلام سالم و دست نخورده و متکی به منابع متقن، در اختیار ماست. بقیه ادیان ممکن است این خصوصیات را نداشته باشند. آن مجموعه معارفی که خطوط اصلی عملکرد و وظایف ما از آنها به دست می‌آید - یعنی جهان‌بینی و بینش اسلامی - فصول متعددی دارد؛ همه هم در عمل و اقدام فرد و دولت دارای تأثیر است؛ که من پنج نقطه مؤثر تر و مهمتر را انتخاب کرده‌ام و عرض می‌کنم.

خطوط اصلی عملکرد و وظایف مسئولان در نظام اسلامی:

۱- توحید

از این پنج نقطه، یکی توحید است. توحید، یعنی اعتقاد به این که این ترکیب پیچیده بسیار عجیب و شگفت‌آور و قانونمند کائنات و عالم آفرینش، از کهکشانها و سحابیها و حفره‌های عظیم

آسمانی و کرات بی‌شمار و میلیون‌ها منظومه شمسی بگیرد، تا سلول کوچک جزء فلان پیکر، فلان جسم و ترکیب ریز شیمیایی - که آن قدر نظم در این ترکیب عظیم متنوع و پیچیده وجود دارد که هزاران قانون از آن استنباط کرده‌اند؛ چون وقتی نظم غیرقابل تخطف شد، از آن قوانین تکوینی و بی‌تخلف استفاده می‌شود - ساخته و پرداخته یک فکر و اندیشه و تدبیر و قدرت است و تصادفاً به وجود نیامده است. این اعتقاد امری است که هر ذهن سالم و هر انسان عاقل و صاحب تفکر و دور از شتابزدگی در فکر یا بی‌حوصلگی در تصمیم‌گیری یا پیشنهادوری در قضا یا این را قبول می‌کند. نقطه بعدی این که این فکر و تدبیر و اندیشه و قدرت عظیم و بی‌نهایت و توصیف‌ناپذیری که این ترکیب عجیب و پیچیده را به وجود آورده، فلان بت ساخته بشر، یا فلان انسان محدود مدعی خدایی، یا فلان سمبل و نماد افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیست؛ بلکه ذات واحد مقتدر لایزالی است که ادیان به او «خدا» می‌گویند و او را با آثارش می‌شناسند. بنابراین، هم اثبات این قدرت و اراده و مهندسی پشت سر این هندسه عظیم و پیچیده است؛ هم اثبات این که آن مهندس بی‌نظیر و غیرقابل توصیف، این چیزهای کوچک دم‌دست بی‌ارزشی که بشر یا خودش می‌سازد، یا مثل خودش کسی آنها را می‌سازد، یا از قبیل خودش یک موجود زایل شدنی است، نیست؛ بلکه «هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون»^۱.

همه ادیان در این بخش از جهان بینی مشترکند؛ ادیان قدیم، ادیان ابراهیمی، ادیان پیش از ادیان ابراهیمی؛ حتی همین ادیان شرک‌آلود هندی فعلی. اگر کسی وداها را نگاه کند، عرفان توحیدی خالصی در کلمات وداها موج می‌زند که نشان‌دهنده این است که سرمنشأ، سرمنشأ شفاف و زلالی بوده است. بنابراین، توحید رکن اصلی بینش و نگاه و تلقی این اسلامی است که ما می‌خواهیم براساس آن این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازیم.

۲- تکریم انسان

رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می‌توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کلی با اومانیسزم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه هستند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسزم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. «الم تر و ان الله سخر لكم مافی السموات و مافی الارض»^۲. کسی که قرآن و نهج البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد. این شد انسان محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخر شماست، ماه مسخر شماست، دریا مسخر شماست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتم

۱. حشر: ۲۳

۲. لقمان: ۲۰

۳. جاشیه: ۱۳

- «سَخَّرَ لَكُمْ مَافِي السَّمَوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ»^۳؛ همه اینها مسخر شمایند - بیان می‌کند. مسخّر شمایند، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخّر همه‌شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخّر شمایند. مسخّر یعنی چه؟ یعنی توی مشیت شمایند و شما می‌توانید از همه آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخّر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۴. این «کَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» - بنی آدم را تکریم کردیم - تکریمی است که هم شامل مرحله تشریح و هم شامل مرحله تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریحی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است.

۳- تداوم حیات بعد از مرگ

سومین نقطه اصلی و اساسی در جهان‌بینی اسلامی، مسأله تداوم حیات بعد از مرگ است؛ یعنی زندگی با مردن تمام نمی‌شود. در اسلام و البته در همه ادیان الهی - این معنا هم جزو اصول جهان‌بینی است و تأثیر دارد. همان‌طور که گفتیم، تمام این اصول جهان‌بینی، در تنظیم روابط زندگی و در تنظیم پایه‌های حکومت اسلامی و اداره جامعه و اداره عالم مؤثر است. بعد از مرگ، ما وارد مرحله جدیدی می‌شویم. این‌طور نیست که انسان نابود شود؛ از جوی جستن و رفتن به یک مرحله دیگر است؛ و بعد در آن مرحله، مسأله حساب و کتاب و قیامت و این چیزهاست.

۴- استعداد بی‌پایان انسان برای بدست آوردن لوازم تعالی کامل خود

چهارمین نقطه اصلی این جهان‌بینی، عبارت است از استعداد بی‌پایان انسان در دارا بودن تمام چیزهایی که برای تعالی کامل انسان لازم است. انسان استعداد دارد که تا آخرین نقطه تعالی حیات ممکنات بالا برود؛ اما بقیه موجودات این امکان را ندارند. در آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۵، «احسن تقویم» معنایش این نیست که ما جسم انسان را طوری آفریده‌ایم که مثلاً سرش با دستش با چشمش با تنش تناسب دارد؛ این که مخصوص انسان نیست؛ هر حیوانی نیز همین‌طور است. در بهترین تقویم، یعنی در بهترین اندازه‌گیری انسان را آفریده‌ایم؛ یعنی آن اندازه‌گیری‌ای است که رشد او دیگر نهایت و اندازه‌های ندارد؛ تا آن جایی می‌رود که در عالم وجود، سقفی بالاتر از آن نیست؛ یعنی می‌تواند از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه اینها بالاتر برود. اگر بشر بخواهد این سیر را داشته باشد، جز با استفاده از امکانات عالم ماده ممکن نیست. این هم جزو مسلمات است؛ لذا می‌گوید «خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۶. بنابراین سیر تعالی

۴. اسراء: ۷۰

۵. تین: ۴

۶. بقره: ۲۹

و تکاملی انسان در خلأ نیست؛ با استفاده از استعداد‌های ماده است؛ بنابراین با هم سیر می‌کنند؛ یعنی شکوفایی انسان، همراه با شکوفایی عالم ماده و عالم طبیعت است؛ این در شکوفایی او اثر می‌گذارد، او در شکوفایی این اثر می‌گذارد و پیشرفتهای شگفت‌آور را به وجود می‌آورد.

۵- حرکت جریان عالم به سمت حاکمیت حق

آخرین نقطه‌ای که در این زمینه از بینش اسلامی عرض می‌کنم، این است که از نظر اسلام و بینش اسلامی، جریان عالم به سمت حاکمیت حق و به سمت صلاح است؛ این بروبرگرد هم ندارد. همان‌طور که یک بار به اشاره گفتم - و الان هم جز به اشاره نمی‌توانم بگویم، چون مجال تفصیل نیست - همه انبیا و اولیا آمده‌اند تا انسان را به آن بزرگراه اصلی‌ای سوق دهند که وقتی وارد آن شد، بدون هیچ‌گونه مانعی تمام استعداد‌هایش می‌تواند بروز کند. انبیا و اولیا این مردم گمگشته را مرتب از این کوه و کمر و دشتهای و کویرها و جنگل‌ها به سمت این راه اصلی سوق دادند و هدایت کردند. هنوز بشریت به نقطه شروع آن صراط مستقیم نرسیده است؛ آن در زمان ولی عصر ارواح‌فداه محقق خواهد شد؛ لیکن همه این تلاش‌ها اصلاً براساس این بینش است که نهایت این عالم، نهایت غلبه صلاح است؛ ممکن است زودتر بشود، ممکن است دیرتر بشود؛ اما بروبرگرد ندارد. قطعاً این طوری است که در نهایت، صلاح بر فساد غلبه خواهد کرد؛ قوای خیر بر قوای شر غلبه می‌کنند. این هم یک نقطه از نقاط جهان‌بینی اسلامی است که در آن هیچ‌گونه تردیدی نیست.

۶- وظایف انسان معتقد به جهان‌بینی اسلامی:

حال براساس اینها یک نتایج عملی به دست می‌آید و وظایفی برعهده انسانهایی که معتقد به این مبانی‌اند، قرار می‌گیرد. فرق نمی‌کند؛ چه حکومت اسلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهل حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد - فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشد، یا انسانی باشد که در بین کفار زندگی می‌کند - این وظایفی که عرض می‌کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسانها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟ من چند نقطه از این وظایف را یادداشت کرده‌ام که در این جا مطرح می‌کنم:

۱- عبودیت خداوند

یک وظیفه عبارت است از عبودیت و اطاعت خداوند. چون عالم مالک و صاحب و آفریننده و مدبّر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالمیم، لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه عالم «یسّبح له ما فی السموات و الأرض»؛

«قالنا اتینا طائعین»^۸. آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می‌کنند و بر اساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرر کرده است، حرکت می‌کنند. انسان اگر بر طبق قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است - عمل کند، هماهنگ با این حرکت آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسانتر است؛ تعارض و تضاد و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاح خودش و دنیا هم نزدیکتر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیت و عظمت متعلق به بتها و سنگها و چوبهای خودساخته و انسانهای مدّعی خدایی و انسانهایی که اسم خدایی کردن هم نمی‌آورند، اما می‌خواهند عمل خدایی کنند. پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم، و دوم سرپیچی از اطاعت «انداذ الله»؛ هر آن چیزی که می‌خواهد در قبال حکمروایی خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرتهای مادی و استکباری می‌رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیکتر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «اخوف ما اخاف» است و بعداً آن را عرض می‌کنم.

۲- تعالی خود و دیگران

دوم، هدف گرفتن تعالی انسان است؛ تعالی خود و دیگران. این تعالی شامل تعالی علمی، تعالی فکری، تعالی روحی و اخلاقی، تعالی اجتماعی و سیاسی - یعنی جامعه تعالی پیدا کند - و تعالی اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشه سالم و فکر درست؛ تعالی روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعی بشری - نه فقط جنبه‌های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد، بلکه جامعه هم مورد نظر است - و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسانها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتّع هر چه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دوره قدرت و حکومت هم نیست؛ در دوره حکومت غیر خدا هم این وظیفه وجود دارد.

۳- ترجیح فلاح و رستگاری اُخروی بر سود دنیوی

سوم، ترجیح فلاح و رستگاری اُخروی بر سود دنیوی، اگر با هم تعارض پیدا کردند. این هم یکی از وظایف عملی هر انسانی است که معتقد به آن جهان بینی است. یعنی اگر در موردی پیش آمد که یک سود دنیوی در جهت هدفهای اُخروی قرار نگرفت، تا آن جایی که ممکن است، انسان باید سعی کند این سود دنیوی را در جهت هدفهای اُخروی قرار دهد. اگر یک جا با هم سازگار نبود، انسان یا بایستی از یک سود چشم پیوشد - چه سود مالی، چه سود قدرت و مقام و محبوبیت

و... - یا بایستی گناهی را مرتکب شود که موجب وزر آخروی است. لازمه اعتقاد به آن جهان بینی این است که انسان جنبه آخروی را ترجیح دهد؛ یعنی از آن سود صرف نظر کند و آن گناه را مرتکب نشود. برعهده هر مسلمانی است که این گونه عمل کند. انسان باید فعالیت‌های خودش را برنامه ریزی کند؛ به نحوی که با تلاش‌های عظیم دنیوی که ناگزیر است آنها را انجام دهد، منافاتی پیدا نکند و برخلاف فلاح آخروی و وظایفی که تخلّف از آنها ممکن است در آخرت برای انسان وزر و وبال به بار آورد، نباشد.

4- مجاهدت و تلاش و مبارزه، وظیفه انسان معتقد به جهان بینی اسلامی

چهارم، اصل مجاهدت و تلاش و مبارزه است. یکی از کارهای واجب و اصلی برای هر انسانی - چه در موضع یک فرد، چه در موضع یک جمع؛ که حکومت و یا یک قدرت باشد - این است که مبارزه کند؛ یعنی دائم باید تلاش کند و به تنبلی و بی عملی و بی تعهدی تن ندهد. گاهی انسان عمل هم دارد، اما نسبت به وظایف اصلی تعهد ندارد؛ می گوید به ما چه! کجرو بیهای برخاسته از هوس نیز همین طور است. انسان به اینها نباید تن بدهد. بایستی حتماً با تنبلی و بی عملی خودش مبارزه کند؛ تلاش و مجاهدت کند و در این راه قبول خطر کند. این یکی از وظایف است. البته این مجاهدت باید مجاهدت فی سبیل الله باشد که آن را در بند بعدی عرض می کنم.

5- امید به پیروزی در همه شرایط

پنجمی و آخری، امید به پیروزی در همه شرایط است؛ به شرط آن که جهاد فی سبیل الله باشد. کسی که مشغول مجاهدت است، حق ندارد ناامید شود؛ چون یقیناً پیروزی در انتظار اوست. آن مواردی که پیروزی به دست نیامده و نا کامی حاصل شده است، به این خاطر بوده که مجاهدت فی سبیل الله نبوده است؛ یا اگر مجاهدت بوده، فی سبیل الله نبوده؛ یا اصلاً مجاهدت نبوده است. شرط مجاهدت فی سبیل الله چیست؟ این است که انسان به سبیل الله ایمان و باور و معرفت داشته باشد و آن را بشناسد؛ بنابراین می تواند در راه آن مجاهدت کند.

6- سنگینی وظایف در نظام اسلامی نسبت به دوران طاغوت

اینها وظایف یک انسان به عنوان یک فرد و وظایف یک مجموعه به عنوان حکومت است. عرض کردم، اینها مخصوص دوران قدرت نیست که چون امروز حکومت در دست مجموعه مؤمنین بالله و مؤمنین به اسلام است، ما این وظایف را داریم. آن وقتی هم که قدرت در دست این مجموعه نبود، در دست دشمنانشان بود، در دست طاغوت بود، در دست مفسدین فی الارض بود، همه این وظایف وجود داشت. بعضی عمل می کردند، بعضی عمل نمی کردند؛ بعضی بیشتر عمل می کردند، بعضی

کمتر عمل می‌کردند. این وظایف الان هم برعهده همه مسلمانهاست؛ البته بعضی وظایفشان بیشتر است، بعضی کمتر است. وظیفه اصلی همه انبیا و ائمه و اولیا این بوده است که مردم را به همین وظایف آشنا کنند؛ چه در دورانی که می‌توانستند قدرت را کسب کنند - بگویند بروید مجاهدت کنید و قدرت را به دست آورید و این‌گونه اداره کنید - چه آن وقتی که نمی‌شد قدرت را به دست بیاورند. همه هم تلاش و مبارزه کرده‌اند؛ «و کأین من نبی قاتل معه ریبون کثیر». جنگ و مبارزه سیاسی و معارضة با دشمنان، چیزی نیست که اول بار در اسلام آمده باشد؛ نه. در زمان پیغمبران گذشته - انبیای بزرگ الهی، از زمان ابراهیم به این طرف - هم بوده است. شاید قبل از ابراهیم هم بوده که من اطلاعی ندارم. بنابراین، این وظایف، وظایفی است که انبیا ما را به آن سمت می‌کشانند. البته در حکومت حق، در آن جایی که قدرت در دست بندگان خدا - مؤمنین بالله و مؤمنین به سبیل الله - قرار دارد، این وظیفه سنگین تر است. چرا؟ چون توانایی شما به عنوان جزئی از مجموعه حکومت دولت، با توانایی فردی مثل شما در بهترین حالات حکومت طاغوت قابل مقایسه نیست. فرض کنیم در حکومت طاغوت، آن اختناق و آن شدت‌تها و آن گمراهیها و آن اضلال وسایل ارتباط جمعی و ... وجود نداشته باشد؛ امکانات بدهند و معارضة آن چنانی هم نکنند؛ از قدرتشان علیه شما هم استفاده نکنند. وضع کنونی - یعنی وضع وجود یک قدرت اسلامی - شاید هزار مرتبه از بهترین حالاتی که در حکومت طاغوت ممکن است یک فرد برای ترویج و پیگیری و تحقق آرمانهای الهی داشته باشد، بهتر باشد. پس بایستی این را قدر دانست.

قدر دانستن شرایط بعد از انقلاب اسلامی

ایجاد این قدرت الهی و اسلامی، امر بسیار دشواری است. این چیزی که الان پیش آمده و شما می‌توانید از طریق آن، این هدفها را تحقق ببخشید، آسان به دست نیامده است. صدها شرط و صدها موقعیت باید ردیف شوند و کنار هم قرار گیرند تا حادثه‌ای مثل انقلاب اسلامی بتواند رخ دهد. این‌طور نبود که در هر زمانی، در هر شرایطی، در هر کشوری، چنین حادثه‌ای بتواند پیش بیاید؛ نه. در تاریخ ما، در وضع زندگی ما، در مردم ما، در ارتباطات اجتماعی ما، در اعتقادات ما، در وضع حکومت ما، در وضع جغرافیایی ما، در ارتباطات سیاسی و اقتصادی عالم، آن قدر حوادث فراوان کنار هم قرار گرفت تا شرایط آماده شد برای این که انقلاب اسلامی به وجود آید و پیروز شود. این شرایط، آسان به دست نمی‌آید. این همه شرایط با همدیگر مجتمع شوند تا چنین چیزی پیش آید؛ چیز بسیار مستبعدی است. البته نه این که ممکن نیست - قطعاً اگر شرایط را پیش بیاورند، در همه جا ممکن است - لیکن در کشور ما به هر حال این شرایط پیش آمد و شد؛ و این پدیده بسیار مغتنم و دیرباب و عجیبی است، باید قدر این را دانست.

🏠 شروع تمدن اسلامی از انقلاب اسلامی

ما می‌خواهیم آن نظامی، آن تشکیلاتی و آن حکومتی را که بتوان این هدفها را در آن محقق کرد، به وجود آوریم. این یک فرآیند طولانی و دشواری دارد و شروعهش از انقلاب اسلامی است. البته انقلاب که می‌گوییم، حتماً به معنای زد و خورد و شلوغ کاری و امثال اینها نیست؛ برخلاف آن برداشتهایی است که می‌بینیم در بعضی از نوشته‌ها خوششان می‌آید با کلمه‌ی انقلاب بازی کنند! گاهی می‌خواهند انقلاب را به معنای شورش، اغتشاش، بی‌نظمی و بی‌سامانی وانمود کنند و بگویند ما انقلاب نمی‌خواهیم؛ یعنی انقلاب چیز بدی است! این برداشتهای غلط از انقلاب است. انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی. البته این دگرگونی بنیادی در اغلب موارد بدون چالشهای دشوار و بدون زورآزمایی، امکانپذیر نیست؛ اما معنایش این نیست که در انقلاب حتماً بایستی اغتشاش و شورش و امثال اینها باشد؛ نه، ولی هر شورش و هر اغتشاش و هر تهییج عام و توده‌ای هم معنایش انقلاب نیست؛ هر تحولی هم معنایش انقلاب نیست؛ انقلاب آن جایی است که پایه‌های غلطی بر چیده می‌شود و پایه‌های درستی به جای آن گذاشته می‌شود. این قدم اول است.

🏠 مراحل بوجود آمدن تمدن اسلامی

انقلاب که تحقق پیدا کرد، بلافاصله بعد از آن، تحقق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلی اسلامی را در جایی پیاده کردن. مثل این که وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی فردی موروثی اشرافی وابسته برداشته شد، به جای آن، نظام دینی تقوایی مردمی گزینشی جایگزین می‌شود؛ با همین شکل کلی که قانون اساسی برایش معین کرده، تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی نظام اسلامی. بعد از آن که نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد؛ یا به تعبیر روشن‌تر، تشکیل منش و روش دولتمردان - یعنی ماها - به گونه اسلامی؛ چون این در وهله‌ی اول فراهم نیست؛ بتدریج و با تلاش باید به وجود آید. مسؤولان و دولتمردان باید خودشان را با ضوابط و شرایطی که متعلق به یک مسؤول دولت اسلامی است، تطبیق کنند. یا چنان افرادی - اگر هستند - سر کار بیایند؛ یا اگر ناقصند، خودشان را به سمت کمال در آن جهت حرکت دهند و پیش ببرند. این مرحله سوم است که از آن تعبیر به ایجاد دولت اسلامی می‌کنیم. نظام اسلامی قبلاً آمده، اکنون دولت باید اسلامی شود. دولت به معنای عام، نه به معنای هیأت وزرا؛ یعنی قوای سه‌گانه، مسؤولان کشور، رهبری و همه. مرحله‌ی چهارم - که بعد از این است - کشور اسلامی است. اگر دولت به معنای واقعی کلمه اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی خواهد شد؛ عدالت مستقر خواهد شد؛ تبعیض از بین خواهد رفت؛ فقر بتدریج ریشه‌کن می‌شود؛ عزت حقیقی برای مردم به وجود می‌آید؛ جایگاهش در روابط بین‌الملل ارتقاء پیدا می‌کند؛ این می‌شود کشور اسلامی. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از

آن، دنیای اسلامی است. از کشور اسلامی می‌شود دنیای اسلامی درست کرد. الگو که درست شد، نظایرش در دنیا به وجود می‌آید.

جاگاه ما در مراحل بوجود آمدن تمدن اسلامی

ما در کدام مرحله ایم؟ ما در مرحله‌ی سومیم؛ ما هنوز به کشور اسلامی نرسیده‌ایم. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که کشور ما اسلامی است. ما یک نظام اسلامی را طراحی و پایه‌ریزی کردیم - «ما»، یعنی همانهایی که کردند - و الان یک نظام اسلامی داریم که اصولش هم مشخص و مبنای حکومت در آن جا معلوم است. مشخص است که مسؤولان چگونه باید باشند. قوای سه‌گانه و وظایفشان معین است. وظایفی که دولت‌ها دارند، مشخص و معلوم است؛ اما نمی‌توانیم ادعا کنیم که ما یک دولت اسلامی هستیم؛ ما کم داریم. ما باید خودمان را بسازیم و پیش ببریم. ما باید خودمان را تربیت کنیم. البته اگر در رأس کار یک امام معصوم مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام باشد که قولش، فعلش و منشش الگوست، کار برای کارگزاران نظام آسانتر است؛ چون نسخه کامل را در اختیار دارند و در همه چیزش هدایت هست. وقتی آدمی مثل من در رأس کار باشد، البته کارِ کارگزاران مشکلتر است؛ ولی ثوابشان هم بیشتر است. اگر توانستند در این راه حرکت کنند، اجر الهی‌شان بیشتر خواهد شد. هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤولیتها خودتان را با الگوی اسلامی منطبق سازید؛ یعنی دینتان، تقوایتان، رعایتتان نسبت به حال مردم، رعایتتان نسبت به شرع، رعایتتان نسبت به بیت‌المال، اجتنابتان از خودخواهیها و خودپرستیها و رفیق‌بازیها و قوم‌و خویش‌پرستیها و اجتنابتان از تنبلی و بیکارگی و بی‌عملی و هوس و این چیزها مطابق با الگوی اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانید در این زمینه‌ها کار خودتان را بکنید و پیش بروید و خودتان را بسازید، البته ثواب شما از آن کسی که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام این کار را می‌کرد، یقیناً بیشتر است؛ چون او به امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام نگاه می‌کرد و آن حضرت الگوی کامل بود؛ اما شما چنین کسی را ندارید که آن‌طور به او نگاه کنید و برایتان الگو باشد؛ لیکن ضوابط در دست همه ما هست و امروز همه‌مان وظیفه داریم.

دو خطر عمده در مسیر رسیدن به تمدن اسلامی

عمده‌ترین خطر چیست؟ من در پاسخ به این سؤال یک روایت می‌خوانم. فرمود: «آن اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الأمل».^{۱۰} خطر عمده دو چیز است: اول، هوس‌پرستی و هوی‌پرستی است. تعجب نکنید؛ از همه خطرهای بالاتر، همان هوای نفسی است که در دل ماست؛ «آن اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک»؛^{۱۱} از همه دشمنها دشمن‌تر، همان نفس، همان «من» و همان خودی است که در وجود توست؛ آن منیتی که همه چیز را برای خود می‌خواهد. این‌جا

هم از زبان پیغمبر همین را می فرماید: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الأمل فأما اتباع الهوی فیصدّ عن الحق»^{۱۲} یعنی پیروی از هوای نفس، شما را از راه خدا گمراه می کند. غالب این گمراهیها به خاطر هوای نفس است. البته ما برای خودمان هزار رقم توجیه درست می کنیم، برای این که از راه خدا منحرف شویم و حرف و عملمان غیر از آن چیزی باشد که شرع و دین برای ما معین کرده است. هوای نفس خصوصیتش این است که شما را از سبیل الله - که جهاد در سبیل الله لازم است - گمراه می کند. «و اما طول الأمل فینسی الأخره». طول امل، یعنی آرزوهای دور و دراز شخصی: تلاش کن، برای این که فلان طور، خانه برای خودت درست کنی؛ تلاش کن و مقدمات را فراهم کن، برای این که به فلان مقام برسی؛ تلاش کن، زید و عمرو را ببین و هزار نوع مشکل را پشت سر بگذار تا این که فلان سرمایه را برای خودت فراهم آوری و فلان فعالیت اقتصادی را در مشت بگیری. این طول الأمل - یعنی آرزوهای که یکی پس از دیگری می آیند و تمام نشدنی اند - جلو چشم انسان صف می کشند؛ برای انسان هدف درست می کنند و هدفهای حقیر در نظر انسان عمده می شود. خاصیت این هدفها «ینسی الأخره»^{۱۳} است؛ آخرت را از یاد انسان می برند؛ انسان دائماً مشغول هدفهای حقیر می شود؛ برای انسان وقتی باقی نمی ماند؛ دل انسان را می میرانند؛ میل به دعا، میل به انابه، میل به تضرع و میل به توجه را برای انسان باقی نمی گذارند.

اجتناب از تقلید در راه تمدن اسلامی ایرانی

- ❖ تمدن ایرانی، تمدنی واقعی برای مردم ما
- ❖ تفاوت تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی
- ❖ راه حل واقعی در رسیدن به تمدن
- ❖ راه حل کاذب در رسیدن به تمدن
- ❖ برنامه ریزی دشمنان برای ذهنها، فعالیتها، احساسات و اراده ملت ایران
- ❖ ملت ایران، الگوی فلسطین و لبنان
- ❖ تلاش رسانه های غربی برای گرفتن هویت ملت ایران
- ❖ دشمنان می خواهند مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند

اجتناب از تقلید در راه تمدن اسلامی ایرانی*

تمدن ایرانی، تمدنی واقعی برای مردم ما

تمدن واقعی برای مردم ما تمدن ایرانی است؛ تمدنی است که متعلق به خود ماست؛ از استعدادهای ما جوشیده و با شرایط زندگی ما در هم آمیخته و چفت شده است. راه حل حقیقی، راه حل بومی است. باید بذر سالم خودمان را بپاشیم و مراقبت کنیم تا سبز شود؛ دنبال تقلید از این و آن نباشیم؛ دنبال سخن گفتن با زبان و لغت بیگانه و عاریه گرفتن از تجربه‌های دست چنم آنها نباشیم. نه این که از فرآورده‌های علمی دیگران بهره نبریم؛ چرا، صد درصد معتقدم که باید از همه تجربه‌های علمی بشری بهره برد. پنجره‌ها را نمی‌بندیم؛ هر کس که در دنیا کار خوبی کرده، آن را انتخاب می‌کنیم.

تفاوت تهاجم فرهنگی با تبادل فرهنگی

من یک وقت گفتم که فرق تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی چیست. تهاجم فرهنگی، یک امر منفی است؛ اما تبادل فرهنگی، یک امر مثبت است. یک وقت هست که یک انسان برای این که کمبودی را در بدن خودش برطرف کند، می‌گردد و غذا و داروی مناسب را - آن چیزی که به دردش می‌خورد - از هر جایی که گیرش آمد، پیدا می‌کند و با میل خود آن را داخل کالبدش می‌ریزد. یک وقت هم هست که نه، ما انتخاب نمی‌کنیم؛ دست و پای ما را می‌گیرند، یا بیهوشمان می‌کنند، یا مستمان می‌کنند و چیزی را که خودشان می‌خواهند - نه آن چیزی که ما لازم داریم - در بدن ما تزریق می‌کنند. آیا اینها با هم فرق ندارد؟! من می‌گویم ملت ایران نباید خودش را لخت بیندازد تا دشمن با مدرنترین شیوه‌ها، آنچه را که

خودش می‌خواهد، از تفاله‌های دست دومِ فرهنگش به جسم ملت ایران تزریق کند. یک روز عده‌ای غربزده چشمهای خود را بستند و گفتند ما باید همه چیز را از غرب بگیریم. آنها چه چیزی را از غرب گرفتند؟ یکی از خصوصیات خوبی که اروپاییها دارند، خطرپذیری است. منشأ عمده موفقیت‌های آنها این بوده است. آیا غربزده‌های ما این را گرفتند و به ایران آوردند؟ آیا ایرانیها ریسک‌پذیر شدند؟ خصوصیت خوب دیگر آنها عبارت از پشتکار و از کار نگریختن است. آیا آن را به ایران آوردند؟ بزرگترین و ماهرترین مکتشفان و دانشمندان غربی کسانی‌اند که سالهای متمادی با زندگیهای سخت در اتاق خود نشستند و چیزی را کشف کردند. انسان وقتی زندگی آنها را می‌خواند، می‌بیند چگونه زندگی کردند. آیا این روحیه تلاشِ خستگی‌ناپذیرِ فقط برای علم را به ایران آوردند؟ اینها بخشهای خوب فرهنگ غربی بود. اینها را که نیاوردند؛ پس چه چیزی را آوردند؟ اختلاط زن و مرد و آزادی عیاشی و پشت میز نشینی و ارزش کردن لذات و شهوات را آوردند!

رضاخان قلدر وقتی خواست از غرب برای ما سوغات بیاورد، اولین چیزی که آورد، عبارت از لباس و رفع حجاب بود؛ آن هم با زور سر نیزه و همان قلدریِ قزاقیِ خودش! لباسها نباید بلند باشد؛ باید کوتاه باشد؛ کلاه باید این‌طوری باشد؛ بعد همان را هم عوض کردند: اصلاً باید کلاه شاپو باشد! اگر کسی جرأت می‌کرد غیر از کلاه پهلوی - کلاهی که آن موقع با این عنوان شناخته می‌شد - کلاه دیگری سرش بگذارد، یا غیر از لباس کوتاه چیزی بپوشد، باید کتک می‌خورد و طرد می‌شد. این چیزها را از غرب گرفتند! زنها حق نداشتند حجابشان را حفظ کنند؛ نه فقط چادر - چادر که برداشته شده بود - اگر روسری هم سرشان می‌کردند و مقداری جلوی چانه‌شان را می‌گرفتند، کتک می‌خوردند! چرا؟ برای این که در غرب، زنها سربرهنه می‌آیند! اینها را از غرب آوردند. چیزی را که برای این ملت لازم بود، نیاوردند. علم که نیامدش، تجربه که نیامد، جدّ و جهد و کوشش که نیامد، خطرپذیری که نیامد - هر ملتی بالاخره خصوصیات خوبی دارد - اینها را که نیاوردند. آنچه را هم که آوردند، بی‌دریغ قبول کردند. فکر و اندیشه را آوردند، اما بدون تحلیل قبول کردند؛ گفتند چون غربی است، باید قبول کرد. فرم لباس و غذا و حرف زدن و راه رفتن، چون غربی است، بایستی پذیرفت؛ جای بروبرگرد ندارد! برای یک کشور، این حالت بزرگترین سمّ مهلک است؛ این درست نیست.

راه حل واقعی در رسیدن به تمدن

راه حلّ واقعی این است که یک ملت خودش باشد؛ با مغزِ خودش فکر کند؛ با چشمِ خودش ببیند؛ با اراده خودش انتخاب کند؛ آنچه را هم انتخاب می‌کند، چیزی باشد که برایش مفید است. ما باید با حفظ تمدنمان، با دست و بازوی خود کار کنیم و فقط ترجمه، کارِ منحصر ما نباشد. بعضی افراد، حتی فکر را هم ترجمه شده قبول می‌کنند؛ حاضر نیستند آن را با معیارها بسنجند؛ می‌گویند چون فلان روان‌شناس یا فلان جامعه‌شناس یا فلان اقتصاددان این‌طور گفته و این فرمول را داده، دیگر بروبرگرد ندارد. اگر کسی

بر خلاف او حرف زد، مثل این که کفر گفته است! چهار صباح دیگر آنها از حرف خودشان بر می‌گردند و حرف دیگری می‌زنند؛ باز این آقا همان حرف دوم آنها را بدون تحلیل قبول می‌کند! برای یک کشور، این بدبختی است. راه حلّ واقعی این است که یک ملت با دست خود، کار کند؛ برای خود، کار کند؛ با فکر و مغز خود بیندیشد و اجتهاد کند و با ابتکار خود پیش برود؛ ضمن این که از همه تجارب هم استفاده کند.

🕌 راه حل کاذب در رسیدن به تمدن

راه حلّ کاذب چیست؟ راه حلّ کاذب این است که یک ملت به تغییر ظاهری دل خوش کند و از حرکت عمیق رو برگرداند. یک وقت می‌بینید آدمی هست که نه معلوماتی دارد، نه سوادى دارد، نه اراده‌ای دارد، نه تجربه‌ای نشان داده، نه کاری از او بر می‌آید؛ لباس و آرایش و شکل خودش را شبیه فلان هنرپیشه یا فلان جوان غربی کرده است. این راه حلّ کاذب است. آیا شما با این کار، متمدن شدید و تحول پیدا کردید؟! در دوران رژیم گذشته، شاه دست‌نشانده و خائن می‌خواست این راه حلّ کاذب را با عنوان «دروازه تمدن بزرگ» برای این مردم به ارمغان بیاورد. البته سالها روی این زمینه کار شده بود؛ فلاکت اخلاقی در حد اعلی بود؛ ورشکستگی معنوی و روحی و علمی در این کشور، بی نظیر بود. با نام «دروازه تمدن بزرگ» و با نام مدرنیسم ایرانی می‌خواستند به بقیه موجودی معنویت کشور چوب حراج بزنند. شاه عیاش بی سواد مفلوک در مقابل بیگانه و مقهور پنجه آمریکا و صهیونیسم، و ملتی که تحقیر شده و مورد اهانت قرار گرفته بود؛ این مدرنیسم ایرانی مال همانهاست. این که مدرن شدن و به تمدن واقعی رسیدن نیست. مظهر آن راه کاذب این بود که در این جا هر نقطه‌ای که می‌شد از آن پول ساخت، لانه‌ای برای عوامل و ایادی کمپانیهای خارجی بود. البته به وسیله‌ی شرکای داخلی‌شان این کار را می‌کردند که شرکای داخلی هم به همان دستگاههای دربار و رجال سیاسی وابسته خائن آن روز مربوط می‌شدند. این مدرنیسم به درد نمی‌خورد؛ این برای یک ملت، بدبختی و بیچارگی و فنا شدن همه چیز را به بار می‌آورد. اگر این انقلاب اتفاق نیفتاده بود، اگر آن فریاد ردگونه همه چیز را در این مملکت به جنب و جوش نیاورده بود و دلها را از جانکننده بود، خدا می‌داند که امروز کشور ما در چه وضعی بود. شما به بعضی از کشورهای عقب افتاده - چه در آسیا، چه در آفریقا - نگاه کنید؛ یقین بدانید با این موقعیت ممتاز جغرافیایی و اقلیمی و تاریخی ایران، وضع ما از آنها بدتر بود. انقلاب به داد این کشور رسید و این ملت را از این که در قعر دریایی فرورود که دیگر نتواند از آن بیرون بیاید، نجات داد. بنابراین، چنان راه حلّی، راه حلّ کاذب است و جوان نباید دنبال آن باشد.

جوانان عزیز من! فرزندان من! دنبال تقلید نباشید. بر روی شیوه و راهی که در آن ذهن و اراده و ایمان شما قوی می‌شود و اخلاق شما پاک و آراسته می‌گردد، فکر کنید. آن گاه شما عنصری خواهید بود که مثل یک ستون، سقف مدنیت این کشور و تمدن حقیقی این ملت بر روی آن قرار می‌گیرد.

🌸 برنامه ریزی دشمنان برای ذهنها، فعالیتها، احساسات و اراده ملت ایران

من به شما عرض کنم، امروز دستگاههای تبلیغاتی فوق مدرن غربی - بخصوص امریکایی و صهیونیستی - برای ذهنها و فعالیتها و احساسات و اراده شما طرح عملیاتی تهیه می کنند. خیال نکنید آنها غافل نشسته اند و این سی میلیون جوان را در کشور ما نمی بینند. آنها این سی میلیون جوان را می بینند؛ آنها برای کار و هدف خودشان مشغول برنامه ریزی هستند؛ آنها برای اخلاق و فکر و عقیده و ایمان جوان ما برنامه ریزی می کنند. خیلی از حرفهایی که گاهی در فضای مطبوعاتی یا فرهنگی کشورمان زده می شود، تفسیرش این است و با این دید قابل تحلیل است. آنها می خواهند نسلی که الگوی جوانان فداکار برجسته دنیا شد، به یک نسل بی خاصیت تبدیل شود.

🌸 ملت ایران، الگوی فلسطین و لبنان

شما امروز فلسطین را نگاه می کنید و به هیجان می آید. این دختر عزیز ما می گوید که ای کاش مدّ نگاه ما به فلسطین می رسید. می دانید فلسطینیها از چه کسی یاد گرفتند؟ پنجاه سال است که فلسطین اشغال شده است؛ بیست سال و پنجاه سال پیش هم فلسطین جوان داشت. این جوان فلسطینی که این گونه به میدان آمده، از چه کسی یاد گرفته و الگوی او کیست؟ الگوی او جوان مبارز مؤمن با اخلاص لبنانی است. این را من نمی گویم، خودشان می گویند. در تظاهراتی که در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن - که منطقه فلسطینی نشین است - راه می اندازند، عکس رهبر حزب الله لبنان - سید حسن نصرالله - را سر دست بلند می کنند و راه می برند. آنها پرچم حزب الله لبنان را روی گنبد مسجد الاقصی نصب کردند. البته صهیونیستها نگذاشتند آن جا بماند، اما آنها آمدند نصب کردند. بنابراین او شد الگوی جوان فلسطینی. تلویزیون «المنار» حزب الله لبنان - که به نظرم روزی بیست ساعت برنامه پخش می کند - بیشترین بینندگان در داخل فلسطین اشغالی هستند! نه فقط برنامه های آن را می بینند، بلکه مثل تشنه، جرعه، جرعه اش را مانند آب گوارا می نوشند.

الگوی جوان لبنانی چه کسی است؟ حزب الله لبنان از کجا جوشید؟ او روی کدام سرزمین رویید؟ الگوی او شماست. او همین شعارهای شما را می دهد؛ همین کارهای شما را می کند؛ همان پیشانی بند شما را به پیشانی اش می بندد؛ مثل رژه نظامی بسیج، رژه می رود. بنابراین الگوی آن جوان، سرداران و رزمندگان شهیدی هستند که در خود گیلان امثال آنها را کم نداریم. آنها فداکاری و برای خدا حرف زدن و برای خدا کار کردن را از اینها یاد گرفتند. شهید املاکی شما - جانشین فرمانده لشکر گیلان - وقتی در میدان جنگ در معرض بمباران شیمیایی بود و بسیجی بغل دستش ماسک نداشت؛ او ماسک خودش را برداشت و به صورت بسیجی همراهش بست! قهرمان یعنی این. البته هر دو شهید شدند؛ اما این قهرمانی ماند؛ اینها که از بین نمی رود؛ «ولا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء»؛ اینها زنده اند؛ هم پیش خدا زنده اند، هم در دل ما و در فضای زندگی و ذهنیت ما زنده اند. پدر شهیدی از همین شهرهای گیلان

شما، وقتی جوانش را با گلوی بریده از جبهه برگرداندند، گلوی بریده بچه‌اش را بوسید؛ اما آه نکشید! اینها الگوست. این الگوها را از من و شما بگیرند و قدر این چهره‌ها را در چشم من و شما بشکنند، بعد به جایش الگوهای دروغین و جعلی خودشان را بیاورند؛ ارزشهای ما را بگیرند، ارزشهای خودشان را جایگزین کنند.

🔗 تلاش رسانه‌های غربی برای گرفتن هویت ملت ایران

امروز رسانه‌های غربی با برنامه‌ریزیهای میلیاردری، در تبلیغات رسانه‌ای خود - چه در تلویزیونشان، چه در رادیوشان، چه در مصاحبه‌هایی که دائماً می‌کنند و متأسفانه بعضی از عناصر داخلی هم فریب آنها را می‌خورند و اسیر و نوکر آنها می‌شوند؛ حرفهایی که آنها مایلند، اینها بر زبان جاری می‌کنند - می‌کوشند تا به شما جوانان ایرانی تفهیم کنند که یک ظرف خالی هستید و مظروف ندارید؛ مظروف شما را ما باید بدهیم؛ ما باید این ظرف را پر کنیم؛ شما امروز این مایه را ندارید، دیروز هم نداشتید، طبعاً فردا هم نخواهید داشت! تاریخ شما را هم منکر می‌شوند؛ می‌خواهند گذشته شما را هم زیر پا لگد کنند؛ نه فقط تاریخ قدیم چند صدساله را، بلکه تاریخ بیست‌ساله اخیر را هم می‌خواهند زیر پا لگد کنند و آن را انکار نمایند. آنها می‌خواهند فرهنگ‌سازی و الگوسازی کنند؛ آنها می‌خواهند جوان ایرانی و نسل نوی ایرانی، یک نسل تحقیر شده توسری خور باشد تا بتوانند روی او سوار شوند و به او دیکته کنند و آن کاری را که آنها می‌خواهند، انجام دهد. برای این که کسی را به زیر مهمیز بکشند، بهترین راه این است که بگویند تو چیزی نیستی، تو کسی نیستی و گذشته‌ای نداری. مفاخر یک ملت را انکار می‌کنند، برای این که او احساس کند چیزی نیست.

🔗 دشمنان می‌خواهند مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند

میرزا کوچک، مرد تنهایی بود که به دو قدرت بزرگ آن روز دنیا - یعنی روسها و انگلیسیها - یک «نه»ی بزرگ گفت. نه با روسها ساخت، نه با انگلیسیها؛ اما در کنار او کسانی بودند که می‌خواستند با دستگاه حکومت آن روز - بعد هم با رضاخان که تازه می‌خواست سر کار بیاید - مبارزه کنند، اما به روسها پناه می‌بردند؛ به باکو رفتند و بند و بستهایشان را کردند و به ایران برگشتند و سرسپرده آنها شدند. اما میرزا کوچک خان قبول نکرد و حاضر نشد سازش کند؛ او، هم با انگلیسیها جنگید، هم با قزاقهای روس جنگید، هم با لشکر رضاخانی - و قبل از رضاخان، آن کسانی که بودند - مبارزه کرد؛ با احسان‌الله‌خان و دیگران هم کنار نیامد. وقتی جوان گیلانی سر قبر میرزا کوچک خان می‌رود و می‌بیند این مرد تنها، این مرد باایمان و باصفا، اگر چه در وسط جنگلهای گیلان در مظلومیت مُرد، اما شخصیت خودش را در تاریخ ایران تثبیت کرد؛ مُرد، اما یک مشعل شد. ما در دوران مبارزه خودمان، هر وقت نام میرزا کوچک خان را به یاد می‌آوردیم و شرح حال او را می‌خواندیم، نیرو می‌گرفتیم. او از همت و اراده و شخصیت و هویت خود خرج کرد، برای این که به یک نسل هویت و شخصیت و نیرو و اراده ببخشد. این بسیار ارزش دارد. امثال

او تعدادی بودند که در غربت مبارزه کردند، در غربت هم مُردند؛ اما می بینید که امروز غریب نیستند. جریان تاریخ، جریان عجیبی است. نگذاشت و نخواهد گذاشت شیخ فضل الله‌ها و میرزا کوچک خان‌ها و خیابانی‌ها و امثال اینها، همچنان که غریب مُردند، غریب بمانند. دشمنان می خواهند این مفاخر را از دست جوان ایرانی بگیرند.

احیای تمدن تاریخی ایران

- ❁ دانشکده های فنی، محل حضور برترین استعدادهای کشور
- ❁ مهمترین ضایعه برای یک کشور
- ❁ به کار نگرفتن استعداد های کشور در طول تاریخ قبل از انقلاب ایران
- ❁ مسئله خروج دانشمندان ایرانی از کشور در دوران قبل از انقلاب
- ❁ میدان ندادن به مهندسِ ما برای ساخت و تحقیق و رشد علمی در دوران قبل از انقلاب
- ❁ تحریم ها، کمکی برای پیشرفت کشور ایران
- ❁ لزوم جبران فاصله زیاد ما از دانش جهانی

❏ دانشکده های فنی، محل حضور برترین استعدادهای کشور

من دو سه نکته را عرض می کنم.

یک نکته این است که دانشکده های فنی ما در طول سالهای پیش از انقلاب و همچنین بعد از انقلاب، همیشه محل حضور برترین استعدادهای این کشور بود. از آن زمانهایی که بنده یادم می آید - از دوره ی جوانی و ارتباط ما با دانشگاه ها و دانشجوها و محیطهای دانشگاهی - خوشفکرترین، متحرک ترین و فعال ترین عناصر دانشجویی در دانشکده های فنی و مهندسی و مراکز علمی مربوط به مهندسی با شعب مختلفش، اجتماع داشته اند. این را بگذاریم در کنار یک حقیقت دیگر؛ و آن، سطح متوسط بالای ذهنی و هوشمندی نسل های ایرانی است، که این جزو چیزهای مسلم است و شعار و تبلیغ نیست. ذهن و هوشمندی ایرانیان از متوسط ذهن و هوشمندی ملل جهان بالاتر است؛ این یک سخن علمی و آماری و تحقیق شده است؛ گذشته ی ما هم همین را نشان می دهد؛ فرهنگ و تمدن ایرانی در ادوار مختلف، برای ملل دنیا یک شاخص برجسته و یک پرچم به حساب می آمده. در دوره ی اسلامی هم ملتی که توانست دانش و فلسفه و علوم مختلف و روشهای زندگی را از اسلام بگیرد و آنها را در چارچوب منطق های مستحکم پایدار کند و به دنیا ارائه دهد، عمدتاً ایرانی ها بوده اند؛ این را دیگران هم قبول دارند.

یک مجموعه ی ملی هوشمند و دارای استعداد وافر و سرشار را در نظر بگیرید؛ تقریباً می شود گفت بهترین و هوشمندترین فرزندان خود را به بخشهای فنی و مهندسی می فرستادند. نتیجه چه باید باشد؟ آنچه انسان از چنین مجموعه یی - که زبندگان و نخبگان و برگزیدگان ذهنی یک کشور و یک ملتند - انتظار

دارد، انتظار خیلی بالایی است. با تأسف باید بگوییم آن انتظار، در دوره های گذشته ی ما تا قبل از انقلاب، تحقق پیدا نکرده؛ و این عللی دارد که اشاره ی کوتاهی به آنها خواهیم کرد. بر این بیفزاییم روشن بینی و تفکر زنده ی اجتماعی دانشجویان این بخش را. همان طور که درست اشاره کردند، مبارزترین و آگاه ترین دانشجویان در دانشگاه ها در زمینه های سیاسی، باز به نسبت در همین دانشکده های فنی بیشتر بوده اند.

مهمترین ضایعه برای یک کشور

نکته ی بعدی: وقتی یک کشوری در سرآشویی انحطاط اجتماعی یا سیاسی یا فنی واقع می شود، مهمترین ضایعه یی که برای کشور پیش می آید، این است که سرمایه های کشور به کار گرفته نمی شود؛ این طبیعی دوران انحطاط است. ما در یک دوران تقریباً صد ساله، انحطاط بسیار تأسفباری را گذراندیم. این دوران از اواسط دوره ی قاجار آغاز می شود تا پایان دوره ی پهلوی؛ یعنی حتی در دوره ی پهلوی هم که دوره ی مدرنیزاسیون ایران طبق نگاه خود متولیان دولتی و روشنفکرهای آن روز است، متأسفانه ما در سرآشوب انحطاط حرکت کردیم. چرا می گوییم انحطاط؟ شاید اوایل دوره ی قاجار هم ما خیلی هنر بزرگی در زمینه های مختلف علمی و صنعتی نشان ندادیم؛ اما من آن را دوران انحطاط نمی گویم؛ دوران انحطاط، مربوط به اواسط دوره ی قاجار و بعد است. چرا؟ چون این دوران، دورانی است که ملت ایران از حرکت طبیعی خود - که گاه سرعت می گرفت، گاه دچار بُطی و کندی می شد - کنار افتاد؛ یعنی افسون شد. یک ملت، همیشه پیشتاز نیست. یک ملت با استعداد گاهی به خاطر عوامل مختلف، پیشروی و سرعت و شتاب دارد؛ گاهی هم کندی دارد؛ اما یک وقت یک ملت افسون می شود؛ این افسون تحقق پیدا کرد. افسون در مقابل چه چیزی؟ در مقابل یک موجود تازه نفس زنده ی نگاه کننده ی به مسائل جهان به صورت ریز و کلان؛ و آن، تمدن صنعتی و پیشرفت علمی غرب بود. این موجود، با نگاه تصرف جهان به میدان آمد؛ لذا برای خودش مفید شد، ولی برای دنیا مایه ی زیان شد. تا یک برهه ی طولانی از زمان، مثل بختکی افتاد روی ملتهای غافل از قبیل ملت ما و ملتهای آسیا و آفریقا و نقاط دیگری از جهان؛ نگذاشت اینها حرکت طبیعی خود را - که گاهی شتاب داشت و گاهی کند بود - ادامه دهند؛ اینها را افسون کرد.

به کار نرفتن استعداد های کشور در طول تاریخ قبل از انقلاب ایران

از اواسط دوره ی قاجار نشانه های پیشرفت اروپایی در کشور ما بتدریج شروع کرد ظاهر شدن. روشنفکران ما کسانی بودند که به اروپا می رفتند یا نوشته های آنها را می خواندند؛ لذا با پیشرفتهای آنها آشنا می شدند و خود را در مقابل آنها ناتوان و حقیر می دیدند. این حرف تکرار شده یی است از طرف روشنفکرهای صدر مشروطه، که ما فقط و فقط باید دنبال غربی ها راه بیفتیم و به هر چه آنها می گویند، در همه ی

شؤون زندگی مان عمل کنیم؛ این حرفی که از تقی زاده و دیگران نقل شده و واقعیت هم دارد. اینها می گفتند ما باید صددرصد به نسخه ی آنها عمل کنیم تا پیش برویم؛ یعنی مجال ابتکار، ابداع، خلاقیت و نگاه بومی به مسائل علمی و صنعتی مطلقاً در محاسبه ی اینها نمی گنجید. این را از این طرف حساب کنید؛ حالا طرف مقابلی که ما توصیه می شدیم به این که از او تبعیت کنیم، چیست؟ همان انقلاب صنعتی و انقلاب علمی و پیشرفت علمی بی است که نگاهش فقط محدود به چارچوب کشور خود نمی شود؛ بلکه به دنیا به چشم یک ذخیره و یک انبار بزرگ که باید از آن استفاده کند و ببلعد تا این که بتواند حجم خودش را بیشتر کند و خود را توسعه دهد، نگاه می کند. این زمانی که من اشاره می کنم، زمانی است که بیش از صد سال از شروع استعمار گذشته بود؛ یعنی پرتغالی ها، اسپانیایی ها، انگلیسی ها، هلندی ها و بخش های مختلف اروپا به مناطق ثروتمند دست نخورده ی دنیا، از جمله منطقه ی ما، منطقه ی اقیانوس هند، شبه قاره ی هند، اندونزی، آفریقا و بقیه ی مناطق گوناگون دست انداخته بودند و آن ثروتهای عجیب و دست نخورده را پیدا کرده بودند. البته خُلقیات اروپایی ها هم در این کار تأثیر داشت. بعضی از این خُلقیات مثبت است، بعضی از آنها منفی. من از کسانی نیستم که غربی ها را یکسره دارای خُلقیات منفی بدانم؛ نه، خُلقیات مثبتی هم دارند؛ خطر پذیرند، شجاعند، دنبالگیرند. اینها سوار کشتی شدند، راه افتادند، رفتند تا به کشورها و مناطق دست نخورده برسند؛ یعنی انبارهای ثروت طبیعی. آسیا را فتح کردند، آفریقا را فتح کردند، طبعاً آمریکا را هم فتح کردند.

مسئله خروج دانشمندان ایرانی از کشور در دوران قبل از انقلاب

وقتی در ایران، متفکر عالم سیاسی ما می گوید ما باید صددرصد کوچک ابدال غربی ها و دنباله رو آنها شویم، چه وضعی پیدا می کنیم؟ اگر آن طرفی که ما می خواستیم کوچک ابدال و نوچه و دنباله رو او بشویم، انسان منصف و موجود عادل بود و قصد تجاوز و تعرض نداشت، خیلی خوب بود؛ اما طرف مقابل ما کی بود؟ آن موجود متعرض، متجاوز و نگرنده ی به گستره ی عظیم جهانی با عنوان یک انبار مواد رشد و تعالی زیستی؛ ما شدیم کوچک ابدال او. او هم وارد شد و علم و صنعت خودش را به ما نداد؛ ما را تربیت علمی و فرهنگی نکرد، مثل استاد دلسوزی که شاگرد را تربیت می کند؛ ما در دوران نوسازی علمی و صنعتی ایران و به قول آقایان، دوران مدرنیزاسیون - که بنده از این گونه تعبیرات خوشم نمی آید - شدیم مثل یک کارگر ساده ی ساختمانی در اختیار یک معمار و یک مهندس. یک کارگر ساده ی ساختمانی چه کار می تواند بکند؟ بله، در ساختن خانه نقش دارد، اما صرفاً نقش جسمانی و غیرفکری؛ گل بده، آجر بده، گچ بده، یا اینها را روی هم بچین. دوره ی انحطاط ما از این جهت است.

ایرانی هوشمند و بااستعداد، در این فضا مجبور بود یکی از دو کار را بکند؛ یا تن بدهد و تسلیم این وضعیت بشود، یا از کشور خارج شود و در خدمت دیگران قرار بگیرد. در صنایع نظامی و هوایی - صناعی که ما در طول چند سال گذشته اطلاعاتی راجع به آنها پیدا کرده ایم - مهندسانی که امروز در این کشور می

توانند هواپیما و پیچیده ترین قطعات را بسازند و ساخت معکوس کنند، در آن زمان وظیفه شان این بود که چک لیست هواپیما را بگیرند، برونند سرکشی کنند و بیابند بگویند این قطعه درست است یا درست نیست. اگر قطعه یی هم معیوب بود، آن را در بیاورند، تحویل مهندس بیگانه بدهند تا او آن را به خرج ما سوار هواپیما کند و به امریکا ببرد و در آن جا آن را تعمیر یا تعویض کنند و برگردانند؛ بیش از این اجازه داده نمی شد. این مهندس و این آدم خوشفکر و با استعداد و قابل جهش، یا این وضع را تحمل می کرد - که بیشتر این گونه بودند؛ با همین وضع زندگی می کردند - یا اگر روح ماجراجویی داشت، از این کشور خارج می شد و می رفت در خدمت دیگران قرار می گرفت، یا اصلاً نمی آمد؛ که از این قبیل هم تعداد زیادی داشتیم. بعد از انقلاب، بنده با برخی از اینها برخورد و دیدار و آشنایی هم داشته ام.

🌟 میدان ندادن به مهندسی ما برای ساخت و تحقیق و رشد علمی در دوران قبل از انقلاب

البته آقایان وزرا که آمدند گزارش دادند، گزارشهای خوبی دادند؛ لیکن این گزارشها به هیچ وجه نمایانگر واقعیت هایی که آن روز بوده و امروز هست، نیست؛ واقعیت ها خیلی فراتر از این است؛ آقایان فرصت نکردند مفصل گزارش بدهند. آن روزها کشور و نظام به مهندسی ما برای ساخت و تحقیق و رشد علمی و حتی برای بهره برداری میدان نمی داد. من قبلاً در مصاحبه یی، بعد از آن که از سد دز بازدید کردم، این نکته را گفتم؛ شاید شما هم شنیده باشید. بعد از آن که شرکت های خارجی قسمتی از سد دز ما را ساختند، برای مدت کوتاهی بهره برداری از نیروگاه آن را به یک شرکت داخلی دادند. بعد می خواستند ظرفیت نیروگاه را دو برابر کنند. یک شرکت امریکایی که متعهد شد بیاید ظرفیت نیروگاه را دو برابر کند، وقتی دید بهره بردار، ایرانی است، گفت اینها باید بیرون بروند؛ بنابراین اجازه نداد. دولت ایران بهره بردار ایرانی را بیرون کرد و بهره برداری از نیروگاه دز را به یک شرکت ایتالیایی داد؛ آن وقت امریکایی ها ظاهراً حاضر شدند بیایند پنجاه درصد دیگر نیروگاه را تکمیل کنند. بنابراین به ایرانی اصلاً اجازه داده نمی شد؛ حتی در زمینه ی بهره برداری. برای همین هم هست که ما در زمینه های ساخت - چه ساخت های صنعتی، چه سازه های ساختمانی، عمران و مهندسی های گوناگون در آن زمان - واقعاً یک چیز قابل ذکر و قابل عرضه یی که ساخت ایرانی باشد، نداریم؛ در حالی که نیروهای ما همان نیروهایند و نسل امروز از نسل دیروز متمایز و متفاوت نیست. همین جوانهایی که امروز توانسته اند این سدها، این نیروگاه ها، این بزرگراه ها، این خط آهن ها، این کارخانجات گوناگون، این طراحی ماشین ها و هواپیماها، این سلاح های نظامی و این فناوری پیچیده ی هسته یی را تولید کنند، در نسل گذشته ی ما هم بودند؛ اما از این چیزها خبری نبود. این بزرگترین خدمت انقلاب به کشور است. به نظر من در زمینه های علمی، بزرگترین خدمت این است که این باور را به ما ایرانی ها بخشید که ما می توانیم؛ همان تعبیری که امام کردند: «ما می توانیم».

آن روز به ما می گفتند شما بروید لولهنگ بسازید؛ آفتابه های گلی یی که آن وقت ما می ساختند؛ یعنی

آفتابه‌ی حلبی هم نه! ما حتی دسته‌ی بیل را هم از خارج وارد می‌کردیم؛ همچنین بقیه‌ی چیزهای مورد مصرف و مورد نیاز روزافزون صنعتی را. سطح زندگی پیشرفت می‌کرد و نیازهای فراوان روزبه‌روز پیش می‌آمد؛ همه‌ی اینها را ما باید از دیگران می‌گرفتیم و وارد می‌کردیم. برنامه‌ریزان آن وقت افتخار هم می‌کردند! سال ۴۴ یا ۴۵ در مشهد به دیدن دوستی رفته بودیم و تصادفاً یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی آن روز هم به این جلسه آمده بود. دوره‌ی جوانی و پرشوری ما بود و از وابستگی و تسلط بیگانگان و این گونه مطالب حرفهایی زدیم؛ بی‌توجه به این که این آقا نماینده‌ی مجلس است. نماینده‌ی مجلس آن وقت - یعنی کسی که دربار لیست داده بود که ایشان باید نماینده‌ی فلان جا شود؛ آن وقت که انتخابات نبود - در جواب من یک مقدار با تفرعن و تکبر و اخم و تخم حرفهایی زد؛ از جمله این که گفت شما چه می‌گویید و به چه چیزی اعتراض می‌کنید؟ امروز اروپایی‌ها و غربی‌ها مثل نوکر دارند برای ما کار می‌کنند. ما نفت داریم، پول داریم، پول می‌دهیم و آنها کارگر ما می‌ند و مثل نوکر دارند برای ما کار می‌کنند! این، منطق یک نماینده‌ی مجلس آن روز است! دوره‌ی انحطاط که می‌گوییم، یعنی این. فکر این بود که ما چرا تولید کنیم؟ چرا بسازیم؟ چرا یاد بگیریم؟ مادر خانه‌های خود مثل آقاها می‌نشینیم، برایمان می‌آورند و وسایل لازم را در اختیار ما می‌گذارند؛ ما هم پول نفت داریم، می‌دهیم و زندگی اشرافی می‌کنیم. این، منطق آن روز یک دولتمرد در سطح بالا بود. فرهنگ حاکم آن روز بر دستگاه‌های اداره‌کننده‌ی کشور، همین بود؛ لذا آن صد سال، دوره‌ی انحطاط ماست.

🏠 تحریم‌ها، کمکی برای پیشرفت کشور ایران

انقلاب این را به هم زد. یک چیز هم به کمک ما آمد؛ این را هم من لازم می‌دانم به شما عرض کنم و آن، قهر دنیای صنعتی و دنیای غربی با ما بود؛ همین تحریم‌ها و تخم‌هایی که از اول انقلاب تا الان با ما داشته‌اند. بعضی‌ها از تصور این تحریم‌ها دلشان آب می‌شود؛ من می‌خواهم بگویم نه، این به ما کمک کرد. بارها من این خاطره را ذکر کرده‌ام. اوایل جنگ، ما سیم خاردار لازم داشتیم؛ آن را از یک کشور خارجی خریدیم تا به داخل کشور بیاوریم. این محموله باید از شوروی آن روز عبور می‌کرد. چون آنها پشتیبان عراق بودند، اجازه‌ی عبور ندادند! سیم خاردار که نه بمب اتم است، نه توپ است، نه تانک است؛ اما اجازه‌ی عبور ندادند! این قدر با ما بد بودند. وقتی ما می‌خواستیم توپ بخریم، به ما نمی‌فروختند؛ تانک می‌خواستیم بخریم، به ما نمی‌فروختند؛ سیم خاردار می‌خواستیم بخریم، به ما نمی‌دادند؛ امکانات می‌خواستیم، به ما نمی‌دادند؛ اما قاچاقچی با قیمت دو برابر و سه برابر می‌فروخت و ما مجبور بودیم بالاخره این لوازم را به قدر نیاز، با قیمت بالا تأمین کنیم. نتیجه‌ی این تحریم‌ها این شد که امروز ما در زمینه‌ی ضد زره، جزو ده کشور سطح اول دنیا هستیم. امروز ما در زمینه‌ی غنی‌سازی اورانیوم جزو ده، یازده کشور دنیا هستیم که این فناوری را در این حد داریم. این فناوری، بومی هم هست. ما فرق داریم با آن کشوری که چون نظام کمونیستی داشت، شوروی آن روز به او کمک کرد. بعضی‌ها چین را

به رخ ما می کشند. چین در ده سال اول انقلابش تمام امکانات را از شوروی آن روز گرفت؛ آن موقعی که هنوز میانه شان به هم نخورده بود. اما در هیچ سالی از سالها، هیچ قدرتِ دارای دانش و صنعت به ما کمک نکرد. هر کار کردیم، خودمان کردیم.

قبل از انقلاب جزو حرفه‌ای‌هایی که ما همیشه می زدیم، این بود که ما گندم را از امریکامی خریم و سیلوی ما را هم شوروی ها می سازند. بنده اوایل انقلاب به منطقه ی جنوب رفتم و دیدم بچه های جهاد سازندگی و مهندسان شما یک سیلوی با ظرفیت کم ساخته اند. به نظرم همان جا به سجده افتادم؛ چون سیلو، سازه ی دشواری است؛ خیلی آسان نیست. وقتی انسان به ظاهر آن نگاه می کند، چیز ساده یی به نظر می آید؛ اما سازه ی پیچیده یی است. ما این چیز پیچیده را توانستیم درست کنیم. امروز ما یکی از سیلوسازهای معتبر بین المللی با ظرفیت های بالا هستیم؛ برای خیلی جاهای دیگر هم ساخته ایم. بنابراین قهر و ناهمدلی و کج تابي دنیای غرب با ما، به ضرر ما تمام نشد. بعضی ها این را به عنوان یک فاجعه در نظر می گیرند و می گویند تحریم اقتصادی پدر تکنولوژی ما را در می آورد. بله، ممکن است جاده ی آسفالت را از جلوی انسان بگیرد، اما همیشه جاده ی آسفالت خوب نیست؛ گاهی هم جاده هایی که انسان به دست خودش کشیده و مسیرش را روی آن طی می کند، برای محکم کردن عضلات انسان خیلی مفیدتر است؛ گاهی هم راه را میانبر می کند. جاده ی آسفالت یی که دیگران کشیده اند، ما را به جاهایی می برد که کشنده های آن جاده می خواستند. اگر بخواهیم خودمان جاده بکشیم، گاهی جاده ی میانبر می کشیم و راه میانبر می زنیم. ما علت انحطاط خود را در آن افسون شدگی می دانیم. امروز ما از آن وضعیت بیرون آمده ایم. یکی از بزرگترین خدمات نظام جمهوری اسلامی - همان طور که گفتم - در زمینه های علم و فناوری این است که ما را به این باور رساند که می توانیم. امروز این باور وجود دارد و واقعاً ما می توانیم. ما در زمینه های اقتباس، قطعه سازی، مشابه سازی و در مدل های فناوری امروز دنیا پیشرفتهای خیلی خوبی کرده ایم.

🔗 لزوم جبران فاصله زیاد ما از دانش جهانی

نکته ی سوم این است که اینها به هیچ وجه کافی نیست. ما هنوز با دانش جهانی خیلی فاصله داریم. البته این فاصله در دوران انحطاط، خیلی زیاد بود؛ اما امروز این فاصله به آن اندازه نیست. ما توانسته ایم پیش برویم، اما هنوز فاصله داریم. این که من گفتم تولید علم، معنایش این نیست که علم دیگران را یاد بگیریم - آن را که باید یاد بگیریم و در این شکی نیست - معنایش این است که ما خطِ مرز دانش را بشکنیم، باز کنیم و آفاق جدیدی را فتح کنیم؛ البته این کار دشواری است. ما باید به فناوری جهشی دست پیدا کنیم؛ ما باید بتوانیم بر فناوری های موجود دنیا بیفزاییم؛ ما باید بتوانیم اختراع صددرصد ایرانی را در بازارهای دنیا مطرح کنیم. البته در راهی که تا امروز آمده ایم، خیلی خوب آمدیم؛ در این شکی نیست. من تا حدود زیادی با کارها آشنا هستم. سالهاست که ما آمارهای گوناگون را از بخش های

مختلف می‌گیریم و می‌خوانیم؛ می‌دانم خیلی پیشرفت کرده‌ایم؛ اما این پیشرفت‌ها برای جامعه‌ی ایرانی کافی نیست. جامعه‌ی که پزشکی و ستاره‌شناس و عالم اجتماعی هزار سال قبلش قرن‌ها بعد در دنیا متألّفی و درخشیده است، این پیشرفت‌ها برای او کم است. امروز هم با این که دنیای پزشکی ممکن است از تحقیقات هزار سال پیش ابن سینا استفاده‌ی زیادی نبرد - اگر چه عقیده‌ام این است که باز هم دانش امروز می‌تواند از آنها در زمینه‌هایی استفاده کند - اما وقتی به این تحقیقات نگاه می‌کند، تحسین و تجلیل می‌کند. تحقیقات محمدبن زکریای رازی و خواجه نصیر و خیام و خوارزمی و دیگران هم همین طور است. شأن ما این است؛ لذا این پیشرفت‌ها برای ملت ما کم است. همین چند روز قبل، یکی از چهره‌های سیاسی ما به یکی از کشورهای مطرح اسلامی رفته بود - که من نمی‌خواهم اسم بیاورم - رئیس‌جمهور آن کشور جلوی حضار غیرایرانی و غیربومی آن کشور، که از کشورهای اروپایی بودند - نه در جلسه‌ی خصوصی که حمل بر مصاحبه و تعارف شود - گفته بود که ما مسلمانها به ایران افتخار می‌کنیم؛ هم به امروز ایران و نظام جمهوری اسلامی، هم به ایران در تاریخ اسلام. گفته بود این پیشرفت‌های اسلامی، دانش اسلامی و تمدن اسلامی را ایرانی‌ها رشد داده‌اند و به بالندگی رسانده‌اند و به یک معنا پایه‌گذاری کرده‌اند. ما این توقع را از خودمان داریم؛ ما می‌خواهیم در زمینه‌ی دانش و فناوری به جایی برسیم که شأن ملت ایران است. این فقط یک نگاه غرورآمیز ملی نیست، این نژادپرستی نیست؛ این حتی یک نگاه انسانی‌عام به همه‌ی بشریت است؛ به خاطر این که اگر ما بتوانیم در دانش، در خط مقدم قرار بگیریم، انگیزه‌های جهان‌گیری و جهان‌گشایی غرب را نداریم؛ انگیزه‌های سودجویانه‌ی از ملت‌ها را نداریم؛ دانش ما که به سود ماست، به سود ملت‌های دیگر هم هست. رئیس‌جمهور ما در سفر اخیر به چند کشور آفریقایی، طرح‌ها و برنامه‌هایی را مطرح کرده بودند. ایشان به من گزارش می‌دادند و می‌گفتند ما می‌توانیم بعضی از این طرح‌ها را به آسانی انجام دهیم - حتی به شکل نوتر و مدرن‌تر از آنچه اروپایی‌ها انجام می‌دهند - اما آنها به چند برابر قیمت دارند برای کشورهای آفریقایی انجام می‌دهند. این کشورها چاره‌ی هم ندارند؛ مجبورند با یک تاجر اروپایی قرارداد ببندند و او می‌آید با قیمت چند برابر برایشان تمام می‌کند. ما اگر باشیم، این طوری عمل نمی‌کنیم؛ ما با کشورها راه می‌آییم. نه این که سود ملی را ندیده بگیریم، بلکه به این معنا که سود ناشی از زیاده‌روی و تعدی و تجاوز را برای خودمان حلال نمی‌دانیم. ما اگر دانشی داشته باشیم، آن را به دیگران می‌دهیم. الان کشوری وجود دارد - بلکه شاید کشورهایی - که ما یک روز از اینها یک وسیله‌ی مورد نیاز در کار نظامی را درخواست کردیم؛ اما این وسیله با این که ساخت کشور دیگری بود، هر چه کردیم، به ما ندادند! اجازه نداشتند بدهند. البته آن کشور با ما بد نبود، اما اجازه نداشت بدهد. این قضیه، مربوط به سال‌های اوایل دهه‌ی ۶۰ بود. کشوری که آن روز محصول ساخته شده را حاضر نبود به ما بدهد، امروز فناوری ساخت آن را که خود ما به دست آورده‌ایم - و او نمی‌توانست به دست بیاورد - به او می‌دهیم؛ البته می‌فروشیم. ما اگر در صنعت و در دانش پیشرفت کنیم، به سود دنیا و ملت‌های عقب افتاده و در درجه اول به سود دنیای اسلام است. بنابراین، این

که ما باید پیشرفت کنیم و مرزهای علم را بشکنیم و باز کنیم، یک نگاه نژادپرستانه ی خودخواهانه نیست، که ما چون ایرانی هستیم، باید این کار را بکنیم. بله، ما غرور ملی هم داریم؛ این را انکار نمی کنیم. ما به گذشته ی خودمان نگاه می کنیم و احساس عزت و سرافرازی می کنیم. ما کسانی بودیم که اسلام را با آغوش باز پذیرفتیم؛ ما کسانی بودیم که اهل بیت را زودتر از خیلی های دیگر شناختیم؛ ما کسانی بودیم که در راه گسترش اسلام این همه تلاش کردیم؛ ما کسانی بودیم که مظلومان اهل بیت را که در خانه های خود - یعنی مدینه و مکه و کوفه - امان نداشتند، در آغوش خود پذیرفتیم. شما ببینید چقدر امامزاده در ایران هستند! این امامزاده ها کی هستند؟ اینها که ایرانی نبودند. اینها کسانی اند که به ایران آمدند و ایرانی ها با آغوش باز اینها را پذیرفتند؛ حتی گاهی برای اینها جنگیدند و در راه اینها تلاش کردند. از همین مازندران ما و گیلان ما - منطقه ی شمال رشته کوه البرز - یک عده یی از ایرانی های ما بلند شدند و به یمن رفتند و حکومت شیعه ی زیدی را در آن جا برپا کردند. یمنی ها شیعه ی زیدی هستند و حکومت زیدی داشتند؛ این به وسیله ی سربازان ایرانی و مجاهدان و مدافعان اسلام و تشیع صورت گرفت. توقع ما برای آینده، ناشی از اعتزاز ملی خودمان است؛ این را انکار نمی کنیم؛ اما فقط این نیست - همان طور که گفتیم - نگاه انسانی و اسلامی است.

البته تحقیقات لازم است، بودجه ی اختصاصی لازم است، فضای تشویق و میدان دادن به کار لازم است، اتصال دانشگاه با صنعت لازم است؛ همه ی اینها جزو لوازم کار است. البته مسؤولیت به عهده ی ماهاست، به عهده ی مسؤولان است، به عهده ی دولت است؛ در این تردیدی نیست. در چند سال اخیر، فضا هم خوشبختانه با تکرار و اصرار بحمدالله در محیط دولت به وجود آمده است؛ می خواهند این کارها انجام بگیرد و بحمدالله کارهایی هم شده؛ لیکن آن که عنصر اصلی و میداندار اصلی و پهلوان اصلی این میدان است، شما هستید؛ آن نیروی انسانی علاقه مند به کار است که مثل گیاهی که در دل صخره های سخت هم راه خودش را باز می کند، بیرون می آید و می بالد. این روحیه ی پیشرفت و روحیه ی تکمیل را باید در محیط مهندسی و فنی کشور زنده کنید؛ هم مجموعه هایی مثل شما که امروز این جا تشریف دارید، هم نظام مهندسی که مربوط به مهندسی ساختمان و عمران و امثال اینهاست، و هم بقیه ی بخشهای مهندسی.

ناکامی‌های تجربه‌ی غربی اداره‌ی بشر

- ❖ لزوم شکل دادن به یک آرمان سیاسی، برای جهت دادن به تلاش‌های جوان
- ❖ انواع آرمانخواهی در جوانان
- ❖ تجربه‌ی ناموفق غرب در اداره‌ی بشر و تأمین خوشبختی انسان
- ❖ نمونه‌هایی از ناکامی‌های تجربه‌ی غربی در اداره‌ی بشر و تأمین خوشبختی انسان:
- ❖ ۱- استعمار
- ❖ ۲- فاشیسم
- ❖ ۳- ساخت بمب‌های اتمی و شیمیایی
- ❖ وجود نداشتن عدالت اجتماعی و دمکراسی واقعی در غرب
- ❖ تعلق رسانه‌های غربی به سرمایه‌داران بزرگ
- ❖ خطاست ما راه‌طی شده‌ی به منزل نرسیده‌ی غرب را دنبال کنیم
- ❖ و...

ناکامی‌های تجربه‌ی غربی اداره‌ی بشر*

❏ لزوم شکل دادن به یک آرمان سیاسی، برای جهت دادن به تلاش‌های جوان

مسأله‌ی اول، شکل دادن به یک آرمان سیاسی است که بتواند به فعالیت‌ها و تلاش‌های جوان جهت بدهد؛ چون بدون آرمان، نه می‌شود درست زندگی کرد و نه تلاش انسان، منضبط خواهد بود. باید آرمان و خط روشن و افق واضحی در مقابل وجود داشته باشد که به انسان جهت بدهد. این آرمان چیست؟ من از این جا شروع کنم که جوان در ایران اسلامی کنونی ما - شاید در جاهای دیگر هم همین طور باشد؛ من نمی‌توانم از لحاظ علمی اظهار نظری بکنم؛ اما آن چیزی که به تجربه و شناخت از نزدیک به آن رسیده‌ام، در مورد جوان ایرانی کنونی ماست - آرزوهایش خلاصه نمی‌شود در پیدا کردن خانه و همسر و شغل؛ این، همه‌ی آرزوهای یک جوان نیست. البته اینها نیازهای یک جوان است و دوست دارد تأمین شود؛ اما فراتر از این، آرزوهای بزرگتری هم به طور طبیعی در جوان ما وجود دارد؛ بخشی مربوط به طبیعت جوانی است - که آرمانگرایی در آن وجود دارد - بخشی مربوط به آرزوهایی است که نظام جمهوری اسلامی برای ملت و آینده‌ی ما ترسیم کرده؛ برخی شاید بر اثر پیشرفت‌هایی است که تاکنون با تجربه به دست آمده؛ برخی هم بر اثر ناکامی‌هایی است که وجود دارد. جوان ما وقتی تبعیض را در جامعه می‌بیند، آرزوی عدالت اجتماعی در دل او شعله می‌کشد. جوان ما وقتی فساد را در بخشی از دستگاه‌های مجموعه‌ی نظام مشاهده می‌کند، میل به مبارزه‌ی با فساد و آرمان ریشه کنی فساد در درون او شکل می‌گیرد و او را به حرکت وادار می‌کند. به این دلایل، کمال جویی و آرمان خواهی در جوانان ایران اسلامی ما وجود دارد.

جوان چه می خواهد؟ جوان ما مایل است در کشوری که خانه ی اوست، فقر و عقب افتادگی و بدبختی نباشد؛ امنیت و عزت و افتخار وجود داشته باشد؛ صفا و محبت و روشن بینی بر فضای زندگی حاکم باشد؛ میدان کار و تلاش و پیشرفت در برابر او باز باشد؛ احساس پوچی نکند؛ هدف روحی و معنوی و والایی که در دل هر انسانی هست، بتواند آن را اشباع کند. این یک ترسیم کلی از آرمان هایی است که قاعدتاً یک جوان ایرانی دارد.

این چیزهایی که عرض کردم، مجموعاً در اصطلاح قرآنی حیات طیبه است؛ «فلنحیّته حیاة طیّبه». حیات طیبه یعنی زندگی در رویه ی مادی و نیازهای جسمانی و همچنین در لایه ی نیازهای معنوی - چه علمی، چه عملی، چه روحی - پاسخگو باشد. بعد ان شاءالله به این آیه ی شریفه باز می گردم.

انواع آرمانخواهی در جوانان

به واقعیت که نگاه می کنیم، با جوانها که برخورد می کنیم، گزارش ها را که مشاهده می کنیم، می بینیم با وجودی که آرمان گرایی در جوانهای ما موج می زند و بدون تردید وجود دارد، اما در عین حال مجموعه ی جوان کشور ما - که مجموعه ی بزرگی هم هست - همه در برابر احساس آرمان گرایی یک طور نیستند و یک طور فکر نمی کنند: بعضی دچار غفلتند، دچار روزمرگی اند، سرشان گرم مسائل روزمره است و یادشان نمی آید که آرمانی هم وجود دارد - از این قبیل جوانها شما دیده اید؛ بنده هم با این که پیرم، این گونه جوانها را سراغ دارم و می شناسم و دیده ام؛ نه فقط از صفحه ی تلویزیون، بلکه در واقعیت هم مشاهده کرده ام - یک دسته هم کسانی هستند که دغدغه دارند، اما مأیوس و غمگین و افسرده اند؛ نگاهشان بدبینانه است؛ می گویند نمی شود کاری کرد؛ لذا از خیر حیات طیبه می گذرند؛ اینها هم با این که دغدغه دارند و غافل نیستند، در نهایت به دام غفلت و روزمرگی می افتند. از این قبیل هم شما دیده اید، بنده هم دیده ام. در جلسات جوانها و دانشجویها - که شما می دانید بنده از این جلسات دارم و کم هم نیست - انسان گاهی نشانه های یأس و بدبینی و نگاه منفی را می بیند: آقا! چه فایده یی دارد؟ نمی شود، فایده یی ندارد. البته در بعضی ها این احساس سطحی است، در بعضی ها هم این احساس عمیق است و تغییر دادن آن مشکل است.

یک دسته کسانی هستند که توسعه و رشد و پیشرفت علم و میدان رقابت و آزاداندیشی و امثال اینها را می خواهند، اما راه آن را در تقلید مطلق از الگوهای غرب جستجو می کنند؛ فکر می کنند «ره چنان رو که رهروان رفتند». رهروان چه کسانی هستند؟ فعلاً اقلیتی در دنیای امروز، که عبارتند از کشورهای غربی؛ شامل اروپا و کشور ایالات متحده ی امریکا و بعضی از کشورهای پیشرفته ی دیگر. من بعد برمی گردم و به این بخش بیشتر می پردازم.

یک عده هم کسانی هستند که خویش را در خویش می جویند. به قول آن شاعر:

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

اینها فکر می کنند که در مجموعه ی اندیشه و معرفت و دستور العمل موجود در اختیار ملت ایران و یک جوان آگاه و بیدار ایرانی به قدر کفایت برای رسیدن به آن الگو به شکل کامل راه وجود دارد. اینها هم کم نیستند. بنده با این مجموعه ها هم بسیار برخورد داشته ام و آشنا شده ام. انواع و اقسام نگاه ها به مقوله ی آرمانخواهی وجود دارد که عرض کردم.

تجربه ی ناموفق غرب در اداره ی بشر و تأمین خوشبختی انسان

از آن دو دسته ی اول می گذرم. دسته ی سوم - که راه علاج را تقلید مطلق از غرب می دانند - فکرشان در خور مذاقه است. شما جوانها در این زمینه باید حقیقتاً فکر و کار کنید. من به شما در یک جمله عرض کنم که تجربه ی غرب، تجربه ی ناموفقی است. محصول تجربه ی غرب در نظام های اجتماعی، یکی فاشیسم است - حکومت نازی-، یکی کمونیسم است - حکومت بلوک شرق سابق-، یکی هم لیبرالیسم است - حاکمیت مطلق العنان امروز دنیا، که مظهرش امریکا است و نور چشمی و عزیز کرده اش هم اسرائیل است- . همه ی جنایتهایی که تقریباً در طول صدوپنجاه سال اخیر صورت گرفته - از آغاز روشنفکری غربی در عرصه ی عمل - محصول تجربه ی غرب است؛ یک قلم آن، دو جنگ جهانی است که میلیون ها کشته بر ملتها تحمیل کرد؛ بدون این که خودشان بخواهند. گروه های سیاسی در اروپا، در فرانسه و در سایر کشورها چقدر تلاش کردند که از جنگ جهانی اول پیشگیری کنند - با مقالات آتشین، با نطق های مهیج، با اجتماعات گوناگون - اما نشد که نشد. نمونه ی دیگرش را بعد از گذشت تقریباً نود سال از وقوع جنگ جهانی اول، در تهاجم امریکا به عراق ملاحظه کردید. دیدید که در دنیا چقدر راهپیمایی شد؛ دیدید که ملتهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند؛ این که دیگر در روزنامه ها منعکس شد و از تلویزیون ها پخش گردید. در همین کشورهای اروپایی تظاهرات میلیونی راه انداختند برای این که از تهاجم امریکا و انگلیس به عراق جلوگیری کنند؛ اما نشد. تمام تلاش های مخلصانه یی که در طول این مدت از سوی بعضی از گروه ها انجام گرفت - که البته مخلصانه بود، منتها غلط بود؛ چون بر پایه ی نادرستی استوار شده بود، که عرض خواهیم کرد - بیهوده شد.

چند سال قبل، از یک نویسنده ی قوی فرانسوی رمانی خواندم به نام «خانواده ی تیبو». البته آن نویسنده، معروف نیست؛ اما این رمان خیلی قوی است. معمولاً رمان های بزرگ و قوی فرانسوی ها و روس ها و دیگر کشورهایی که رمان های بزرگ از آن جاها منتشر شده، تصویر هنرمندانه ی واقعیت های زندگی است. شما کتابهای بالزاک یا ویکتور هوگو یا نویسندگان روسی را ببینید؛ اینها تصویر هنرمندانه یی است از واقعیت هایی که در متن جامعه جریان دارد. این کتاب هم همین طور است. در آن جا، مجموعه های چپ و سوسیالیست در فرانسه و آلمان و اتریش و سوئیس چقدر تلاش کردند برای این که بتوانند جلوی جنگ جهانی اول را - که استشمام می کردند جنگی دارد راه می افتد - بگیرند؛ اما نتوانستند و همه ی این تلاش

ها هدر رفت. تلاش آنها برای ایجاد حاکمیت سوسیالیستی بود. بعد از اندکی، این حاکمیت در روسیه ی تزاری به وجود آمد؛ آن هم شد یک تجربه ی ناموفق دیگر برای این حرکت غربی. تجربه ی شوروی هم تجربه ی غربی هاست؛ متعلق به شرق نیست. درست است که در بلوک بندی می گفتند شرق و غرب، اما آن هم متعلق به اروپاست؛ آن هم برآمده ی از افکار اروپایی ها و از تفکر مارکس و انگلس است؛ یعنی یک تجربه ی ناموفق.

🌸 نمونه هایی از ناکامی های تجربه ی غربی در اداره ی بشر و تأمین خوشبختی انسان:

🌸 ۱- استعمار

یک نمونه ی دیگر از ناکامی های تجربه ی غربی در اداره ی بشر و تأمین خوشبختی انسان، مسأله ی استعمار است. شما ببینید پدیده ی استعمار چه بر سر دنیا آورد. اگر شما به آفریقا مسافرت کنید، یک نمونه ی بارز پدیده ی استعمار را در آن جا می بینید. آفریقا قاره یی است که هم استعداد انسانی در آن جا هست، هم استعداد عجیب طبیعی. اروپایی ها به آن جا رفتند و با کشتار و قتل و غارت، از بی خبری مردم استفاده کردند و حتی مجسمه های خودشان را به عنوان آزادکننده ی این کشورها در آن جاها نصب کردند؛ یک نمونه اش کشور زیمبابوه بود. من وقتی به آن جا رفتم، دیدم مجسمه یی را در وسط جنگلی - که از تماشاگاه های معروف زیمبابوه است - نصب کرده اند. گفتم این کیست؟ گفتند مجسمه ی سردار انگلیسی است که اول بار زیمبابوه را فتح کرد و به انگلیسی ها داد! اسم او «رودز» یا «رودز» بود، که کشور زیمبابوه سالهای متمادی به نام او «رودزیا» نامیده می شد! شماها یادتان نیست؛ قبل از انقلاب، زمان جوانی ما، اسم کشور زیمبابوه به رودزیا تغییر داده شد. آمدند کشور را گرفتند، روی منابع دست گذاشتند، انسانها را تحقیر کردند، برده گرفتند و ده ها بلا بر سر مردم آوردند؛ آخر هم اسم خودشان را روی آن کشور گذاشتند؛ یعنی این کشور متعلق به ماست! هند یک نمونه ی دیگر آن است. اگر کتاب «نهضت آزادی هند» را - که حدود سی و پنج سال پیش بنده آن را ترجمه کردم - ببینید، نشان می دهد که در شبه قاره ی هند چه شده است. بنابراین مسأله ی استعمار، یک نمونه از تجربه ی غربی است.

🌸 ۲- فاشیسم

یک نمونه ی دیگر، فاشیسم است. ممکن است کوره های آدم سوزی یی که یهودی ها ادعا می کنند، دروغ باشد؛ اما جنایات هیتلر دروغ نیست. فاشیسم یک نمونه از تجربه ی غربی است. کمونیسم و اردوگاه های کار اجباری و به سیبری فرستادن و بقیه ی چیزها از همین قبیل است. لیبرالیسم را هم امروز شما دارید مشاهده می کنید؛ زندان ابوغریب و زندان گوانتانامو و زندان های دیگر. من در گزارشی خواندم که امریکایی ها ده ها زندان شبیه ابوغریب و گوانتانامو در سرتاسر دنیا دارند؛ اما هیچ کس از آنها خبر ندارد

و اجازه ی افشاء نمی دهند. در افغانستان امریکایی ها زندان دارند و خدا می داند در بسیاری جاهای دیگر هم دارند. در گزارش های موثق این را خوانده ایم، امریکایی ها هم این را انکار نکرده اند. استعمار نوینی که ده ها سال بر کشورها حاکم بود، و استعمار فرانوینی که امروز حاکم است، و طرح های بلندپروازانه و جاه طلبانه و ظالمانه بی که نسبت به کشورها دارند، نمونه هایی از این جنایت هاست.

۳- ساخت بمب های اتمی و شیمیایی

یک نمونه ی دیگر از محصول تجربه ی غربی، ساخت بمب های اتمی و شیمیایی است. تجربه ی غربی، تجربه ی ناموفقی بود؛ هم برای بشریت ناموفق بود، هم برای مردم خودشان. تصور نشود که اروپا و امریکا برای کشورهای دیگر بدبختی آوردند، اما مردم خودشان را خوشبخت کردند؛ این طور نیست. البته آنها دنیا را به انسانهای درجه ی یک و درجه ی دو تقسیم می کنند. آنها معتقدند که انسان به قول خودشان سفید - یعنی انسان اروپایی - انسان درجه ی یک است و انسانهای دیگر، درجه ی دو هستند. اگر به نفع انسان درجه ی یک، هرگونه جفایی به انسان درجه ی دو شود، از نظر منطق تمدن غربی و فرهنگ حاکم بر تجربه ی غربی ایرادی ندارد! اما اینها حتی برای مردم خودشان هم مفید نبودند. امروز در امریکا و کشورهای غربی علم و ثروت و قدرت نظامی و همه چیز وجود دارد، جز خوشبختی. در آن جا خوشبختی نیست؛ خانواده نابود شده است؛ آمار جنایت و قتل و انواع و اقسام فسادها حیران کننده است؛ احساس امنیت نیست؛ احساس آرامش نیست؛ لذا اغلب جریان های پوچ گرایی از اروپا برخاسته اند. زمان جوانی ما هیپی ها بودند؛ الان هم انواع و اقسامی از اینها هستند که شماها اسمهاشان را شنیده اید یا خوانده اید یا در تلویزیون فیلمهایشان را دیده اید.

وجود نداشتن عدالت اجتماعی و دمکراسی واقعی در غرب

در تجربه ی غربی، عدالت اجتماعی و حتی دمکراسی واقعی نیست. شما ببینید امروز در کشورهای پیشرفته ی غربی - به قول خودشان - اپوزیسیون به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ اختلاف بر سر این است که به عراق حمله کنیم یا نکنیم؛ حزب کارگر در انگلیس معتقد به حمله است، حزب محافظه کار معتقد است که نه، حمله نکنیم. در فرانسه، فلان آقا معتقد است که با اسرائیل این طوری برخورد کنیم؛ دیگری معتقد است که نخیر، آن طوری برخورد کنیم. در اتریش و جاهای دیگر هم همین طور است. دعوا بر سر این نیست که اصول پذیرفته شده ی آن کشورها مورد خدشه قرار بگیرد و خدشه کننده اجازه داشته باشد در صحنه ی انتخابات یا تبلیغات وارد شود یا به او اعتنایی بشود؛ این طوری نیست. در دوره ی قبل ریاست جمهوری امریکا شخصی که جزو دو حزب معروف امریکا نبود، آمد وارد صحنه شد؛ ثروت زیادی هم داشت و پول زیادی هم خرج کرد؛ اما مطلقاً نگذاشتند به مراحل مقدماتی و ابتدایی انتخاب هم برسد؛ با شیوه های گوناگون و روش های خاص، او را از صحنه خارج کردند.

🌸 تعلق رسانه های غربی به سرمایه داران بزرگ

در آن جا رسانه ها آزاد است؛ اما رسانه ها متعلق به چه کسانی است؟ رسانه ها متعلق به سرمایه داران بزرگ است. در امریکا، معنای آزادی رسانه ها، آزادی سخن گفتن بزرگ سرمایه داران است. عمده ترین مطبوعات، متعلق به آنهاست. مهمترین چاپخانه ها و ناشران کتاب متعلق به سرمایه داران است. یکی از مسؤولان کنونی درباره ی تسخیر لانه ی جاسوسی کتابی به زبان انگلیسی نوشته بود. این مسؤول محترم خودش به من می گفت: به هر ناشری در امریکا مراجعه کردیم، حاضر نشدند این کتاب را چاپ کنند؛ چون ناشران عمده، وابسته به دستگاه های سرمایه داری اند؛ بنابراین مجبور شدیم به کانادا برویم. در آن جا با زحمت توانستیم یک ناشر پیدا کنیم که این کتاب را چاپ کند. ایشان می گفت آن ناشر بعداً با من تماس گرفت و گفت از وقتی من تعهد کرده ام این کتاب را چاپ کنم و آنها این را فهمیده اند، به من تلفن های تهدیدآمیز می شود و جان من را تهدید می کنند! آزادی واقعی بیان و آزادی انتخاب هم به معنایی که آنها شعارش را می دهند، در آن جا نیست.

دو سال قبل همه ی مطبوعات نوشتند که یک مأمور عالی رتبه ی امنیتی در امریکا معلوم شده جاسوس شوروی سابق بوده؛ بعد هم برای روسیه ی کنونی جاسوسی می کرده. او را گرفتند و با او مصاحبه کردند. بنده این مصاحبه را در یکی از مجلات امریکایی دیدم؛ یا تایم بود یا نیوزویک. از او پرسیدند تو که مأمور عالی رتبه ی امنیتی بودی، چرا برای بیگانه ها جاسوسی می کردی؟ گفت من در آرزوی ساختن یک ویلای کوچک و یک زندگی راحت بودم؛ و این آرزو از این طریق برای من حاصل نمی شد! این، زندگی یک مأمور عالی رتبه است که برای این که ویلای کوچکی برای خودش بسازد، ناچار است جاسوسی کند؛ آن هم در موقعیت شغلی حساس و خطیری که دارد!

در آن جا شب و روز باید کار کنند و خانواده ها از دیدار خانوادگیِ مهربانانه و سرشار از عاطفه محروم باشند. در مطبوعات امریکا نوشته بودند که اغلب خانواده های امریکایی چون نمی توانند یکدیگر را در خانه ببینند، ناچارند سر ساعتی با هم در بیرون از خانه قرار بگذارند و مثلاً یک استکان چای بخورند! بعد هم خانم یا آقا مرتب به ساعت خود نگاه می کند تا وقت شغل دومش نگذرد! خانواده به این شکل درآمد؛ این خوشبختی است؟!

🌸 خطاست ما راه طی شده ی به منزل نرسیده ی غرب را دنبال کنیم

روزی که غرب در دوره ی رنسانس، علم و سیاست و روش زندگی را از دین جدا کرد، می خواستند به جای بهشتی که ادیان به انسانها وعده می دهند، در دنیا برایشان بهشت بسازند. این بهشت، امروز به جهنم تبدیل شده؛ خودشان هم این را می گویند. یک روز اینها با دین مخالفت کردند. البته دینی که روشنفکری اروپا با آن مخالفت کرد، لایق زندگی بشری نبود؛ دین پُر از خرافات بود؛ همان دینی که گالیله را به اعدام محکوم می کند و یکی دیگر را زیر شکنجه می کشد؛ به خاطر این که یک کشف علمی کرده!

دین مسیحیت تحریف شده، نه مسیحیت واقعی. ایرادی به جدا شدن از آن دین نیست؛ ایراد به جدا کردن معنویت و اخلاق از علم و سیاست و نظام زندگی و روابط فردی و اجتماعی است. علم و عقل را مطلق کردند و گفتند دین کنار برود و علم و عقل بیاید. قرن نوزدهم و بیستم این طوری گذشته. حدود چهل پنجاه سال است که در عقل هم دارند خدشه می کنند؛ با صدای بلند محکمت عقلی را انکار می کنند و به نسبی گرایی و شکاکیت در همه ی اصول - اصول اخلاقی، اصول عقلانی و حتی اصول علمی - کشانده شده اند. این تجربه، تجربه یی نیست که کسی از آن تقلید کند. خطاست که ما راه طی شده یی به منزل نرسیده ی غرب را دنبال کنیم.

🌟 فرنگی شدن، سیاست سیاستمداران قبل از انقلاب برای جبران عقب افتادگی ها

یک روز در آغاز گشایش دروازه ی زندگی غربی به روی ایران - که پیشرفت بود، علم بود، ماشین بود و ایرانی ها هیچ چیز نداشتند - سیاستمداران و متفکران و نخبگان آن روز ما به جای این که وقتی آن پیشرفت ها را دیدند، به فکر جوشش از درون باشند - کاری که امیر کبیر در زمان ناصرالدین شاه کرد و می خواست بکند - شصت سال، هفتاد سال بعد از زمان امیر کبیر، آقایی در دوره ی مشروطه پیدا شد که گفت راه نجات کشور ایران این است که جسماً، روحاً، ظاهراً و باطناً فرنگی شود! به جای این که برای جبران عقب افتادگی ها به درون مراجعه کنند و گوهر خویش را جستجو کنند، به جای این که خویش را در خویش پیدا کنند، رفتند سراغ این که خود را در راه طی شده ی اروپا پیدا کنند! آنها این اشتباه را کردند. بعد هم رژیم پهلوی به وسیله ی خود انگلیسی ها روی کار آمد و پس از آن، امریکایی ها جای انگلیسی ها را گرفتند. بهترین انتخاب برای امریکا و انگلیس، رضاخان و محمدرضا بودند؛ چون همان نقشه ها، همان فرهنگ، همان وابستگی، همان عقب افتادگی و همان سرپوش گذاشتن بر روی استعدادهای درونی که غرب مایل بود، در کشور به دست کسانی اجرا می شد که بظاهر ایرانی بودند. امروز خطاست که جوان ما بخواهد آن راه را طی کند. آن راه، راه خطایی است.

🌟 همیشه شاگرد نبودن برای کسب علم از دیگر کشور ها

ما علم را از همه کس می گیریم؛ حرفی نداریم. اسلام به ما گفته: «اطلبوا العلم ولو بالّصین». صین یعنی چین. چین آن روز وارث یک تمدن کهن و پیشرفته بود، با آن فاصله؛ و مطلقاً هم بویی از اسلام به مشامشان نرسیده بود؛ در عین حال پیغمبر فرمود علم و دانش و تجربه و - به زبان امروزی ما - فناوری را هر جا بود، بروید طلب کنید؛ یعنی شاگرد عالم بشوید، در مقابل عالم زانوی ادب بنزید و از او یاد بگیرید. من یک وقت در جمع دانشجویی دیگری گفتم هیچ ننگمان نمی کند که علم را از غربی ها و اروپایی ها یاد بگیریم؛ اما ننگمان می کند که همیشه شاگرد بمانیم. شاگردی می کنیم تا استعداد خود را پرورش دهیم و از درون بجوشیم. ما نمی خواهیم مثل استخری باشیم که آبی را در ما سرازیر کنند و هر وقت

هم خواستند، آب را بکشند یا اجازه ندهند بیاید، یا هر گونه آب آلوده بی را در این استخر بریزند. ما می خواهیم مثل چشمه ی جوشان باشیم؛ می خواهیم از خودمان بجوشیم؛ می خواهیم استعدادهای خود را به کار بگیریم. من به هر جا نگاه می کنم، امکان به کار گیری این استعدادها را می بینم. فقط هم پیشرفت در انرژی اتمی است که مردم در جریان آن قرار گرفته اند و می دانند در این بخش چه اتفاقی افتاده است؛ یک نمونه ی دیگر، بحث سلول های بنیادی است که حیرت بینندگان خارجی را برانگیخت. نمونه های فراوان دیگری هم وجود دارد.

مجتمع مس سرچشمه نمونه ای از توانایی جوانان ایران

من دیروز برای بازدید از مجتمع مس سرچشمه به آن جا رفته بودم. یک روز همین مس سرچشمه را انگلیسی ها و بعد هم امریکایی ها می خواستند اداره کنند؛ چند سال هم کار و طراحی کردند، اما راه اندازی نشد. بعد وقتی انقلاب پیروز شد، مهندسان ما آمدند و آن راه اندازی کردند؛ محصول به دست آوردند و کارهای خوبی انجام دادند؛ بعد هم طرح توسعه را خود مهندسان ما در دهه ی سوم - تقریباً از نزدیک سال ۸۰ تا الان - راه اندازی کردند و باز هم دارند آن را توسعه می دهند. این کار، جزو بهترین و تمیز ترین کارهایی است که به وسیله ی دولت دارد انجام می گیرد. آن روز اگر خارجی ها سود می بردند، استفاده می کردند و یا منافع ملی پامال می شد، همه ی اینها به کنار؛ ملت ایران را تحقیر می کردند؛ این تحقیر از همه چیز سنگین تر است. ملتی بنشینند و عده یی از بیرون بیایند به او بگویند تو نمی توانی؛ برو کنار تا ما برایت درست کنیم؛ او را کنار بزنند و اجازه ندهند حتی از تجربه ی آنها استفاده کند؛ خودشان بیایند این منبع درونی را استخراج کنند؛ چیزی به او بدهند و لب و خلاصه ی سود را هم خودشان ببرند. این کار در نفت می شده، در مس می شده، در آهن می شده، در ساخت و سازهای گوناگون می شده، در سدسازی می شده، در سیلوسازی می شده، در بخش های دانشگاهی و علمی می شده.

آقای خاتمی رفته بودند از مرکز انرژی اتمی در کاشان بازدید کنند. وقتی آمده بودند، بهت زده بودند؛ می گفتند این همه جوان متخصص و دانشمند در آن جا دارند کار می کنند.

دیروز در محوطه ی مس سرچشمه نمایشگاه کوچکی فراهم کرده بودند تا بنده محصول کارهای تحقیقاتی عالی اینها را ببینم. گفتم اینها را به کمک چه نهادی تهیه کرده اید؟ گفتند به کمک دانشگاه. این دختر خانم عزیز به ارتباط صنعت و دانشگاه اشاره کرد؛ این از شعارهایی است که بنده چند سال است دارم دنبال می کنم و بحمدالله تا حدود زیادی هم تحقق پیدا کرده است. گفتم کدام دانشگاه؟ روی میز، پایان نامه های تحصیلی کارشناسی ارشد و به نظرم دکتری را چیده بودند که درباره ی همین موضوعات تدوین شده بود و از دانشجویان دانشگاه تهران، صنعتی شریف، شهید باهنر کرمان و دیگر دانشگاه های کشور استفاده کرده بودند.

جوان های ما دارند می جوشند. صنعت ما، معدن ما و کشاورزی ما می تواند به همین استعدادهای داخلی

متکی باشد. استعداد طبیعی هم که الی ماشاءالله داریم؛ حیرت یک نمونه‌ی آن است. همه‌ی کرمان از لحاظ منابع زیرزمینی یک مرکز فوق العاده و استثنایی در کشور ما و در بعضی از جهات در خاورمیانه است.

نمونه‌هایی از توانایی جوانان ما

چرا ما راه دیگران را برویم؟ چرا از خودمان غافل شویم؟ ما می‌توانیم؛ ما پیشرفت کرده ایم؛ یک نمونه اش جامعه‌ی دانشگاهی ماست. قبل از انقلاب، مرد خیری به نام مرحوم افضلی پور - که من از ایشان تجلیل می‌کنم؛ شنیده‌ام همسر ایشان حیات دارند، که از همین جا به همسر ایشان که به مرحوم افضلی پور کمک کرده اند، سلام می‌کنم - با پول خودش و به قدر توانش، مرکز تحصیلات دانشگاهی کوچکی درست کرد. یک روز در این استان کمتر از سه هزار دانشجو تحصیل می‌کردند؛ اما امروز کرمان نزدیک به هفتاد هزار نفر دانشجو دارد. جمعیت کشور دو برابر شده؛ خیلی خوب، سه هزار نفر یا شش هزار نفر دانشجو باید داشته باشد؛ اما امروز ما در این استان هفتاد هزار نفر دانشجو داریم. این، توسعه و پیشرفت است.

راه‌های ما را دیگران می‌ساختند، سدهای ما را دیگران می‌ساختند. همه‌ی هشت نُه سدی که در زمان طاغوت ساخته شد، به دست بیگانه‌ها ساخته شد. برای ساخت سد دز چهار کشور اروپایی و کانادا همکاری کردند. سد کارون ۳ از لحاظ ریخت عمومی اش شبیه سد دز است؛ بتونی است و ظرفیت آب آنها به یک اندازه است؛ با این تفاوت که ظرفیت تولید برق سد کارون ۳ که بچه‌های ما آن را ساخته اند، چهار برابر ظرفیت تولید برق سد دز است و احجامی که برای ساختن این سد به کار رفته، گاهی ده برابر، بیست برابر و سی برابر احجامی است که در سد دز به کار رفته - از لحاظ بتونی که به کار برده اند، آهنی که به کار برده اند، سنگی که کنده اند - علتش هم این است که آنها جاهای آسان را برای سدسازی انتخاب کرده بودند.

بهره برداری از این نیروگاه در اختیار یک شرکت کانادایی بود. یک سرمایه دار ایرانی تلاش می‌کند، زحمت می‌کشد، لابد بند و بست می‌کند و رشوه می‌دهد؛ بالاخره موفق می‌شود اجازه‌ی بهره برداری از نیروگاه سد دز را بگیرد. بعد از دو سه سال، ایرانی‌ها می‌خواهند ظرفیت تولید برق سد دز را دو برابر کنند؛ باید خارجی‌ها می‌آمدند؛ در داخل به کسی اعتماد نمی‌کردند و کسی هم نمی‌توانست این کار را بکند. لذا امریکایی‌ها را دعوت کردند تا ببینند ظرفیت نیروگاه سد دز را دو برابر کنند. امریکایی‌ها وقتی آمدند دیدند ایرانی‌ها در آن جا مشغول کارند، گفتند ما نمی‌آییم. شرط آمدن ما این است که ایرانی‌ها بکلی خلع ید شوند و همان شرکت کانادایی دوباره بیاید مشغول کار شود. دولت ایران این کار را کرد؛ بهره بردار ایرانی و همه‌ی عواملش را بیرون کرد و مجدداً شرکت کانادایی آمد و بهره برداری از سد را به دست گرفت؛ بعد امریکایی‌ها لطف کردند، آقایی کردند، تفضل کردند و تشریف آوردند ظرفیت نیروگاه را دو برابر کردند!

سد کارون ۳ را جوان ها و مهندسان ایرانی ساخته اند. ظرفیت آبش همان اندازه است، ظرفیت برقش چهار برابر آن است؛ خودشان طراحی کرده اند، خودشان ساخته اند و خودشان هم بهره برداری می کنند. این بهتر است یا آن؟ آنچه امریکا و اروپا و کانادا و دیگران برای ملت و کشور ما می خواهند، آن وضعیت است. آنها نمی خواهند ما از درون بجوشیم، جوانه بزنییم و رشد کنیم. آنها فقط اسم آزادی و دموکراسی را می آورند.

نمونه ای از اختناق در زمان قبل از انقلاب

من خاطره یی را برای شما نقل کنم. شماها واقعاً پادتان نیست، چون در آن زمان نبودید؛ اما افرادی که بودند، می دانند اختناق چه بود؛ اصلاً قابل تصویر نیست. سال ۴۲ بنده را به زندان قزل قلعه بردند. در همان زمان، چند جوان تهرانی را هم آوردند. من از پشت در سلول شنیدم که دارند حرف می زنند؛ فهمیدم اینها را تازه دستگیر کرده اند. قدری خوشحال شدم؛ گفتم چند روزی که بگذرد و بازجویی ها تمام شود، داخل زندان انفرادی هم گشایشی پیش می آید؛ با اینها تماس می گیریم و حرفی می زنیم و بالاخره یک هم صحبتی پیدا می کنیم. شب شد؛ دیدیم یکی یکی آنها را صدا کردند و بردند. یک ساعت بعد من در همان سلول مشغول نماز مغرب و عشا شدم. بعد از نماز دیدم یک نفر در پیچه ی روی در سلول را کنار زد و گفت: حاج آقا! ما برگشتیم. دیدم یکی از همان تهرانی هاست. گفتم در را باز کن، بیا تو. در را باز کرد و آمد داخل سلول. گفتم چرا زود برگشتی؟ معلوم شد آنها را پای منبر مرحوم شهید باهنر گرفته بودند. شهید باهنر ماه رمضان سال ۴۲ در شبستان مسجد جامع تهران منبر رفته بود؛ ساواکی ها هجوم می آورند و عده یی را همین طوری می گیرند؛ این پنج شش نفر هم جزو آنها بودند. خود شهید باهنر را هم همان وقت گرفتند و به زندان قزل قلعه بردند. از این افراد بازجویی می کنند، می بینند نه، اینها کاره یی نیستند و فعالیت مهمی ندارند؛ لذا آنها را رها می کنند. وقتی وسایل جیب آنها را می گردند، تقویمی از این شخصی که او را باز گردانده بودند، پیدا می کنند که در یکی از صفحات آن با خط بدی یک بیت شعر غلط عوامانه نوشته شده بود:

جمله بگوئید از برنا و پیر

لعنت الله رضا شاه کبیر

او نه شعر داده بود، نه این شعر را چاپ کرده بود، نه جایی آن را نقل کرده بود؛ فقط در تقویم جیبی اش این شعر عوامانه را نوشته بود. به همین جرم، او را شش ماه به زندان محکوم کردند!

بحث این نبود که کسی در جایی شعر بدهد، حرفی بزند یا در تریبونی اظهار نظری بکند. بنده سال ۵۰ در مشهد برای دانشجویها درس تفسیر می گفتم و اوایل سوره ی بقره - ماجراهای بنی اسرائیل - را تفسیر می کردم. بنده را به ساواک خواستند و گفتند چرا شما راجع به بنی اسرائیل حرف می زنید؟ گفتم آیه ی قرآن است؛ من دارم آیه ی قرآن را معنا و تفسیر می کنم. گفتند نه، این اهانت به اسرائیل است! درس

تفسیر بنده را به خاطر تفسیر آیات بنی اسرائیل - چون اسم اسرائیل در آن بود - تعطیل کردند. اختناق در آن زمان عجیب بود؛ اما نه از طرف دولت امریکا، نه از سوی دولت فرانسه، و نه از طرف دولت های دیگر مطلقاً رژیم طاغوت به مخالفت با آزادی و دموکراسی متهم نشد. آن زمان انتخابات برگزار می شد؛ اما مردم اصلاً نمی فهمیدند کی آمد، کی رفت و چه کسی انتخاب شد. به آن صورت رأی گیری وجود نداشت؛ صندوق رأی درست می کردند و اسم نماینده یی را که خودشان می خواستند و از دربار تأیید شده بود، از صندوق بیرون می آوردند. با این کار، صورت مسخره یی از یک رأی گیری را به نمایش می گذاشتند. امروز هم که در بعضی از کشورهای منطقه ی ما از این چیزها وجود دارد، مطلقاً آنها مورد تعرض نیستند؛ اما ایران اسلامی که در طول بیست و شش سال تقریباً بیست و پنج انتخابات برگزار کرده، باز متهم به این است که مردم سالاری ندارد و این جا انتصابات است و انتخابات نیست! پس مطلب اول این است که تجربه ی غربی به درد نمی خورد.

🏠 معنای آرمانگرایی جوان ایرانی

آرمان گرایی جوان ایرانی ما عبارت است از ترسیم آینده یی با این خصوصیات. ما نظام و کشوری می خواهیم که پیشرفته باشد و مردم آن دانشمند و بیدار و زنده باشند؛ غفلت زده و خواب آلوده نباشند؛ کشور برخوردار از عدالت باشد؛ مبرای از فساد باشد؛ طبقه ی اشراف بر آن حاکمیت نداشته باشد - چه اشراف سنتی، چه طبقه ی جدیدی که ممکن است اسمشان اشراف نباشد، اما در واقع اشراف باشند و به قول آقایان از رانت های گوناگون اقتصادی استفاده کنند - برخوردار از قدرت و استحکام سیاسی باشد؛ و همه ی اینها الهام گرفته ی از معارف دین و اسلام عزیز باشد. اسلام این ظرفیت را دارد که اینها را به ما تعلیم دهد.

آسیب‌های انقطاع تمدن غرب از معنویت،
ضرورت ایجاد تمدنی متکی به معنویت

❁ عامل بارور شدن اعتقادات عمیق در

عرصه‌ی زندگی انسان

❁ لزوم تدبیر در قرآن

❁ حل شدن مشکلات هر جامعه‌ای با قرآن

❁ علت مشکلات امروز ملت‌های مسلمان

❁ تمدن غرب، تمدنی منقطع از معنویت و قرآن

❁ ایجاد تمدنی متکی به معنویت، داعیه‌ی انقلاب

اسلامی

آسیب‌های انقطاع تمدن غرب از معنویت، ضرورت ایجاد تمدنی متکی به معنویت*

❏ عامل بارور شدن اعتقادات عمیق در عرصه‌ی زندگی انسان

خدای متعال را از اعماق دل و همهی زوایای جان سپاسگزاریم که توفیق‌انسان با قرآن و لذت از تلاوت قرآن را به ما، به ملت ما، به مردم ما عنایت کرده است. یقیناً هر یک از این جلساتی که برای قرآن و تلاوت قرآن تشکیل میشود و عندلیبان قرآنی در آن نغمه‌سرایی میکنند، تأثیر بسزائی در تعمیق ایمان و عشق و محبت ما به قرآن دارد؛ و همه چیز در گرو همین است. اگر ملتی عقیده‌ی به حق را، عقیده‌ی به قرآن و معارف اسلامی را همراه کرد با محبت، رنگ و بوی لطیف گل محبت است که میتواند اعتقادات عمیق را در عرصه‌ی زندگی انسان بارور کند. اگر این عقاید، این پایبندی‌های عقلانی، با محبت و با عواطف عجین و همراه شد، آن وقت عرصه، عرصه‌ی عمل قرآنی خواهد شد؛ توفیقات، روزافزون خواهد شد؛ پی‌درپی خواهد شد؛ ما دنبال این هستیم. اگر این محافل قرآنی بتواند دل‌های ما را فراتر از جنبه‌ی عقلانی، از جنبه‌ی عاطفی و علقه‌ی عشق و محبت، به قرآن نزدیک کند، مشکلاتی که بر سر راه جامعه‌ی اسلامی است، برطرف خواهد شد؛ این اعتقاد ماست.

البته ما به احساسات و عواطف تنها مطلقاً اکتفاء نمیکنیم، اما این را لازم میدانیم. و خوشبختانه در جامعه‌ی ما، در معارف اسلامی‌ای که ما از طریق اهل‌بیت (علیهم‌السلام) یاد گرفتیم، این معنا وجود دارد؛ عقل و عاطفه، هر دو همراه یکدیگر.

خوشبختانه کشور ما، ملت ما، جوانان ما، در مرحله‌ی انس با قرآن، امتحان خوبی دارند میدهند. این آشنائی‌ها و خبرویتها و آگاهی‌ها و قرآنفهمی‌ها که انسان کاملاً در این جلسات و در این تلاوتهای می‌بیند، و

آنچه که خارج از این جلسه هم می‌شنویم یا می‌بینیم، اینها خیلی تفاوت دارد با آنچه که در سالهای قبل، در اوائل انقلاب، در این کشور وجود داشت. بحمدالله جوانان ما، نوجوانان ما، مردان ما، زنان ما در انس با قرآن پیشرفت کردند؛ این خیلی مؤدهی بزرگی است؛ ما یک روزی از اینها محروم بودیم.

🔗 لزوم تدبیر در قرآن

وقتی انس با قرآن پیدا شد، مجال تدبیر و تأمل و تفکر در معارف قرآن به دست خواهد آمد. قرآن را نمیشود سرسری خواند و گذشت؛ قرآن احتیاج دارد به تدبیر، تکیه بر روی هر کلمه‌ای از کلمات و هر ترکیبی از ترکیبهای کلامی و لفظی. انسان هر چه بیشتر تدبیر کند، تأمل کند، انس بیشتری پیدا کند، بهره‌ی بیشتری خواهد برد؛ قرآن اینجور است.

🔗 حل شدن مشکلات هر جامعه‌ای با قرآن

مشکلات هر جامعه‌ای با قرآن حل خواهد شد. با معارف قرآنی، مشکلات حل میشود. قرآن راه‌حل معضلات زندگی بشر را به فرزندان آدم هدیه میکند؛ این وعده‌ی قرآنی است و تجربه‌ی دوران اسلام هم این را نشان داده. هر چه ما به قرآن نزدیکتر شویم، هر چه عمل قرآنی در میان ما - چه در روح ما، چه در اعمال جسمانی ما، چه در فرد ما، چه در اجتماع ما - بیشتر شود، به سعادت، به حل مشکلات و معضلات نزدیکتر میشویم.

عزت در سایه‌ی قرآن است، رفاه در سایه‌ی قرآن است، پیشرفت مادی و معنوی در سایه‌ی قرآن است، اخلاق نیک در سایه‌ی قرآن است، سلطه و غلبه بر دشمنان در سایه‌ی قرآن است. ما ملت‌های مسلمان اگر این حقایق را بدرستی درک کنیم و در راه رسیدن به این هدفها تلاش کنیم، یقیناً بهره‌های زیادی خواهیم برد.

🔗 علت مشکلات امروز ملت‌های مسلمان

امروز ملت‌های مسلمان درگیر مشکلات فراوانی هستند از ناحیه‌ی تسلط کسانی که نگاهشان به آفرینش، نگاه مادی است؛ نگاه سودجویانه است؛ نگاه پست یک انسانی است که از معنویت بوئی نبرده. امروز تمدنی که امکانات نظامی را در اختیار مستکبران قرار داده، مبتنی بر نگاه مادی به عالم آفرینش است. همین نگاه مادی است که دنیا را بدبخت کرده؛ خود آنها را هم بدبخت کرده. وقتی نگاه، نگاه مادی بود، سودپرستانه بود، دور از معنویت بود، دور از اخلاق انسانی بود، نتیجه این میشود که قدرت نظامی و قدرت سیاسی و قدرت اطلاعاتی در راه به زنجیر کشیدن ملت‌ها به کار میرود. تمدن غرب در این چند قرن اخیر که به اوج رسیده، هیچ هنری غیر از این نداشته است؛ بشریت را استثمار کردند، ملت‌ها را به زنجیر کشیدند، از علمشان استفاده کردند برای نابودی تمدن‌های ملت‌های دیگر و غلبه‌ی بر آنها، بر فرهنگ آنها،

بر اقتصاد آنها.

اگر شما اوضاع و احوال قرن هجدهم و قرن نوزدهم و قرن بیستم میلادی را مطالعه کرده باشید - همانی که خود غربی‌ها تدوین کردند و گفتند، نه آنچه که مخالفان آنها و دشمنان آنها تدوین کردند - می‌بینید که اینها چه کردند در شرق آسیا، در هند، در چین، در آفریقا، در آمریکا؛ چه بلائی بر سر بشریت آوردند؛ چه جهانی برای ملتها و انسانها به وجود آوردند و آنها را سوزاندند؛ فقط برای بهره‌کشی، برای استثمار. در علم پیشرفت کردند، در فناوری پیشرفت کردند، صنعت خودشان را به اوج رساندند، اما این را در خدمت بدبخت کردن ملتها به کار بردند؛ چرا؟ چون آن تمدن پایهی معنوی نداشت، معنویت در آن نبود. وقتی معنویت نبود، اخلاق هم نخواهد بود. ادعای آنها نسبت به اخلاق، ادعای دروغین است؛ هیچ واقعییتی ندارد. بله، در فیلمهای سینمایی، در تلاش هالیوودی، اخلاق هست، صبر هست، عقل هست؛ اما در واقعیت زندگی، این حرفها وجود ندارد. وقتی دوری از معنویت شد، این میشود.

🕌 تمدن غرب، تمدنی منقطع از معنویت و قرآن

همین امروز شما ملاحظه کنید؛ در یک کشوری در شرق آسیا - در میانمار - هزاران انسان مسلمان دارند کشته میشوند، دارند فدا میشوند، بر اثر تعصب، بر اثر جهالت - اگر نگوئیم دستهای سیاسی در خود همین مسئله وجود دارد؛ فرض کنیم همان طور که ادعا میشود، بر اثر تعصبات دینی و مذهبی است - مدعیان دروغین حقوق بشر لب تر نمیکنند. همانهایی که برای حیوانات دل میسوزانند، همانهایی که اگر در جوامعی که مستقل از آنها هستند، وابسته‌ی به آنها نیستند، کوچکترین بهانه‌های پیدا کنند، صد برابر آن را بزرگ میکنند، اینجا در مقابل کشتار یک عده انسان بی‌گناه، بی‌دفاع، زن، مرد، کودک، سکوت میکنند؛ توجیه هم میکنند! این، حقوق بشر اینهاست؛ حقوق بشر منقطع از اخلاق، منقطع از معنویت، منقطع از خدا. میگویند اینها میانماری نیستند؛ خب، گیرم نباشند - البته دروغ میگویند، سیصد چهارصد سال است که اینها در آنجا زندگی میکنند؛ آنطور که به ما گزارش میشود - باید کشته شوند؟! همین حالت در طول سالهای متمادی در همان کشور و در کشورهای مجاور، از سوی غربی‌ها، بخصوص از سوی انگلیس، نسبت به همان مردم وجود داشته. پدر این مردم را در آوردند؛ هر جا پا گذاشتند، جز فساد و نابودی حرث و نسل - همان طور که خدای متعال در قرآن میفرماید - کاری نکردند. بله، برای اینکه بازار محصولات پیدا کنند، بازارهایی را آراسته کردند؛ مردم را با محصولات جدید آشنا کردند، برای اینکه تجارت خودشان را رونق بدهند. این تمدن، منقطع از معنویت و قرآن است.

🕌 ایجاد تمدنی متکی به معنویت، داعیه‌ی انقلاب اسلامی

داعیه‌ی ما ایجاد تمدنی است متکی به معنویت، متکی به خدا، متکی به وحی الهی، متکی به تعلیم الهی، متکی به هدایت الهی. امروز اگر یک چنین تمدنی را ملتهای اسلامی - که بحمدالله بسیاری از ملتهای

اسلامی بیدار شده‌اند و به پا خاسته‌اند - بتوانند پابه‌گذاری کنند، بشر سعادت‌مند خواهد شد. داعیه‌ی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی این است؛ ما دنبال یک چنین تمدنی هستیم. این را شما جوانهای عزیز به خاطر بسپارید، این را شاخص و معیار قرار بدهید.

عمل خودمان را باید قرآنی کنیم، الهی کنیم. به گفتن نیست، به زبان نیست، به ادعا کردن نیست؛ باید در عمل، در این راه حرکت کنیم و قدم برداریم. با قرآن که انس میگیرید، قرآن را که تلاوت میکنید، هر جایی دستوری است، هدایتی است، نصیحتی است، در درجه‌ی اول سعی کنید آن را در وجود خودتان، در باطن خودتان، در دل خودتان پایدار کنید و آن را به عمل خودتان نزدیک کنید. هر کدام از ما اگر در عمل این را متعهد شدیم، جامعه پیش خواهد رفت، جامعه قرآنی خواهد شد.

بحمدالله در جامعه‌ی ما، در کشور ما، نهضت انس با قرآن، نهضت خوبی شده است. این مسئله‌ی حفظ قرآن که ماقبلأ سفارش کردیم، بحمدالله دارد در میان جوانهای ما انتشار پیدا میکند؛ باید هم انتشار پیدا کند؛ باید هم با قرآن آشنا شویم، مأنوس شویم. وقتی قرآن را حفظ کردید، میتوانید معانی قرآن را درست بفهمید؛ انسان وقتی معنای قرآن را فهمید، میتواند در آن تدبر کند؛ وقتی تدبر کرد، میتواند به معارف عالی دست پیدا کند و رشد پیدا کند. انسان با انس با قرآن، در درون رشد پیدا میکند.

تمدن سازی نوین اسلامی، پیشرفت در سبک زندگی

- تفاوت پیشرفت در مفهوم اسلامی با غربی
- سبک زندگی، یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی
- دو بخش تمدن نوین اسلامی
- بخش ایزاری تمدن نوین اسلامی
- بخش حقیقی تمدن نوین اسلامی
- ناتوانی بخش نرم افزاری تمدن اسلامی در رستگار کردن ملت بدون بخش سخت افزاری آن
- لزوم آسیب شناسی موانع پیشرفت در بخش متن زندگی
- فهرست مسائل تشکیل دهنده تمدن اسلامی
- لزوم تبیین فرهنگ زندگی
- نکاتی پیرامون الزامات تبیین فرهنگ زندگی
- رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی
- و...

تمدن سازی نوین اسلامی، پیشرفت در سبک زندگی

تفاوت پیشرفت در مفهوم اسلامی با غربی

بحشی که امروز می‌خواهم برای شما جوانهای عزیز عرض کنم، در توضیح و تبیین مسئله‌های است که روز اول مطرح کردم: مسئله‌ی پیشرفت. موضوع بسیار مهمی است که باید مطرح کنیم. البته با طرح این موضوعات، خودمان را قانع نمی‌کنیم که قضیه تمام شد؛ این یک شروع است. عرض کردیم که آن مفهومی که می‌تواند اهداف نظام اسلامی را تا حدود زیادی در خود جمع کند و به ما نشان دهد، مفهوم پیشرفت است. توضیحی هم بعداً عرض کردیم که پیشرفت، تداعی کننده‌ی حرکت است، راه است. چطور ما می‌گوئیم پیشرفت هدف است؟ عرض کردیم علت این است که پیشرفت هرگز متوقف نخواهد شد. بله، پیشرفت، حرکت است، راه است، سیروت است؛ اما متوقف‌شدنی نیست و همین طور ادامه دارد؛ چون انسان ادامه دارد، چون استعدادهای بشری حد یقف ندارد. گفتیم پیشرفت دارای ابعادی است؛ و پیشرفت در مفهوم اسلامی، با پیشرفت یک بُعدی یا دو بُعدی در فرهنگ غربی متفاوت است؛ چند بُعدی است.

سبک زندگی، یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی

یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی عبارت است از سبک زندگی کردن، رفتار اجتماعی، شیوه‌ی زیستن - اینها عبارۀ آخرای یکدیگر است - این یک بُعد مهم است؛ این موضوع را می‌خواهیم امروز یک قدری بحث کنیم. ما اگر از منظر معنویت نگاه کنیم - که هدف انسان، رستگاری و فلاح و نجات است - باید به سبک زندگی اهمیت دهیم؛ اگر به معنویت و رستگاری معنوی اعتقادی هم نداشته باشیم، برای

زندگی راحت، زندگی برخوردار از امنیت روانی و اخلاقی، باز پرداختن به سبک زندگی مهم است. بنابراین مسئله، مسئله‌های اساسی و مهمی است. بحث کنیم درباره‌ی اینکه در زمینه‌ی سبک زندگی چه باید گفت، چه میتوان گفت. عرض کردیم؛ این سرآغاز و سرفصل یک بحث است.

🕌 دو بخش تمدن نوین اسلامی

ما اگر پیشرفت همجانبه را به معنای تمدنسازی نوین اسلامی بگیریم - بالاخره یک مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی وجود دارد؛ اینجور بگوئیم که هدف ملت ایران و هدف انقلاب اسلامی، ایجاد یک تمدن نوین اسلامی است؛ این محاسبه‌ی درستی است - این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید.

🕌 بخش ابزاری تمدن نوین اسلامی

آن بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزشهایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح میکنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بینالمللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ اینها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است. البته ما در این بخش در کشور پیشرفت خوبی داشته‌ایم. کارهای زیاد و خوبی شده است؛ هم در زمینه‌ی سیاست، هم در زمینه‌ی مسائل علمی، هم در زمینه‌ی مسائل اجتماعی، هم در زمینه‌ی اختراعات - که شما حالا اینجا نمونهاش را ملاحظه کردید و این جوان عزیز برای ما شرح دادند - و از این قبیل، الی ماشاءالله در سرتاسر کشور انجام گرفته است. در بخش ابزاری، علی‌رغم فشارها و تهدیدها و تحریمها و این چیزها، پیشرفت کشور خوب بوده است.

🕌 بخش حقیقی تمدن نوین اسلامی

اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل میدهد؛ که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است؛ مثل مسئله‌ی خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، نوع خوراک، نوع آشپزی، تفریحات، مسئله‌ی خط، مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی کسب و کار، رفتار ما در محل کار، رفتار ما در دانشگاه، رفتار ما در مدرسه، رفتار ما در فعالیت سیاسی، رفتار ما در ورزش، رفتار ما در رسانه‌های که در اختیار ماست، رفتار ما با پدر و مادر، رفتار ما با همسر، رفتار ما با فرزند، رفتار ما با رئیس، رفتار ما با رئیس، رفتار ما با پلیس، رفتار ما با مأمور دولت، سفرهای ما، نظافت و طهارت ما، رفتار ما با دوست، رفتار ما با دشمن، رفتار ما با بیگانه؛ اینها آن بخشهای اصلی تمدن است، که متن زندگی انسان است.

تمدن نوین اسلامی - آن چیزی که ما میخواهیم عرضه کنیم - در بخش اصلی، از این چیزها تشکیل

میشود؛ اینها متن زندگی است؛ این همان چیزی است که در اصطلاح اسلامی به آن میگویند: عقل معاش. عقل معاش، فقط به معنای پول در آوردن و پول خرج کردن نیست، که چگونه پول در بیاوریم، چگونه پول خرج کنیم؛ نه، همهی این عرصهی وسیعی که گفته شد، جزو عقل معاش است. در کتب حدیثی اصیل و مهم ما ابوابی وجود دارد به نام «کتابالعشرة»؛ آن کتابالعشرة دربارهی همین چیزهاست. در خود قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که ناظر به این چیزهاست.

📌 ناتوانی بخش نرم افزاری تمدن اسلامی در رستگار کردن ملت بدون بخش سخت افزاری آن

خب، میشود این بخش را به منزلهی بخش نرم افزاری تمدن به حساب آورد؛ و آن بخش اول را، بخشهای سخت افزاری به حساب آورد. اگر ما در این بخشی که متن زندگی است، پیشرفت نکنیم، همهی پیشرفتهائی که در بخش اول کردیم، نمیتواند ما را رستگار کند؛ نمیتواند به ما امنیت و آرامش روانی ببخشد؛ همچنان که می بینید در دنیای غرب نتوانسته. در آنجا افسردگی هست، ناامیدی هست، از درون به هم ریختن هست، عدم امنیت انسانها در اجتماع و در خانواده هست، بی هدفی و پوچی هست؛ با اینکه ثروت هست، بمب اتم هست، پیشرفتهای گوناگون علمی هست، قدرت نظامی هم هست. اصل قضیه این است که ما بتوانیم متن زندگی را، این بخش اصلی تمدن را اصلاح کنیم. البته در انقلاب، در این بخش، پیشرفت ما چشمگیر نیست؛ در این زمینه، ما مثل بخش اول حرکت نکردیم، پیشرفت نکردیم. خب، باید آسیبشناسی کنیم؛ چرا ما در این بخش پیشرفت نکردیم؟

📌 لزوم آسیب شناسی موانع پیشرفت در بخش متن زندگی

بعد از آنکه علتها را پیدا کردیم، آن وقت بپردازیم به این که چگونه میتوانیم اینها را علاج کنیم. اینها به عهدهی کیست؟ به عهدهی نخبگان - نخبگان فکری، نخبگان سیاسی - به عهدهی شما، به عهدهی جوانها. اگر در محیط اجتماعی ما گفتمانی به وجود بیاید که ناظر به رفع آسیبهایی در این زمینه باشد، میتوان مطمئن بود با نشاطی که نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران دارند، با استعدادی که وجود دارد، ما در این بخش پیشرفتهای خوبی خواهیم کرد؛ آن وقت درخشندگی ملت ایران در دنیا و گسترش اندیشهی اسلامی ملت ایران و انقلاب اسلامی ایران در دنیا آسانتر خواهد شد. باید آسیبشناسی کنید و بعد علاج کنید.

نخبگان موظفند، حوزه موظف است، دانشگاه موظف است، رسانهها موظفند، تربیوندارها موظفند؛ مدیران بسیاری از دستگاهها، بخصوص دستگاههایی که با فرهنگ و تربیت و تعلیم سروکار دارند، موظفند؛ کسانی که برای دانشگاهها یا برای مدارس برنامه ریزی آموزشی میکنند، در این زمینه موظفند؛ کسانی که سرفصلهای آموزشی را برای کتابهای درسی تعیین میکنند، موظفند. اینها همه یک وظیفهای است بر دوش همه. باید ما همگی به خودمان نهیب بزنیم. در این زمینه باید کار کنیم، حرکت کنیم.

فهرست مسائل تشکیل دهنده تمدن اسلامی

بنابراین باید آسیبشناسی کنیم؛ یعنی توجه به آسیب‌هایی که در این زمینه وجود دارد و جستجو از علل این آسیبها. البته ما اینجا نمیخواهیم مسئله را تمامشده فرض کنیم؛ فهرستی مطرح میکنیم: چرا فرهنگ کار جمعی در جامعه‌ی ما ضعیف است؟ این یک آسیب است. با اینکه کار جمعی را غربی‌ها به اسم خودشان ثبت کرده‌اند، اما اسلام خیلی قبل از اینها گفته است: «تعاونوا علی البرّ و التّقوی»،^۱ یا: «واعتصموا بحبل الله جمیعاً». یعنی حتی اعتصام به حبل‌الله هم باید دسته‌جمعی باشد؛ «و لا تفرّقوا».^۲ چرا در برخی از بخشهای کشورمان طلاق زیاد است؟ چرا در برخی از بخشهای کشورمان روی آوردن جوانها به مواد مخدر زیاد است؟ چرا در روابط همسایگی مان رعایتهای لازم را نمیکنیم؟ چرا صله‌ی رحم در بین ما ضعیف است؟ چرا در زمینهای فرهنگ راندگی در خیابان، ما مردمان منضبطی به طور کامل نیستیم؟ این آسیب است. رفت‌وآمد در خیابان، یکی از مسائل ماست؛ مسئله‌ی کوچکی هم نیست، مسئله‌ی اساسی است. آپارتماننشینی چقدر برای ما ضروری است؟ چقدر درست است؟ چه الزاماتی دارد که باید آنها را رعایت کرد؟ چقدر آن الزامات را رعایت میکنیم؟ الگوی تفریح سالم چیست؟ نوع معماری در جامعه‌ی ما چگونه است؟ ببینید چقدر این مسائل متنوع و فراگیر همگی بخشهای زندگی، داخل در این مقوله‌ی سبک زندگی است؛ در این بخش اصلی و حقیقی و واقعی تمدن، که رفتارهای ماست. چقدر نوع معماری کنونی ما متناسب با نیازهای ماست؟ چقدر عقلانی و منطقی است؟ طراحی لباسمان چطور؟ مسئله‌ی آرایش در بین مردان و زنان چطور؟ چقدر درست است؟ چقدر مفید است؟ آیا ما در بازار، در ادارات، در معاشرتهای روزانه، به همدیگر به طور کامل راست میگوئیم؟ در بین ما دروغ چقدر رواج دارد؟ چرا پشت سر یکدیگر حرف میزنیم؟ بعضی‌ها با داشتن توان کار، از کار میگریزند؛ علت کارگریزی چیست؟ در محیط اجتماعی، برخی‌ها پرخاشگری‌های بی‌مورد میکنند؛ علت پرخاشگری و بی‌صبری و نابدباری در میان بعضی از ماها چیست؟ حقوق افراد را چقدر مراعات میکنیم؟ در رسانهها چقدر مراعات میشود؟ در اینترنت چقدر مراعات میشود؟ چقدر به قانون احترام میکنیم؟ علت قانونگریزی - که یک بیماری خطرناکی است - در برخی از مردم چیست؟ وجدان کاری در جامعه چقدر وجود دارد؟ انضباط اجتماعی در جامعه چقدر وجود دارد؟ محکمکاری در تولید چقدر وجود دارد؟ تولید کیفی در بخشهای مختلف، چقدر مورد توجه و اهتمام است؟ چرا برخی از حرفهای خوب، نظرهای خوب، ایده‌های خوب، در حد رؤیا و حرف باقی میماند؟ که دیدید اشاره کردند. چرا به ما میگویند که ساعات مفید کار در دستگاههای اداری ما کم است؟ هشت ساعت کار باید به قدر هشت ساعت فایده داشته باشد؛ چرا به قدر یک ساعت یا نیم ساعت یا دو ساعت؟ مشکل کجاست؟ چرا در بین بسیاری از مردم ما مصرفگرایی رواج دارد؟ آیا مصرفگرایی افتخار است؟ مصرفگرایی یعنی اینکه ما هر چه گیر می‌آوریم، صرف امور کنیم که جزو ضروریات زندگی ما نیست. چه کنیم که ریشه‌ی ربا در جامعه قطع شود؟ چه کنیم که حق همسر - حق زن، حق شوهر - حق فرزندان رعایت شود؟ چه کنیم که طلاق و فروپاشی خانواده، آنچنان که در غرب رائج است، در بین ما رواج پیدا نکند؟ چه

۱. مائده: ۲

۲. آل عمران: ۱۰۳

۳. همان

کنیم که زن در جامعه‌ی ما، هم کرامتش حفظ شود و عزت خانوادگی‌اش محفوظ بماند، هم بتواند وظائف اجتماعی‌اش را انجام دهد، هم حقوق اجتماعی و خانوادگی‌اش محفوظ بماند؟ چه کنیم که زن مجبور نباشد بین این چند تا، یکی‌اش را انتخاب کند؟ اینها جزو مسائل اساسی ماست. حد زاد و ولد در جامعه‌ی ما چیست؟ من اشاره کردم؛ یک تصمیم‌زماندار و نیاز به زمان و مقطعی را انتخاب کردیم، گرفتیم، بعد زمانش یادمان رفت! مثلاً فرض کنید به شما بگویند آقا این شیر آب را یک ساعت باز کنید. بعد شما شیر را باز کنی و بروی! ماها رفتیم، غافل شدیم؛ ده سال، پانزده سال. بعد حالا به ما گزارش میدهند که آقا جامعه‌ی ما در آینده‌ی نه چندان دوری، جامعه‌ی پیر خواهد شد؛ این چهره‌ی جوانی که امروز جامعه‌ی ایرانی دارد، از او گرفته خواهد شد. حد زاد و ولد چقدر است؟ چرا در بعضی از شهرهای بزرگ، خانه‌های مجردی وجود دارد؟ این بیماری غربی چگونه در جامعه‌ی ما نفوذ کرده است؟ تجملگرایی چیست؟ بد است؟ خوب است؟ چقدرش بد است؟ چقدرش خوب است؟ چه کار کنیم که از حد خوب فراتر نرود، به حد بد نرسد؟ اینها بخشهای گوناگونی از مسائل سبک زندگی است، و دهها مسئله از این قبیل وجود دارد؛ که بعضی از اینهایی که من گفتم، مهمتر است. این یک فهرستی است از آن چیزهایی که متن تمدن را تشکیل میدهد. قضاوت درباره‌ی یک تمدن، مبتنی بر اینهاست.

نمیشود یک تمدن را به صرف اینکه ماشین دارد، صنعت دارد، ثروت دارد، قضاوت کرد و تحسین کرد؛ در حالی که در داخل آن، این مشکلات فراوان، سراسر جامعه و زندگی مردم را فرا گرفته. اصل اینهاست؛ آنها ابزاری است برای اینکه این بخش تأمین شود، تا مردم احساس آسایش کنند، با امید زندگی کنند، با امنیت زندگی کنند، پیش بروند، حرکت کنند، تعالی انسانی مطلوب پیدا کنند.

🔗 لزوم تبیین فرهنگ زندگی

یک مقوله‌ای در اینجا مطرح میشود و سر بر می‌آورد، به عنوان مقوله‌ی فرهنگ زندگی. باید ما به دنبال این باشیم که فرهنگ زندگی را تبیین کنیم، تدوین کنیم و به شکل مطلوب اسلام تحقق ببخشیم. البته اسلام بنمایه‌های یک چنین فرهنگی را برای ما معین کرده است. بنمایه‌های این فرهنگ عبارت است از خردورزی، اخلاق، حقوق؛ اینها را اسلام در اختیار ما قرار داده است. اگر ما به این مقولات به طور جدی نپردازیم، پیشرفت اسلامی تحقق پیدا نخواهد کرد و تمدن نوین اسلامی شکل نخواهد گرفت. هر چه ما در صنعت پیش برویم، هر چه اختراعات و اکتشافات زیاد شود، اگر این بخش را ما درست نکنیم، پیشرفت اسلامی به معنای حقیقی کلمه نکرده‌ایم. باید دنبال این بخش، زیاد کار کنیم؛ زیاد تلاش کنیم.

🔗 نکاتی پیرامون الزامات تبیین فرهنگ زندگی

دو سه نکته پیرامون ایجاد این وضعیت و الزاماتی که دنبال این فرهنگ رفتن برای ما ایجاد میکند، وجود دارد، که باید به اینها توجه کنیم.

رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی

نکته‌ی اول این است که رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی است: هدف زندگی چیست؟ هر هدفی که ما برای زندگی معین کنیم، برای خودمان ترسیم کنیم، به طور طبیعی، متناسب با خود، یک سبک زندگی به ما پیشنهاد میشود. یک نقطه‌ی اصلی وجود دارد و آن، ایمان است. یک هدفی را باید ترسیم کنیم - هدف زندگی را - به آن ایمان پیدا کنیم. بدون ایمان، پیشرفت در این بخشها امکانپذیر نیست؛ کار درست انجام نمیگیرد. حالا آن چیزی که به آن ایمان داریم، میتواند لیبرالیسم باشد، میتواند کاپیتالیسم باشد، میتواند کمونیسم باشد، میتواند فاشیسم باشد، میتواند هم توحید ناب باشد؛ بالاخره به یک چیزی باید ایمان داشت، اعتقاد داشت، به دنبال این ایمان و اعتقاد پیش رفت. مسئله‌ی ایمان، مهم است. ایمان به یک اصل، ایمان به یک لنگرگاه اصلی اعتقاد؛ یک چنین ایمانی باید وجود داشته باشد. بر اساس این ایمان، سبک زندگی انتخاب خواهد شد.

ایدئولوژی‌زدائی در تمدن‌سازی، مغالطه‌ای از سوی فیلسوف‌نماهای غربی

در اینجا یک مغالطه‌ی وجود دارد، که من برای شما جوانها عرض بکنم: چند تا فیلسوف‌نمای غربی عنوان «ایدئولوژی‌زدائی» را مطرح کردند. می‌بینید گاهی در بعضی از این مقالات روشنفکری، عنوان «ایدئولوژی‌زدائی» مطرح میشود: آقا جامعه را با ایدئولوژی نمیشود اداره کرد. چند تا فیلسوف یا فیلسوف‌نمای غربی این را گفته‌اند؛ یک عده‌ای هم اینجا طوطی‌وار، بدون اینکه عمق این حرف را درک کنند، بدون اینکه ابعاد این حرف را بفهمند چیست، همان را تکرار کردند، باز هم تکرار میکنند. هیچ ملتی که داعیه‌ی تمدن‌سازی دارد، بدون ایدئولوژی نمیتواند حرکت کند و تا امروز حرکت نکرده است. هیچ ملتی بدون دارا بودن یک فکر و یک ایدئولوژی و یک مکتب نمیتواند تمدن‌سازی کند. همین‌هایی که امروز شما ملاحظه میکنید در دنیا تمدن مادی را به وجود آورده‌اند، اینها با ایدئولوژی وارد شدند؛ صریح هم گفتند؛ گفتند ما کمونیستیم، گفتند ما کاپیتالیستیم، گفتند ما به اقتصاد سرمایه‌داری اعتقاد داریم؛ مطرح کردند، به آن اعتقاد ورزیدند، دنبالش کار کردند؛ البته زحماتی هم متحمل شدند، هزینه‌های هم بر دوش آنها گذاشته شد. بدون داشتن یک مکتب، بدون داشتن یک فکر و یک ایمان، و بدون تلاش برای آن و پرداختن هزینه‌های آن، تمدن‌سازی امکان ندارد.

البته بعضی از کشورها مقلندند؛ از غرب، از سازندگان تمدن مادی یک چیزی را گرفته‌اند، زندگی خودشان را بر اساس آن شکل داده‌اند. بله، اینها ممکن است به یک پیشرفته‌ی هم برسند، به یک پیشرفته‌ی صوری و سطحی هم میرسند، اما مقلندند؛ اینها تمدن‌ساز نیستند، اینها بی‌ریشه و آسیب‌پذیرند؛ اگر چنانچه یک طوفانی به وجود بیاید، اینها از بین خواهند رفت؛ چون ریشه‌دار نیستند. علاوه بر اینکه کار آنها تقلید است و تقلید پدرشان را در می‌آورد، برخی از منافع تمدن مادی غرب گیرشان می‌آید و بسیاری اش گیرشان نمی‌آید، اما همه‌ی زیانهای آنها گیرشان می‌آید.

من نمیخواهم از کشورها اسم بیاورم. بعضی از کشورها هستند که رشد اقتصادی آنها به عنوان یک الگو، در گفتار و نوشتار برخی از روشنفکران ما مطرح میشود. بله، ممکن است آنها به یک صنعتی هم دست پیدا کرده باشند، پیشرفتی هم در زمینه‌ی مادی یا در زمینه‌ی علم و صنعت کرده باشند، اما اولاً مقلدند؛ ذلت تقلید و فرودستی تقلید، روی پیشانی آنها حک شده؛ علاوه‌ی بر این، همهی آسیبهای تمدن کنونی مادی غرب را آنها دارند، ولی اکثر منافعش را ندارند. امروز این تمدن مادی غرب دارد نشان میدهد مشکلاتی را که برای بشریت و برای پیروان خودش به وجود آورده.

ناممکن بودن تمدن سازی، بدون داشتن ایدئولوژی

پس بدون مکتب و بدون ایدئولوژی نمیتوان یک تمدن را به وجود آورد؛ احتیاج به ایمان است. این تمدن دارای علم خواهد بود، دارای صنعت هم خواهد بود، دارای پیشرفت هم خواهد بود؛ و این مکتب، هدایت کننده و اداره کننده‌ی همهی اینها خواهد شد. آن که مکتب توحید را مبنای کار خودش قرار میدهد، آن جامعه‌ای که به دنبال توحید حرکت میکند، همهی این خیراتی را که متوقف بر تمدنسازی است، به دست خواهد آورد؛ یک تمدن بزرگ و عمیق و ریشه‌دار خواهد ساخت و فکر و فرهنگ خودش را در دنیا گسترش خواهد داد. بنابراین، این مطلب اول، که احتیاج به ایمان است. کشاندن جامعه به بی‌ایمانی، یکی از همان توطئه‌هایی است که دشمنان تمدنسازی اسلامی دنبال آن بوده‌اند و الان هم با شدت این را دارند دنبال میکنند.

امروز در محیطهای روشنفکری، کسانی هستند با شکلهای گوناگون، با قد و قواره‌های گوناگون، اینها ما را از شعارهای مکتبی بر حذر میدارند؛ دوران اوج شعارهای مکتبی را که دههی ۶۰ است، زیر سؤال میبرند؛ امروز هم از تکرار شعارهای مکتبی و شعارهای انقلابی و اسلامی، خودشان واهمه دارند و میخواهند در دل دیگران واهمه بیندازند؛ میگویند آقا، هزینه دارد، دردسر دارد، تحریم دارد، تهدید دارد. نگاه خوشبینانه این است که بگوئیم اینها تاریخ نخوانده‌اند - البته نگاههای بدبینانه هم وجود دارد - اینها اگر تاریخ خوانده بودند و اطلاع داشتند از سرگذشت و منشأ و مبدأ تمدنهایی که وجود دارد و همین تمدن مادی غرب که امروز میخواهد دنیا را فتح کند و این حرف را نمیزدند. باید بگوئیم اینها بی‌اطلاعتند، تاریخ نخوانده‌اند.

ایمان، اولین نیاز تمدنسازی اسلامی نوین

جامعه‌ی بدون آرمان، بدون مکتب، بدون ایمان، ممکن است به ثروت برسد، به قدرت برسد، اما آن وقتی هم که به ثروت و قدرت برسد، تازه میشود یک حیوان سیر و قدرتمند - و ارزش انسان گرسنه از حیوان سیر بیشتر است - اسلام این را نمیخواهد. اسلام طرفدار انسانی است که هم برخوردار باشد، هم قدرتمند باشد، و هم شاکر و بنده‌ی خدا باشد؛ جبهه‌ی عبودیت بر خاک بساید. انسان بودن، قدرتمند بودن و

بندهی خدا و عبد خدا بودن؛ این آن چیزی است که اسلام می‌خواهد؛ می‌خواهد انسان بسازد، الگوی انسانسازی است.

پس در درجهی اول، نیاز تمدنسازیِ اسلامی نوین به ایمان است. این ایمان را ما معتقدین به اسلام، پیدا کرده‌ایم. ایمان ما، ایمان به اسلام است. در اخلاقیات اسلام، در آداب زندگی اسلامی، همه‌ی آنچه را که مورد نیاز ماست، می‌توانیم پیدا کنیم؛ باید اینها را محور بحث و تحقیق خودمان قرار دهیم. ما در فقه اسلامی و حقوق اسلامی زیاد کار کرده‌ایم؛ باید در اخلاق اسلامی و عقل عملی اسلامی هم یک کار پر حجم و با کیفیتی انجام دهیم - حوزه‌ها مسئولیت دارند، دانشوران مسئولیت دارند، محققان و پژوهشگران مسئولیت دارند، دانشگاه مسئولیت دارد - آن را مبنای برنامه‌ریزی‌مان قرار دهیم، آن را در آموزشهای خودمان وارد کنیم؛ این چیزی است که امروز ما به آن احتیاج داریم و باید دنبال کنیم. این مطلب اول و نکته‌ی اول در باب تمدنسازی نوین اسلامی و به دست آوردن و رسیدن به این بخش اساسی از تمدن است، که سلوک عملی است.

هیچکدام از این چیزهایی که من فهرست کردم و گفتم، شما نمیتوانید پیدا کنید که یا به صورت خاص، یا تحت یک عنوان عام، در اسلام به آن پرداخته نشده باشد. انواع سلوک با افرادی که انسان با آنها ارتباط دارد، انواع رفتارهای ما، انواع چیزهایی که در زندگی اجتماعی برای انسان وجود دارد، اینها در اسلام هست؛ در مورد سفر کردن هست، در مورد رفتوآمد هست، در مورد سوار شدن و پیاده شدن هست، در مورد پدر و مادر هست، در مورد تعاون هست، در زمینه‌ی رفتار با دوست هست، در زمینه‌ی رفتار با دشمن هست. در همه‌ی چیزها، یا به طور خاص در منابع اسلامی ما موجود است، یا تحت یک عنوان کلی وجود دارد؛ که اهل استنباط و اهل نظر میتوانند آن چیزی را که مورد نیازشان است، از آن به دست بیاورند و پیدا کنند.

🌱 لزوم پرهیز از تقلید برای ساخت تمدن نوین اسلامی

نکته‌ی دومی در اینجا وجود دارد و آن این است که ما برای ساختن این بخش از تمدن نوین اسلامی، بشدت باید از تقلید پرهیز کنیم؛ تقلید از آن کسانی که سعی دارند روشهای زندگی و سبک و سلوک زندگی را به ملتها تحمیل کنند. امروز مظهر کامل و تنها مظهر این زورگوئی و تحمیل، تمدن غربی است. نه اینکه ما بنای دشمنی با غرب و ستیزه‌گری با غرب داشته باشیم - این حرف، ناشی از بررسی است - ستیزه‌گری و دشمنی احساساتی نیست. بعضی بمجرد اینکه اسم غرب و تمدن غرب و شیوه‌های غرب و توطئه‌ی غرب و دشمنی غرب می‌آید، حمل میکنند بر غربستیزی: آقا، شماها با غرب دشمنید. نه، ما با غرب پدرکشتگی آنچنانی نداریم - البته پدرکشتگی داریم! - غرض نداریم. این حرف، بررسی شده است.

🌱 فرهنگ غرب، نابودکننده‌ی فرهنگها

تقلید از غرب برای کشورهای که این تقلید را برای خودشان روا دانستند و عمل کردند، جز ضرر و

فاجعه به بار نیاورده؛ حتی آن کشورهایی که بظاهر به صنعتی و اختراعی و ثروتی هم رسیدند، اما مقلد بودند. علت این است که فرهنگ غرب، یک فرهنگ مهاجم است. فرهنگ غرب، فرهنگ نابودکنندهی فرهنگهاست. هر جا غربی‌ها وارد شدند، فرهنگهای بومی را نابود کردند، بنیانهای اساسی اجتماعی را از بین بردند؛ تا آنجائی که توانستند، تاریخ ملتها را تغییر دادند، زبان آنها را تغییر دادند، خط آنها را تغییر دادند. هر جا انگلیسها وارد شدند، زبان مردم بومی را تبدیل کردند به انگلیسی؛ اگر زبان رقیبی وجود داشت، آن را از بین بردند. در شبهقاره‌ی هند، زبان فارسی چند قرن زبان رسمی بود؛ تمام نوشتجات، مکاتبات دستگاههای حکومتی، دولتی، مردم، دانشوران، مدارس عمده، شخصیتهای برجسته، با زبان فارسی انجام میگرفت. انگلیسها آمدند زبان فارسی را با زور در هند ممنوع کردند، زبان انگلیسی را رائج کردند. شبهقاره‌ی هند که یکی از کانونهای زبان فارسی بوده، امروز در آنجا زبان فارسی غریب است؛ اما زبان انگلیسی، زبان دیوانی است؛ مکاتبات دولتی با انگلیسی است، حرف زدن غالب نخبگانشان با انگلیسی است - باید انگلیسی حرف بزنند - این تحمیل شده. در همهی کشورهایی که انگلیسها در دوران استعمار در آنجا حضور داشتند، این اتفاق افتاده است؛ تحمیل شده است. ما زبان فارسی را بر هیچ جا تحمیل نکردیم. زبان فارسی که در هند رائج بود، به وسیله‌ی خود هندی‌ها استقبال شد؛ شخصیتهای هندی، خودشان به زبان فارسی شعر گفتند. از قرن هفتم و هشتم هجری تا همین زمان اخیر قبل از آمدن انگلیسها، شعرای زیادی در هند بودند که به فارسی شعر میگفتند؛ مثل امیر خسرو دهلوی، بیدل دهلوی - که اهل دهلوی است - و بسیاری از شعرای دیگر. اقبال لاهوری اهل لاهور است، اما شعر فارسی او معروفتر از شعر به هر زبان دیگری است. ما مثل انگلیسها که انگلیسی را در هند رائج کردند، زبان فارسی را رائج نکردیم؛ فارسی با میل مردم، با رفتوآمد شاعران و عارفان و عالمان و اینها به طور طبیعی رائج شد؛ اما انگلیسها آمدند مردم را مجبور کردند که باید فارسی حرف نزنند؛ برای فارسی حرف زدن و فارسی نوشتن، مجازات معین کردند.

فرانسوی‌ها هم در کشورهایی که تحت استعمار آنها بود، زبان فرانسه را اجباری کردند. یک وقتی یکی از رؤسای کشورهای آفریقای شمالی - که سالها فرانسوی‌ها بر آنجا سلطه داشتند - زمان ریاست جمهوری با بنده ملاقات داشت. او با من عربی حرف میزد؛ بعد میخواست یک جمله‌ای را بگوید، واژه‌ی عربی آن جمله یادش نیامد، بلد نبود. معاونش یا وزیرش همراهش بود، به فرانسه به او گفت که این جمله به عربی چه میشود؟ او هم گفت که بله، این جمله به عربی میشود این. یعنی یک عرب نمیتوانست مقصود خودش را با عربی ادا کند، مجبور بود با فرانسه از رفیقش بپرسد، او هم بگوید که این است! یعنی اینقدر اینها از زبان اصلی خودشان دور مانده بودند. این مسئله را سالها بر اینها تحمیل کردند. پرتهالی‌ها هم همین جور، هلندی‌ها هم همین جور، اسپانیایی‌ها هم همین جور؛ هر جا رفتند، زبان خودشان را تحمیل کردند؛ این میشود فرهنگ مهاجم. بنابراین فرهنگ غرب، مهاجم است.

غربی‌ها آنجائی که توانستند، بنیانهای فرهنگی و اعتقادی را از بین بردند. در مثل کشور ما که استعمار

مستقیم وجود نداشت و به برکت مجاهدت یک عده از بزرگان، انگلیسها نتوانستند به طور مستقیم وارد شوند، افرادی را عامل خودشان کردند. اگر قرارداد ۱۲۹۹، یعنی ۱۹۱۹ میلادی - که معروف به قرارداد وثوقالدوله است - در ایران با مقاومت امثال مرحوم مدرس و بعضی از آزادیخواهان دیگر مواجه نمیشد و این قرارداد عملیاتی میشد، استعمار ایران حتمی بود - مثل هند - مردانی نگذاشتند این اتفاق بیفتد. اما آنها به وسیلهی عوامل خودشان، با گماشتن رضاخان پهلوی و تقویت او و گذاشتن روشنفکران وابسته‌ی به غرب در کنار او - که باز لازم نیست من اسم بیاورم، دوست ندارم اسم بیاورم - فرهنگ خودشان را بر ما تحمیل کردند. بعضی از وزرا و نخبگان سیاسی دستگاه پهلوی که جنبه‌ی فرهنگی داشتند، اینها عامل غرب بودند برای دگرگون کردن فرهنگ کشورمان؛ و هر چه توانستند، کردند؛ یک مقوله‌اش مسئله‌ی کشف حجاب بود، یک مقوله‌اش فشار بر روحانیون و زدودن حضور روحانیون از کشور بود، و مقولات فراوان دیگری که در دوران رضاخان پهلوی دنبال میشد. فرهنگ غربی، فرهنگ مهاجم است؛ هر جا وارد شود، هویتزدایی میکند؛ هویت ملت‌ها را از بین میبرد. فرهنگ غربی، ذهن‌ها را، فکرها را مادی میکند، مادی پرورش میدهد؛ هدف زندگی میشود پول و ثروت؛ آرمانهای بلند، آرمانهای معنوی و تعالی روحی از ذهن‌ها زدوده میشود. خصوصیت فرهنگ غربی این است.

❖ عادی‌سازی گناه، یکی از خصوصیات فرهنگ غربی

یکی از خصوصیات فرهنگ غربی، عادی‌سازی گناه است؛ گناههای جنسی را عادی میکنند. امروز این وضعیت در خود غرب به فضاقت کشیده شده؛ اول در انگلیس، بعد هم در بعضی از کشورهای دیگر و آمریکا. این گناه بزرگ همجنسبازی شده یک ارزش! به فلان سیاستمدار اعتراض میکنند که چرا او با همجنسبازی مخالف است، یا با همجنسبازها مخالف است! ببینید انحطاط اخلاقی به کجا میرسد. این، فرهنگ غربی است. همچنین فروپاشی خانواده، گسترش مشروبات الکلی، گسترش مواد مخدر. من سالها پیش - در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ - در منطقی جنوب خراسان، بزرگان و افراد صاحب فکر و پیرمردانی را دیدم که یادشان بود که انگلیسها چگونه تریاک را با شیوه‌های مخصوصی در بین مردم رائج میکردند؛ و آلا مردم تریاک کشیدن بلد نبودند؛ این چیزها وجود نداشت. این افراد یادشان بود، سراغ میدادند و خصوصیاتش را میگفتند. با همین روشها بود که مواد مخدر بتدریج در داخل کشور توسعه پیدا کرد. فرهنگ غربی اینجوری است.

❖ باطن فرهنگ غرب

فرهنگ غربی فقط هواپیما و وسائل آسایش زندگی و وسائل سرعت و سهولت نیست؛ اینها ظواهر فرهنگ غربی است، که تعیینکننده نیست؛ باطن فرهنگ غربی عبارت است از همان سبک زندگی مادی شهوت‌آلود گناه‌آلود هویتزدا و ضد معنویت و دشمن معنویت. شرط رسیدن به تمدن اسلامی نوین در درجه‌ی اول این

است که از تقلید غربی پرهیز شود. ما متأسفانه در طول سالهای متمادی، یک چیزهایی را عادت کرده‌ایم تقلید کنیم.

بنده طرفدار این نیستیم که حالا در مورد لباس، در مورد مسکن، در مورد سایر چیزها، یکباره یک حرکت جمعی و عمومی انجام بگیرد؛ نه، این کارها باید بتدریج انجام بگیرد؛ دستوری هم نیست؛ اینها فرهنگسازی لازم دارد. همان طور که گفتم، کار نخبگان است، کار فرهنگسازان است. و شما جوانها باید خودتان را برای این آماده کنید؛ این، رسالت اصلی است.

ما از علم ترویج میکنیم، از صنعت ترویج میکنیم، از اختراع و نوآوری ترویج میکنیم، هر مبتکری و هر ابتکاری را با احترام تمام بر روی چشم مینشانیم - این به جای خود محفوظ - اما همان طور که گفتیم، اصل قضیه جای دیگر است؛ اصل قضیه، درست کردن سبک زندگی است، رفتار اجتماعی است، اخلاق عمومی است، فرهنگ زندگی است. باید در این بخش، ما پیش برویم؛ باید تلاش کنیم. تمدن نوین اسلامی که ما مدعی‌اش هستیم و دنبالش هستیم و انقلاب اسلامی میخواهد آن را به وجود بیاورد، بدون این بخش تحقق پیدا نخواهد کرد. اگر آن تمدن به وجود آمد، آن وقت ملت ایران در اوج عزت است؛ ثروت هم دنبالش هست، رفاه هم دنبالش هست، امنیت هم دنبالش هست، عزت بینالمللی هم دنبالش هست؛ همه چیز با او خواهد بود، همراه با معنویت.

یکی از نکاتی که باید در مواجهه‌ی با دنیای غرب کاملاً به آن توجه داشت

یکی از نکاتی که باید در مواجهه‌ی با دنیای غرب کاملاً به آن توجه داشت، عامل و ابزار هنری است که در اختیار غربی‌هاست. اینها از هنر حداکثر استفاده را کرده‌اند برای ترویج این فرهنگ غلط و منحط و هویت‌سوز؛ بخصوص از هنرهای نمایشی، بخصوص از سینما حداکثر استفاده را کرده‌اند. اینها به صورت پروژهای یک ملت را تحت مطالعه قرار میدهند، نقاط ضعفش را پیدا میکنند، از روانشناس و جامعه‌شناس و مورخ و هنرمند و اینها استفاده میکنند، راههای تسلط بر این ملت را پیدا میکنند؛ بعد به فیلمساز، به فلان بنگاه هنری در هالیوود سفارش میکنند که بسازد و میسازد. بسیاری از فیلمهایی که برای ماها و برای کشورهای نظیر ما میسازند، از این قبیل است. من از فیلمهای داخل خود آمریکا خبری ندارم؛ اما آنچه که برای ملتهای دیگر میسازند، جنبه‌ی تهاجم دارد. چند سال پیش از این در خبرها بود که در بعضی از کشورهای بزرگ اروپائی تصمیم گرفته شد که با فیلمهای آمریکائی مقابله شود. آنها مسلمان نیستند، اما آنها هم احساس خطر میکردند؛ آنها هم احساس تهاجم میکردند. نسبت به کشورهای اسلامی البته بیشتر، و در مورد کشور انقلابی ما هم به طور ویژه نگاه میکنند، خصوصیات را میسنجند، وضعیت را میسنجند، فیلم را بر اساس آن میسازند، خبر را بر اساس آن تنظیم میکنند، رسانه را بر اساس آن شکل میدهند و میفرستند فضا. باید به اینها توجه داشت. سلیقه‌سازی میکنند، فرهنگسازی میکنند؛ بعد از آنکه سلیقه‌ها را عوض کردند، ذائقه‌ها را عوض کردند، آن وقت اگر احتیاج به زر و زور بود، دلارها را وارد

میکند، نیروهای نظامی و ژنرالها را وارد میکنند. این، شیوهی حرکت غربی هاست؛ باید مراقب بود. باید همه احساس کنند که مسئولیت ایجاد تمدن اسلامی نوین بر دوش آنهاست؛ و یکی از حدود و ثغور این کار، مواجهه‌ی با تمدن غرب است، به صورتی که تقلید از آن انجام نگیرد.

نبايدهای تمدن سازی نوین اسلامی

در پایان، من یک نکته را هم اضافه کنم: بحث امروز ما آغاز یک بحث است؛ در این زمینهها باز هم حرف خواهیم زد. انتظار داریم اهل فکر و اهل نظر در مراکزى که میتوانند و اهلیت و صلاحیت این کار را دارند، در این زمینهها کار کنند، فکر کنند، مطالعه کنند؛ بتوانیم پیش برویم. مراقب باشیم دچار سطحی‌گری و ظاهرگرایی نشویم، دچار تحجر نشویم - این یک طرف قضیه است - دچار سکولاریسم پنهان هم نشویم. گاهی اوقات در ظاهر، تبلیغات، تبلیغات دینی است؛ حرف، حرف دینی است؛ شعار، شعار دینی است؛ اما در باطن، سکولاریسم است؛ جدائی دین از زندگی است؛ آنچه که بر زبان جاری میشود، در برنامه‌ریزی‌ها و در عمل دخالتی ندارد. ادعا میکنیم، حرف میزنیم، شعار میدهیم؛ اما وقتی پای عمل به میان می‌آید، از آنچه که شعار دادیم، خبری نیست.

توانا بودن انقلاب اسلامی برای ساختن تمدن نوین اسلامی

انقلاب اسلامی تواناست. آن قدرتی و ظرفیتی و انرژی متراکمی که در انقلاب اسلامی وجود دارد، این توانائی را دارد که همهی این موانعی را که من گفتم و بسیاری‌اش را هم نگفتم، از سر راه بردارد و آن تمدن ممتاز برجسته‌ی متعالی باشکوه اسلامی را جلوی چشم همهی دنیا برقرار کند؛ و این در زمان شما خواهد بود، انشاءالله به دست شما خواهد بود، با همت شما خواهد بود. هرچه میتوانید، خودتان را از لحاظ علم و عمل و تزکیه و تقویت روح و تقویت جسم - همان طوری که بارها عرض شده - آماده کنید و ان شاءالله این بار سنگین را به دوش بگیرید.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹